



مرکز تحقیقات اسلامی

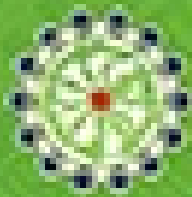
اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



مجمع شورای عالی سیاست گذاری



در مکتب اهل بیت علیهم السلام

جلد ۱۰

آگاهی امامان از غیب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آگاهی ائمه اثنی عشر علیهم السلام از غیب

نویسنده:

عبدالکریم بهبهانی

ناشر چاپی:

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	آگاهی ائمه اثنی عشر علیهم السلام از غیب
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۵	سخن مجمع
۱۹	مقدمه
۱۹	اشاره
۲۳	حال نگاه بیندازید و ببینید:
۲۷	پیشگفتار
۴۱	فصل اول : انسان و نیاز او به ارتباط با غیب
۵۱	فصل دوم : رابطه عصمت با علم غیب
۶۳	فصل سوم : علم غیب در قرآن و سنت
۶۳	اشاره
۶۳	بخش اول: آیاتی که از علم غیب در زندگی انبیا و صالحین خبر می دهد
۷۲	بخش دوم: آیاتی که علم غیب را منحصر در خداوند متعال می داند و آن را از دیگران نفی می کند
۷۵	بخش سوم: آیاتی که امکان علم غیب داشتن را برای غیر خداوند اثبات می کند
۷۶	بخش چهارم: آیاتی که اعطای علم غیب به خاتم پیامبران را اثبات می کند
۷۹	بخش پنجم: آیات و روایاتی که اعطای علم غیب به ائمه(علیهم السلام) (اهل بیت) را اثبات می کند
۸۸	بخش ششم: امام علی ابن ابی طالب(علیه السلام) و علم غیب
۹۵	بخش هفتم: روایاتی که از علم غیب امامان(علیه السلام) و پیشگوییهای آنان سخن می گوید
۹۷	فصل چهارم : علم غیب از دیدگاه روان شناسی فلسفی
۱۰۹	فصل پنجم : علم غیب از دیدگاه غیر امامیه
۱۰۹	اشاره
۱۱۰	۱- نظر شوکانی:

- ۱۱۲ - نظر ابن تیمیّه:
- ۱۱۵ - نظر ابن خلدون:
- ۱۱۶ - نظر فخر رازی:
- ۱۱۹ - فصل ششم: تاریخچه بحث و گرایش های تحلیلی آن از دیدگاه امامیه
- ۱۱۹ - اشاره
- ۱۲۳ - مراحل بحث پیرامون علم غیب ائمه (علیهم السلام)
- ۱۲۳ - مرحله نخست: در عصر امامان (علیهم السلام)
- ۱۳۰ - مرحله دوم: دوران پس از غیبت معصوم (علیه السلام)
- ۱۳۰ - اشاره
- ۱۳۰ - ۱- شیخ مفید
- ۱۳۳ - ۲- شیخ طوسی
- ۱۳۶ - ۳- علامه حلی
- ۱۳۷ - مرحله سوم: از نظر علمای معاصر
- ۱۳۷ - اشاره
- ۱۳۸ - ۱- امام کاشف الغطاء
- ۱۳۹ - ۲- شهید صدر
- ۱۴۴ - ۳- سید محمد حسین طباطبایی
- ۱۴۴ - اشاره
- ۱۴۴ - اولاً: از راه نقل:
- ۱۴۶ - ثانیاً: از راه عقلی:
- ۱۵۷ - نتیجه بحث
- ۱۶۲ - درباره مرکز

آگاهی ائمه اثنی عشر علیهم السلام از غیب

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: آگاهی ائمه اثنی عشر علیهم السلام از غیب [کتاب] / گروه پژوهش و پاسخ به شبهات ، عبدالکریم بهبهانی ؛ ترجمه: احمد ناظم ؛ تهیه کننده: اداره ترجمه معاونت فرهنگی

مشخصات نشر: قم: مجمع جهانی اهل بیت علیه السلام، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۱۵۵ ص. ۲۱×۱۴/۵ س م.

فروست: در مکتب اهل بیت علیه السلام؛ ۱۰

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

یادداشت: چاپ اول: ۱۳۹۳.

شماره کتابشناسی ملی: ۳۸۲۷۸۹۱

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٣

آگاهی ائمه اثنی عشر علیهم السلام از غیب

ص: ۴

گروه پژوهش و پاسخ به شبهات ، عبدالکریم بهبهانی

ترجمه: احمد ناظم

تهیه کننده: اداره ترجمه معاونت فرهنگی

ص: ۵

«کار اساسی شما [مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السّلام)] ... معرفی مکتب اهل بیت (علیهم السّلام) است به دنیای اسلام. بلکه به سراسر عالم، چون امروز همه دنیا تشنه معنویت اند و این معنویت در اسلام هست و در اسلامی که در مکتب اهل بیت (علیهم السّلام) معرفی می کند به نحو جامع و کاملی وجود دارد».

(از بیانات مقام معظم رهبری «مد ظله العالی»، ۱۳۸۶/۵/۲۸)

مکتب اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السّلام) که تبلور اسلام ناب محمدی (صلی الله علیه و آله) و متکی بر منبع وحیانی است، معارف ژرف و عمیقی دارد که از اتقان، استحکام و برهان برخوردار می باشد و مطابق با فطرت سلیم انسان هاست؛ بر همین اساس است که حضرت امام رضا (علیه السلام) فرمودند:

«فإنّ الناس لو علموا محاسن کلامنا لاّ تبعونا» [شیخ صدوق (رحمه الله)، عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲: ۲۷۵]. این مکتب غنی و نورانی در پرتو عنایات الهی و هدایت ائمه ی اطهار (علیه السلام) و نیز مجاهدت هزاران جهادگر عرصه های علم و فرهنگ در طول قرون گذشته و حال، بسط و گسترش یافته است.

پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی (قدّس سره) و تأسیس نظام اسلامی با تکیه بر قوانین اسلامی و با

محوریت ولایت فقیه، افق های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جدیدی را برای انسان های آزاده به ویژه مسلمانان و پیروان و محبان اهل بیت (علیهم السلام) گشود و توجه بسیاری از نخبگان و مستضعفان جهان را به خود معطوف کرد.

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)، مولود این دگرگونی مبارک است که به ابتکار مقام معظم رهبری حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مد ظله العالی) در سال ۱۳۶۹ شمسی / ۱۹۹۰ میلادی تأسیس شد و تاکنون خدمات شایانی را در تبلیغ معارف قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) و حمایت از پیروان اهل بیت (علیهم السلام) در سراسر جهان انجام داده است.

معاونت امور فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام) در راستای رسالت خود جهت ارتقای شناخت و آگاهی پیروان اهل بیت (علیهم السلام) در موضوعات، سطوح، مخاطبان و عرصه های مختلف، در حوزه های تولید کتاب و مجلات به زبان های متعدد و سائر محصولات فرهنگی به فعالیت پرداخته است .

این اثر با هدف معرفی معارف اهل بیت (علیهم السلام) و پاسخ به شبهات مخالفین به ویژه وهابیان و سلفی ها تهیه شده و حاصل تلاش علمی و پژوهشی گروهی از پژوهشگران و نویسندگان فرهیخته و صاحب نظر و ارجمند می باشد.

در اینجا بر خود لازم می دانم از دبیر کل محترم مجمع، حضرات اعضای محترم شورای کتاب، مدیران محترم اداره کل پژوهش و ترجمه، رئیس محترم گروه مطالعات بنیادی، دبیر محترم شورای کتاب و گروه مطالعات بنیادی، مترجمین عزیز و همکاران اداره ی ترجمه تقدیر و تشکر نمایم. همچنین از برادرانی که در ویرایش، تایپ، مقابله، تصحیح، آماده سازی، نشر و چاپ این کتاب تلاش کردند، تشکر می کنم و توفیق همگان را از خداوند متعال مسئلت دارم.

معاونت امور فرهنگی مجمع در راستای تعمیق و پویایی آثار منتشره در حوزه ی معارف اهل بیت (علیهم السّلام) در سراسر جهان، از دیدگاه ها و پیشنهادهای اساتید، فرهیخته گان، صاحب نظران و پژوهش گران ارجمند استقبال می کند تا زمینه های بسط و گسترش هرچه بیشتر معارف اهل بیت (علیهم السّلام) فراهم گردد.

به امید تعجیل در ظهور و فرج منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عج).

نجف لک زایی

معاون امور فرهنگی

ص: ۱۱

وحدت، همبستگی، اتحاد و انسجام، از اصول عقلانی و برخاسته از اعماق سرشت انسانی است؛ هم چنان که یک اصل ثابت، مسلم و همیشگی دین مقدس اسلام نیز بوده و هست و تحقق آرمان های آفرینش و نیل به اهداف عالی آن در این راستا قابل دسترسی است و قطعاً هیچ قوم و آحاد جامعه ای، در جنگ و فتنه، نزاع و تفرقه، به خیر و سعادت و کمال انسانی، نخواهد رسید.

امام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ لَمْ يُعْطِ أَحَدًا بَفُرْقِهِ خَيْرًا مِّمَّنْ مَضَى وَلَا مِمَّنْ بَقِيَ. (۱)

«خداوند سبحان، نه به گذشتگان و نه به آیندگان، با تفرقه و جدایی خیری را عطا نکرده و نمی کند».

در سایه وحدت و یک دلی است که جامعه به آرمان ها و پله های ترقی، گام نهاده و زیباترین استحکامات را بر سرتاسر جامعه حاکم می کند و محبت و صمیمیت و صلح و صفا را می گستراند.

از این رو، می بینیم قرآن کریم با لحن محکم و با هدف هدایت، چنین می فرماید:

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ. (۲)

ص: ۱۳

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۷۶.

۲- (۲) - آل عمران: ۱۰۳.

«همه با هم، به حبل الله چنگ زنید و پراکنده نشوید و یاد بیاورید آن زمانی را که با هم دشمنی می کردید. پس خداوند دل های شما را به هم نزدیک کرد و الفت و برادری بر شما حاکم نمود و (نیز) یاد بیاورید آن زمانی را که شما، در لبه پرتگاه آتش قرار داشتید، پس خداوند شما را از آن نجات داد و خداوند این چنین آیات خود را تبیین می کند، شاید به هدایت دست یابید».

و نیز پیامبر اکرم؛ حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

«المؤمن للمؤمن كالبنيان يشد بعضه بعضاً». (۱)

«نسبت فرد با ایمان با مؤمن دیگر، همانند اجزای یک ساختمانند که هر جزئی از ساختمان، جزء دیگر را نگه داشته و محکم می نماید».

و نیز حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) می فرماید:

«المؤمن أخو المؤمن، كالجسد الواحد، إن اشتكى شيئاً منه وجد ألم ذلك في سائر جسده». (۲)

«مؤمن برادر مؤمن است، مانند آنکه یک جسد می باشند؛ اگر عضوی از آن به درد آید، درد و رنج آن به دیگر اعضا خواهد رسید».

بنابر این تفرقه، کینه توزی، نزاع و خون ریزی، هرگز مشروعیت و مصونیت نداشته و از کبائر و زشتی هاست که وجدان و عقل سلیم، آن را بی اساس و بی فرهنگی معرفی کرده و در دین اسلام هم شدیداً مورد نکوهش و توبیخ قرار گرفته و مرتکب آن را به عذاب الهی، وعده داده است.

جهالت جاهلان و دسیسه دسیسه گران و فتنه انگیزان، در طول تاریخ مسلمین، کوشیده است که وحدت صفوف و یک پارچگی مسلمین، به جنگ و

ص: ۱۴

۱- (۱) - اصول کافی ۱۶۶/۲؛ نهج الفصاحه: ۷۷۹؛ کنز العمال: ۱۴۱/۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۴۸/۶۱.

خون ریزی تبدیل شده و کینه و بغض و بد بینی و اِتهام به خروج از دین و ورود در شرک را گسترش دهد. بنابراین بر مؤلّان و رهبران امت و بر آحاد جامعه اسلامی، فرض و حتم است که اجازه ندهند چنین فضائی بر جامعه اسلامی حاکم گردد و در نتیجه ذخائر و ثروت های امت اسلام، توسط مستکبران روزگار و کافران خوش رنگ و نگار و صاحبان تراست ها و کارتل ها به راحتی و سهولت، غارت شود.

ما پیروان اهل بیت (علیهم السّلام)، بر خود لازم می دانیم جهت وحدت بیشتر مسلمین و زدودن موانع این اتّفاق و انسجام، نسبت های ناروائی که در طول تاریخ، به ویژه در این سال های اخیر، به مکتب اهل بیت (علیهم السّلام) و به صورت ناجوانمردانه نسبت داده شده، از خود دور کنیم و با تمام وجود، از این تهمت ها و نسبت ها توسط تکفیری ها و جریاناتی که آلت دست انگلیسی ها، صهونیست ها، و غارتگران امریکا و ... هستند، اعلان انزجار و تبری بجویم.

از باب نمونه:

۱ - ما که کتاب آسمانی مصون از تحریف، یعنی قرآن کریم را تنها کتاب همه مسلمین و بدون آن که کم و زیاد شده باشد و عیناً، همان قرآن کریم حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) و ثقل اکبر و سرتاسر آن را داعی توحید و یکتاپرستی می دانیم؟

- ما که بزرگ ترین موفقیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را نفی بتها (اصنام) و نفی عبادت لات و عزّی و اعلان و تحقّق کلمه توحید «لا إله إلا الله» می دانیم؟

- ما که خطبه های غزای توحیدی مولی الموحّدين امیر المؤمنین (علیه السلام) را - شبانه روز - در مراکز آموزشی و پژوهشی، دانشگاه ها و حوزه ها و محافل علمی و تربیتی مان به تلاوت و تدریس و استضاءه می نشینیم؟

ص: ۱۵

- ما که در مساجد و مراکز عبادتی مان ، متون سراسر توحید اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه و آله) را همانند دعای کمیل از امام علی(علیه السلام)، دعای عرفه از امام حسین(علیه السلام) و دعای ابو حمزه ثمالی از امام سجاد(علیه السلام) و ده ها دعای توحیدی دیگر تلاوت می شود و طنین انداز است:

«... مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ... عَمِيْتُ عَيْنٌ لَا تَرَكَ... مَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَمَا أَلْمَذَى فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ...».

(۱)

- ما که هزاران اثر معرفتی و توحیدی همچون کتاب توحید شیخ اقدم «صدوق» را داریم، ما که ...

با همه این اوصاف، به صورت جاهلانه و مزورانه و مزدورانه به هدف بدبین کردن سایر مسلمین ناجوانمردانه به شرک متهم شده و می شویم!!! (فما لهم کیف یحکمون)!!؟!!

۲- اعتقاد به امام مهدی(علیه السلام) و مهدویت، ریشه قرآنی دارد و مذاهب و فرق اسلامی - روی هم رفته - به آن اعتراف دارند تا جائی که انکار آن را موجب قتل منکر آن دانسته اند. (۲)

و نیز جایگاه رفیعی از سنت و معرفت اسلامی را برای آن حضرت ذکر کرده اند و قاطبه علمای اهل بیت(علیهم السّلام) و بسیاری از علمای مذاهب اسلامی، روایات و احادیث و اخباری که در شأن و ولادت آن حضرت است، مورد تصریح و تصحیح و اعتراف قرار داده اند؛ مانند صاحب سنن ترمذی، قرطبی مالکی، ابوجعفر عقیلی، سیوطی، ابن حجر عسقلانی، حاکم نیشابوری، بیهقی، ابن اثیر، بغوی، ابن قیم، ذهبی، تفتازانی، ابن کثیر دمشقی، جزری شافعی، عبدالوهاب شعرانی، متقی هندی، عبدالباقی زرقانی، سفارینی حنبلی، محمد امین

ص: ۱۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۲۶/۹۵ (بخشی از دعای عرفه).

۲- (۲) - همانند ابن حجر هیتمی شافعی، شیخ صبای حنفی، خطابی مالکی، یحیی حنبلی و...

سویدی، شوکانی، مؤمن شبلنجی، قنوجی بخاری، کتانی مالکی، خضر مصری، غماری شافعی، ناصر الدین البانی، ابوالعلی مودودی، کمال الدین ابن طلحه شافعی، یاقوت حموی، ابو نعیم اصفهانی، ابن جوزی حنبلی، گنجی شافعی، جوینی شافعی، ابن علی شافعی همدانی، حمد الله مستوفی، ابن شحنة حلبی حنفی، خواجه پارسا حنفی، ابن صبّاغ مالکی، سراج رفاعی، ابن طولون دمشقی، ابو عیّاس قرمانی حنفی، ابن عامر شیراوی، سباط قاضی حنفی، قندوزی حنفی، حمزوی شافعی مصری، زرکلی سلفی، یونس سامرای، احمد طوسی بلاذری، ابن شاکر بدری شافعی، عبدالکریم یمانی، صبان شافعی، ابن عماد دمشقی حنبلی و غیر اینان... .

حال نگاه بیندازید و ببینید:

امام مهدی (علیه السلام) و مهدویت - که در کتاب و سنت، محکم ترین ریشه و اساس و برهان و این همه معترف به تواتر و صحت و ولادت و حیات از جمیع فرق اسلامی دارد - چگونه با زشت ترین تعبیرها مورد استهزاء و تمسخر و افتراء و نسبت های ناروا قرار گرفته است؟!.

از این عصاره انبیاء و خلف اوصیا، گاهی به «امام مزعوم» و گاهی به «معدوم» و ... تعبیر می شود!! و گاهی می نویسند که شیعیان کنار سرداب حله یا سرداب بغداد، یا سرداب سامرا (۱) و یا ... مرکبی را آماده می کنند تا آن که او وقتی که از آن سرداب خارج شد، سوار آن مرکب شود! اینان هنگام نماز هم، هم چنان در کنار مرکب باقی می مانند، زیرا ممکن است که در همان وقت از سرداب خارج شود و کسی کنار مرکب نباشد تا او را سوار کنند!!.

ص: ۱۷

وارونه نشان دادن حقایق، تحریف و سیاه‌نمایی در زمینه اعتقادات و معارف حقه اهل بیت (علیهم‌السلام) توسط دشمنان و بقاء بر میت‌های آکله‌الاکباد و آنان که گوینده «لااله الا الله و محمد رسول الله» و معتقدان معاد و محشر و اهل قبله و قرآن را همانند گوسفند سر می‌برند و جهت جلب رضایت سردمداران کفر و غاصبان قدس، همه‌گونه خوش‌خدمتی دارند و در تمام دوران ننگین رژیم جعلی و سفاک صهیونیستی، در حمایت از مظلومین فلسطین، و مقدسات مسلمین حتی یک فشنگ و یا تیری رها نکرده‌اند، اما هر روز شاهد آنیم که دسته‌دسته اهل قبله و توحید و بعثت و معاد را با کمال شقاوت و بی‌رحمی، قطعه‌قطعه و به آتش می‌کشند و فتنه و تفرقه را بین امت اسلام می‌گسترانند.

لازم به تذکر است: این دو مورد به عنوان نمونه بود و گرنه مسلمانان هر روزه شاهد نشر و بسط صدها مورد دیگر با هزاران سایت و کتاب و مقالات و نرم‌افزار، توسط این مجموعه فاقد عاطفه و رحم و متحجر و تکفیری با هدف شوم تفرقه‌افکنی و جنگ و جدال در امت اسلامی می‌باشند، فالی الله المشتکی.

در هر صورت، ما به عنوان این که به حفظ وحدت مسلمین و قطع ید اجانب از بلاد اسلامی و زدودن اتهامات و افتراءات از مکتب اسلام و معارف اهل بیت (علیهم‌السلام) مکلفیم، بر خود واجب می‌دانیم جهت زایل کردن بدبینی از ذهنیتی که اینان در بین عموم مسلمین با دروغ، نفاق، افتراء و بهتان ساخته‌اند، اقدام نماییم و انزجار و بی‌زاری خود را از این تفرقه‌افکنان و جنگ‌افروزان وابسته به استکبار و کفر جهانی، اعلان نماییم.

مجموعه «فی رحاب اهل البیت (علیهم السّلام)» (۱) حدود چهارده سال پیش، جهت زدودن این ذهبت و زدودن برخی از موانع وحدت، در معاونت امور فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام و با کمک، مساعدت و همکاری گروهی از فضلا و محققین (۲)، طراحي و سپس مورد تنظيم و تدوين قرار گرفت.

بحمدالله به سرعت و به طور گسترده و چشمگیر، مورد استقبال محافل علمی و پژوهشی و علاقه مندان و دوستان وحدت مسلمین، قرار گرفت.

شخصیت های علمی و دست اندرکاران نشر و قلم و گروه های محاوره و مناظره، در همان زمان تدوین و نشر، پیشنهاد ترجمه ی این مجموعه را به زبان های زنده دنیا دادند که بحمدالله ترجمه فارسی آن توسط اداره ترجمه

ص: ۱۹

۱- (۱) - این مجموعه بیش از چهل جلد است که هر یک از آنها به یک موضوع و یک شبهه اختصاص دارد و به زبان عربی و با سبک مقارنه و ارائه دلایل تنظیم یافته است.

۲- (۲) - جهت تقدیر از زحمات عزیزانی که در این مجموعه به نوعی تلاش داشته و نقشی که در تحقق این کار علمی و فرهنگی داشته اند. متذکر می شویم: ۱- ابوالفضل اسلامی (علی)؛ مسؤول گروه و مشرف علمی پروژه. ۲- سید منذر حکیم؛ پیگیر امور مجموعه. ۳- ۵- سید عبدالرحیم موسوی (رحمه الله)، شیخ عبدالکریم بهبهانی و صباح بیاتی؛ تهیه کنندگان بعضی از متون مجموعه. ۶- ۹- شیخ عبدالأمیر سلطانی، شیخ محمد هاشم عاملی، شیخ محمد امینی و شیخ علی بهرامی؛ تصدی مسائل استخراج و مقابله. ۱۰- ۱۳- سید محمدرضا آل ایوب، عباس جعفری، حسین صالحی و عزیز عقابی؛ در مسائل تصحیح و تطبیق و روند امور. ضمن آن که از نظرات ارزشمند آقایان: شیخ جعفر الهادی (خوشنویس)، شیخ محمد هادی یوسفی غروی، استاد صائب عبدالحمید و غیر اینان در برخی از این متون استفاده کرده ایم. جزاهم الله خیر الجزاء. (ناشر)

معاونت امور فرهنگی، آماده گردید و اینک مورد بررسی مجدد و ویراستاری قرار گرفت و تقدیم علاقه مندان می شود.
امید است که این تلاش و جهاد فرهنگی، مورد قبول پروردگار متعال و عنایت حضرت بقیه الله الأعظم (عج) قرار گرفته باشد.

گروه مطالعات بنیادی

ابوالفضل اسلامی (علی)

۱۳۹۲/۸/۲۸

ص: ۲۰

انسان از (ترکیب) ماده و روح آفریده شده است و هر یک از این دو، در دیگری تأثیر می‌گذارد. پژوهش‌های پزشکی ثابت کرده است که بسیاری از بیماریها به ویژه زخم معده و دیابت (بیماری قند) که بیماریهای روان تنی نامیده می‌شوند، منشأ روانی دارند؛ از این رو، این بیماریها مانند افسردگی و روان گسیختگی (اسکیزوفرنی)، با مصرف قرصهای شیمیایی و غیره درمان نمی‌شود بلکه بیشتر این بیماریها در اغلب موارد، با شیوه‌های «روان درمانی» معالجه می‌شود.

در پی پژوهش‌های علمی در این زمینه و به دنبال اقداماتی که برای روشن ساختن نسبت تأثیر متقابل، بین دو بعد مادی و روحی انسان انجام گرفت، علمی به نام «خوی شناسی (منش شناسی)» پایه‌گذاری شد که هدف آن، جهت‌دهی نیروهای انسان و جامعه به سوی مقاصد اصلاحی و بهینه‌سازی روابط انسان با خود و دیگران است.

البته این اهداف باید پس از شناخت تواناییها و استعدادهای روان‌شناختی فرد، دنبال شود تا بیش از حدّ توان، بر دوش او بار گذاشته نشود. بهینه‌سازی و اصلاح استعدادها و تواناییها نیز باید به همین شیوه انجام گیرد تا پس از آن، تربیت انسان و سوق دادن او به سوی

کارهای شایسته و باز داشتن او از انجام کارهای ناشایست، امکان پذیر شود.

از سوی دیگر، انسان با آینده و حتی با کشف اعماق گذشته های دور، رابطه تأثیر گذاری و تأثیر پذیری دارد، مانند آنچه قرآن کریم از گذشته های دور، برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیان کرده است تا توشه او در امر اصلاح باشد؛ از جمله داستانهای بنی اسرائیل با حضرت موسی (علیه السلام)، توطئه ها و موضعگیریهای یهود بر ضد پیامبران، مشکلات حضرت عیسی (علیه السلام) و آنچه برای حضرت یوسف (علیه السلام) رخ داد.

قرآن در به تصویر کشیدن گذشته با روایاتی که یهودیان در کتابهای آسمانی تحریف شده آورده اند، تفاوت دارد.

خداوند متعال می فرماید:

تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ. (۱)

«این از خبرهای غیب است که آن را به تو وحی می کنیم. پیش از این، نه تو آن را می دانستی و نه قوم تو، پس شکیبا باش که فرجام (نیک) از آن تقوا پیشگان است.»

انسانی که برای ساختن جامعه توحیدی، تلاش می کند، خود را نسبت به شناخت آنچه تصویری از سرانجام جهان ارائه می دهد،

ص: ۲۲

نیازمند می‌بیند؛ زیرا می‌خواهد حرکت کنونی او هدفمند و هماهنگ با خواسته‌ها و آرزوهای او باشد؛ می‌خواهد حرکت او بر پایه‌هایی محکم و مقدماتی درست استوار باشد، نه بر پایه‌ی وهم و خیال، یا نیرنگ و تحریف.

و از سویی دیگر، سخن از «غیب» و آنچه بوده و خواهد بود، سخنی تشریفاتی و بی‌ارتباط با واقع نیست بلکه ریشه در اعماق تاریخ دارد و انسان به شکلهای گوناگون با آن برخورد کرده است.

مسأله «غیب» یک دغدغه مشترک میان انسانهاست و همه گروه‌های دینی و غیر دینی، با شیوه‌های خاص خود، به آن پرداخته‌اند و به جز کسانی که از فطرت، دور و منحرف شده‌اند، یا یک غرض سیاسی مشکوک دارند، هیچ کس به هیچ وجه آن را انکار نکرده است.

میراث دنیای غرب، با وجود مادی بودن و دور بودن آن از منطق الهی، به این مسأله پرداخته است که پیشگوییهای «نوسترا داموس (۱۵۳۰-۱۵۵۶)» نمونه بارز آن است.

این مرد، از رخدادهای و اخبار آینده از زمان خود تا آخر هستی، سخن گفته است، اما پیشگوییهایی که در کتاب خود گردآوری کرده است، از قرن شانزدهم میلادی تا پایان قرن بیستم را در بردارد. به دلایل مختلف، این پیشگوییها در دنیای غرب، از شهرت بسیاری برخوردار گردیده است به گونه‌ای که این کتاب تقریباً ۲۶

نوبت چاپ شده است و علاوه بر آن، در بین سالهای ۱۵۵۵ و ۱۶۴۳ چهار چاپ تحریف شده از آن منتشر شد.

مواردی که نوستراداموس پیش بینی کرده دقیقاً تحقق یافته است؛ چه حوادث فردی و چه وقایع اجتماعی و نیز پیشگوییهای او از رخدادهای تاریخی، سیاسی، فکری، علمی، تکنولوژی و جغرافیایی را بازگو کرده است، مانند ساخت اسلحه جدید، اختراع بمب اتمی، استفاده از فضا برای جنگ و غیره.

او حتی از توطئه ها، ترورها و انقلابهایی که امکان ندارد به ذهن کسی که در زمان او می زیسته است برسد، به تفصیل سخن گفته است؛ از جمله: انقلاب فرانسه، اشغال بروسیه توسط فرانسه در سال ۱۶۰۱، محاصره پاریس، نبرد واترلو در ۱۸ ژوئن ۱۸۱۵، مرگ هنری دوازدهم در ۱۵۵۹، فوت سلطان سلیم سوم در سال ۱۸۰۷ یا ۱۸۰۸ و فتوحات ناپلئون (۱).

از این رو، شارحان و مفسران این پیشگوییها بسیارند و همچنین رهبران و سران بزرگی که در دوره پیشگوییها حکمرانی می کردند، برای آن اهمیت فراوانی قایل بودند و حتی آن را ترویج می نمودند و از آن برای تبلیغات روانی به سود خودشان استفاده می بردند.

مثلاً هنگامی که جنگ جهانی دوم در گرفت و به اوج خود رسید و به دستگاههای تبلیغاتی، بین سرویسهای اطلاعاتی انگلیس و آلمان

ص: ۲۴

۱- (۱) - مراجعه شود به نبوءات نوستراداموس: ۵۱-۱۷، مکتبه مدبولی، ۲۰۰۰.

گسترش یافت، از رباعیات نوستراداموس به عنوان یکی از شیوه های تبلیغاتی و ضد تبلیغاتی استفاده کردند. خلبانان متفقین، رباعیات جعلی و تحریف شده نوسترا داموس را بر سر آلمانیان می ریختند؛ زیرا ترس و وحشت در دل سربازان ایجاد می کرد.

دین اسلام، این شیوه را با تفاوت هایی در خاستگاه و هدف، تأیید کرده است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) هنگامی که برای جنگ با مشرکان حرکت می کرد، مسلمانان را به نصرت الهی وعده می داد و رزمنده مسلمانان نیز با اطمینان کامل با این مسأله برخورد می کرد.

قرآن کریم، این امر را تأیید کرده و خودش نیز در بعضی پیشامدها و اتفاقات، به حتمی بودن پیروزی، وعده داده است.

خداوند متعال می فرماید:

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ. (۱)

«حقاً خدا رؤیای پیامبر خود را تحقق بخشید (که دیده بود) شما بدون شک، به خواست خدا در مسجد الحرام درخواهید آمد.»

و میراث اسلامی نیز، مسایل غیبی و اخبار آخر الزمان و حکومت امام مهدی (علیه السلام) را در همین راستا مطرح می کند.

ص: ۲۵

سخن از امور غیبی در مسایل اجتماعی و نظامی، منحصر نشده بلکه به سرنوشت افراد نیز گسترش یافته است. نوستراداموس از این فراتر رفته و از زمان مرگ حیوانات خبر داده است.

یکی از دوستان نوستراداموس خواست موهبت غیبی او را امتحان کند. از او درباره سرنوشت دو بچه خوکی که در حیات خانه او (دوست) بودند، سؤال کرد. نوستراداموس گفت: «خوک سیاه را تو می خوری و خوک سفید را گرگ می خورد».

آن مرد، پیش آشپز خود رفت و به او دستور داد که خوک سفید را ذبح کند و برای شام آن شب آماده کند. دستور انجام شد، اما از بدشانسی، توله گرگ دست آموزی که در خانه آن مرد بود، گوشت را دزدید. آشپز که ترسیده بود، خوک سیاه را ذبح کرد و پخت و هنگام شام، بر سر سفره گذاشت. پس از صرف شام، دوست نوستراداموس به او اطلاع داد که آنان خوک سفید را خورده اند و وقتی نوستراداموس پافشاری کرد که آن غذا خوک سیاه بوده است، آن مرد به دنبال آشپز فرستاد و او نیز به آنچه اتفاق افتاده بود، اعتراف کرد. (۱)

در میراث اسلامی نیز این نوع رخدادهای غیبی در زمینه های تاریخی و عقیدتی، پیش بینی شده است.

ص: ۲۶

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به عمار فرمود:

«یا عمار تقتلک الفتنه الباغیه». (۱)

«ای عمار! تو را گروه ستمگر می کشند».

و پیش بینیهای دیگری از این قبیل.

در کتاب «کرامات الاولیاء» پیش بینیها و شگفتیهای غیبی ای که در کتابهای اسلامی غیر امامیه آمده گردآوری شده است؛ از جمله این که «ابو مدین» هنگامی که فکری به نظرش می رسید، در گوشه لباسش نوشته ای می دید که این کار را انجام بده، یا انجام نده. (۲)

همچنین در این کتاب آمده است:

«برخی از اولیا کارهای خصوصی مردم را آشکارا می دیدند و دیوارها و تاریکیها نمی توانستند کارهایی که آنان درون خانه های خود انجام می دادند، از آنان پنهان کنند». (۳)

برخی از آنان وقتی شخصی پیش آنان می آمد که مثلاً مرتکب زنا شده بود، یا شرابخواری، یا دزدی کرده بود، یا گناهی، یا ظلمی انجام داده بود، (اثر) آن را در عضوی که گناه از آن سرزده بود، به صورت خطهای سیاه می دیدند. (۴)

ص: ۲۷

۱- (۱) - کنز العمال، متقی هندی: ۷۲۷/۱۱، ح ۳۳۵۶۱؛ تاریخ ابن عساکر: ۲۰۳/۶؛ الدر المنثور، سیوطی: ۳۷۱/۴.

۲- (۲) - کرامات الأولیاء، نبهانی: ۵۳/۱.

۳- (۳) - همان منبع.

۴- (۴) - همان منبع.

آری، همه اینها ممکن است و به وقوع پیوسته است، اما وقتی پیروان مکتب اهل بیت، روایاتی را از امام علی ابن ابی طالب و فرزندان معصومش (علیهم السّلام) نقل می کنند که از پیشگوییهای سخن می گوید که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و او نیز به نوبه خود از خداوند متعال دریافت کرده، یا به او الهام شده است، در این صورت، آنان را تندرو و افراطی (غلات) می نامند.

به اصل بحث؛ یعنی مسأله «غیبت» در میراث غیر اسلامی بر می گردیم. در کتاب تلمود یهودیان - که آکنده از وعده به آینده است و فضای دینی دارد - آمده است:

«هنگامی که مسیح می آید، همه امّتها از او اطاعت و پیروی خواهند کرد؛ بنابراین، بر هر یهودی واجب است که همه تلاش خود را به کار گیرد تا نگذارد بقیّه امّتها به اختیار او در آیند؛ زیرا قدرت و سیطره برای یهود است، در هر کجا که باشند، اما خواری و بینوایی بنی اسرائیل ادامه خواهد یافت تا این که حکمرانی بیگانگان پایان یابد. و قبل از این که یهود بر دیگر امّتها حاکم شود، آتش جنگ شعله ور می شود و پس از آن، دو سوّم جهان نابود می شود و در آن هنگام، امّت یهود، در نهایت توانگری و ثروتمندی خواهند بود؛ زیرا صاحب همه داراییهای عالم خواهند شد.» (۱)

ص: ۲۸

گفتنی است آینده دینی، با مقدمات اندکی - که بر ارتباط با غیب مطلق خداوند تکیه دارد - تحقق می یابد.

در مزامیر (۱) آمده است:

«اگر از آبها بگذری، من در نهرها با تو هستم، پس تو را فرو نمی برد و اگر در آتش بروی، تو را نمی سوزاند». (۲)

و گفته اند:

«اطمینان و اعتماد به خداوند - که انسان پرهیزگار، همواره باید آن را اظهار کند - بدین معناست که (انسان) حتی در توفانهای سخت و ویرانگر، هرگز در قدرت خداوند و حتمی بودن نجات او شک نکند». (۳)

نوستراداموس نیز به ارتباط میان خبر دادن از حوادث آینده و پیوند با خداوند اشاره کرده است. او به فرزندش می گوید:

«پسرم! تو با وجود عقل کوچکت می توانی بفهمی که انسان می تواند وقایع را به کمک حرکت ستارگان و موهبت غیبگویی، پیش بینی کند. من مدعی آنچه ندارم، نیستم، اما تأکید می کنم که

ص: ۲۹

۱- (۱) - مجموعه دعاها و نغمه های حضرت داوود* که در کتاب زبور گردآمده است (مترجم).

۲- (۲) - المسيح فی مصادر العقائد المسيحيه، احمد بن عبدالوهاب: ۲۱۳.

۳- (۳) - همان.

الهام، چیزهای بسیاری را برای انسان پرهیزگار و نزدیک به خدا آشکار می کند» (۱).

نویسنده چینی کتاب «ای چنگ» نیز همین مطلب را گفته است. هنگامی که از او درباره غیب سؤال کرده اند، پاسخهای معینی داده است، اما از طرفی نزدیکی به خداوند سبحان را برای کسی که می خواهد وارد این میدان شود، شرط کرامات دانسته است. (۲)

صاحب کرامات الأولیاء نیز این نکته را تأیید کرده و گفته است:

«به برخی از اولیا مقام فهم کلام خداوند و شنیدن صدای مخلوقات داده شده است، به گونه ای که سخن گفتن جمادات را بنابر مراتب سخن گفتنشان درک می کنند» (۳).

برای برخی از آنان جریان حیات در زندگان و اسراری که در هر موجود به حسب استعداد ذاتی آن نهاده شده است، آشکار می شود و همچنین روشن می شود که چگونه در طی این جریان، درجات عبادت برای موجودات، مشخص می شود.

و کسانی از اولیا هستند که مراتب علوم نظری و اندیشه های درست و مغالطه هایی که به ذهن خطور می کند، برایشان معلوم می شود. (۴)

ص: ۳۰

۱- (۱) - تنبوءات، نوستراداموس، ترجمه: جمیل حماده: ۴، چاپ بغداد، ۱۹۸۹ میلادی.

۲- (۲) - مجله المستقبلیه، شماره اول: ۷۲، مقاله مستقبل العالم، حسن سعید.

۳- (۳) - کرامات الأولیاء: ۱ / ۵۳.

۴- (۴) - همان منبع.

خطّ اهل بیت در برخورد با علم غیب امام(علیه السلام) به مفهوم قرآنی و آنچه پیامبر(صلی الله علیه و آله) تأیید نموده پایبند بوده است، با این حال، نمی دانیم کسانی که علم غیب داشتن ائمه را انکار می کنند و پیروان مکتب آنان را به تندر و بودن متهم می کنند، چه حجّت و دلیلی دارند؟ با وجودی که این مکتب به سیره پیامبر(صلی الله علیه و آله) پایبند است و بر آن پافشاری می کند و علم پیشوایان آن همان علم پیامبر(صلی الله علیه و آله) است؛ یعنی علمی که خداوند متعال به آنها بخشیده است.

از آنچه گفتیم، چند نکته به دست آمد:

اول: خبر دادن از غیب، امری است که انسان در همه عصرها و به شکلهای گوناگون به آن پرداخته است.

دوم: این مسأله از ارزش عملی و تربیتی برخوردار است و در ارتباط با نبرد حق و باطل، به کار گرفته شده است.

سوم: نمی توان غیبگویی و ارتباط با خداوند سبحان را از یکدیگر جدا کرد و از این رو، بزرگانی که در این عرصه سخن گفته اند، پرهیزکاری و تجرّد نفس و صفای قلب و نزدیکی به خداوند را - با اختلافاتی در شیوه ارتباط - شرط دانسته اند.

کوتاه سخن این که: پرداختن به جزئیات و تفصیل این موضوع و حدود و فایده آن و این که تفکر اسلامی تا چه اندازه وارد این عرصه شده است، تنها پس از اعتقاد به عصمت ائمه بر طبق دیدگاه امامیه - که علم حضوری را نیز شامل می شود - ممکن است. همچنین ارتقا و

توسعه در این بحث، وقتی امکان پذیر است که بپذیریم جانشین پیامبر(صلی الله علیه و آله) باید از همه صفات و ویژگیهای پیامبر(صلی الله علیه و آله) غیر از دریافت وحی، بهره مند باشد.

بنابراین، بحث علم غیبی ائمه از نظر رتبه، پس از بحث امامت و بحث عصمت قرار دارد؛ بنابراین، کوشیده ایم به تبیین جوانب این بحث پردازیم، اما از ابهامات و هیاهوی جاهلان و غرض ورزان در این بحث، به دور باشیم و از بررسی موضوع به شیوه های مادی و بیگانه با اسلام پرهیزیم و از نتایج بزرگی که عالمان مکتب اهل بیت(علیهم السلام) در این زمینه به دست آورده اند - و گفتار حاضر از احاطه به همه جوانب آن، ناتوان است - غافل نشویم.

در خلال بحث، بعضی از واژگان و اصطلاحات مربوط به بحث را نیز به طور مختصر توضیح داده ایم. شیوه ما بدین گونه است که مطلب هر فصل زمینه ساز مطالب فصل بعد است.

در فصل اول، از نیاز انسان به ارتباط با غیب و ضرورت احاطه بر علم غیبی عطا شده از سوی خداوند و متوقف بودن نقش کامل الهی بر احاطه به این علم، سخن رفته است.

در فصل دوم، پیوند بین عصمت و علم حضوری را بررسی کرده ایم؛ زیرا معصوم به واسطه علم حضوری، قوانین حیات و علت‌های آن را در عالم غیب و شهود - به طور یکسان - درک می کند.

در فصل سوم، ابتدا به آیات مربوط به علم غیب در زندگی پیامبران و صالحان اشاره کرده ایم، پس از آن، به آیاتی که امکان علم غیب را

برای غیر خداوند اثبات می کند، پرداخته ایم و در ادامه آیاتی که اعطای علم غیب به خاتم پیامبران و نیز امامان را اثبات می کند، بررسی کرده ایم.

در فصل چهارم، از راه روان شناسی فلسفی، برای علم غیب، استدلال آورده ایم.

در فصل پنجم، به نقد و بررسی دیدگاههای غیر امامیه در مورد علم غیب پرداخته ایم.

و سرانجام، فصل ششم، تاریخچه بحث و گرایشهای تفسیری آن از دیدگاه امامیه و نیز خلاصه ساختار نهایی بحث را ارائه می کند.

ص: ۳۳

فصل اول: انسان و نیاز او به ارتباط با غیب

قرآن کریم (مردم را) به فراگیری دانش دعوت می کند، به طوری که واژه «علم» در هفتصد آیه آمده است. (۱)

دعوت قرآن به دانش اندوزی و تأکید بر اهمّیت آن، خطاب به افراد خاصّی نیست بلکه همه مردم به طور عموم به آن دعوت شده اند:

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ. (۲)

«بگو: آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند، یکسانند؟».

علاوه بر این که ابزارهای کسب علم برای همگان، فراهم و آماده است.

اما قرآن به سوی چه علمی فرا می خواند؟ بدون شک به علمی که مصلحت انسان در آن است و با آن سازندگی و آبادانی، تحقّق می یابد. این علم، با تلاش و کوشش به دست می آید و از این رو، آن را «نسبی» خوانده اند:

ص: ۳۵

۱- (۱) - المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم، محمّد فؤاد عبدالباقي: ۴۸۱-۴۶۹، مادّة علم.

۲- (۲) - زمر (۳۹) : ۹.

يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ. (۱)

«خدا (رتبه) کسانی از شما را که گرویده (و ایمان آورده) و کسانی که دانشمندند (بر حسب) درجات، بلند گرداند».

برخلاف علم حضوری که از سوی خداوند سبحان، تنها به بندگان پسندیده اش عطا می شود.

علمی که به فراگیری آن سفارش شده است، محدود به عالم شهود و مادی نیست، همچنان که منحصر در علمی که با ابزارهای حسی قابل کسب باشند، نیست بلکه دایره آن وسیع است و عالم دیگری که همان «عالم غیب» است را شامل می شود.

قرآن کریم، عالم غیب (نهان) و عالم شهود (آشکار) را از یکدیگر جدا نکرده و آگاهی از غیب و ماورای محسوسات را نیز «علم» به شمار آورده است و شخصی که یکی از این دو علم، یا هر دو را بداند، «عالم» و «دانشمند» نامیده است.

به دیگر سخن، علم به آنچه از حواس، پنهان است را «علم به غیب» گویند، از هر راهی که به دست آید.

گاهی «علم به غیب»، از راه برهانهای عقلی، یا ادله نقلی حاصل می شود، مانند علم به وجود صانع (آفریدگار) و یکتا بودن او.

ص: ۳۶

همچنین علم به آنچه از حس و عقل (هر دو) پنهان است را نیز «علم به غیب» گویند؛ مانند آگاهی از اوضاع برزخ و روز قیامت و آنچه در آن هنگام، رخ خواهد داد.

به علم استقلاللی؛ یعنی علم به آنچه از درک و فهم همه مردم بیرون است نیز «علم به غیب» گویند.

روشن است که انسان می تواند به نوع اول و دوم از علم به غیب، دست یابد، اما نوع سوم، دست نیافتنی است.

در واقع همه مؤمنان و حتی غیر مؤمنان، می توانند دو نوع اول را از راه ادله عقلی حسی به دست آورند.

همان گونه که ایمان داشتن به غیب، مستلزم علم به غیب است، بنابراین، پرهیزکارانی که به غیب ایمان دارند، به آن علم (نیز) دارند، همان طور که از طریق پیشگوییهای خداوند متعال در قرآن، از برخی امور غیبی آگاهند، مانند (خبر) پیروزی روم قبل از شروع جنگ و دانستن حوادث گذشته که حواس انسان به آنها دسترسی ندارد و این قرآن است که از آنها پرده برداشته است:

تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا. (۱)

«این از خبرهای غیب است که آن را به تو وحی می کنیم؛ پیش از این، نه تو آن را می دانستی و نه قوم تو». (۲)

ص: ۳۷

۱- (۱) - هود (۱۱) : ۴۹.

۲- (۲) - الامامه و الولاية: ۱۲۹.

منظور قرآن کریم از «علم»، علمی است که به خیر، صلاح و سعادت می انجامد و یقین آور است:

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ. (۱)

«از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می ترسند».

و انسان را به کار و حرکت بر می انگیزد:

كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ. (۲)

«نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگویند و انجام ندهند».

اما آیا انسان می تواند به همه اسرار و راز و رمز دو جهان (غیب و شهود) و به برنامه ها و قوانین بهم پیوسته ای که در شکل گیری پدیده ها تأثیر گذاری و تأثیر پذیری دارند، احاطه پیدا کند؟

انسان (چه فرد انسان و چه مجموعه انسانها) محدود است و نمی تواند به پیرامون خود و گذشته و آینده احاطه پیدا کند و تجربه ها و پژوهشها او را در یافتن همه علتها و اسبابی که سرنوشت دو جهان را رقم می زنند و بر زندگی همه انسانها تأثیر گذارند، یاری نمی کنند، هر چند همان گونه که گفتیم، از نظر عقلی، این امر امکان پذیر است.

قرآن کریم بر سه چیز تأکید می کند:

ص: ۳۸

۱- (۱) - فاطر (۳۵) : ۲۸.

۲- (۲) - صف (۶۱) : ۳.

۱- پذیرفتن قاعدهٔ ایمان به غیب.

۲- پیوند داشتن با اموری که وحی به خاطر آن نازل شده است.

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ. (۱)

«آنان که به غیب ایمان می آورند و نماز را برپا می دارند و از آنچه به ایشان روزی داده ایم، انفاق می کنند».

۳- توجه انسان به این قاعده؛ زیرا تمدن بشری، تنها توسط عنصری که از زمین (یا همان عالم شهود) فراتر است، پیشرفت می کند. غرق شدن در دنیایی که آن را پست و فرومایه خوانده اند، به این تصوّر که نیازهایش را خودش برآورده می کند، نادرست است؛ زیرا تاریخ به انسان، وابسته است و انسان به تاریخ و در صورت فرو رفتن در دنیا، انسان در تاریخ حبس می شود و این امر به انحطاط تمدن می انجامد. این مسأله در تاریخ تمدنها و فروپاشی آنها به چشم می خورد که علت آن، امید بستن به افقهای محدود است:

إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ * وَتَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ * وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ * الَّذِينَ

ص: ۳۹

۱- (۱) - بقره (۲): ۳.

طَعَوْا فِي الْبِلَادِ * فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ * فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ (۱).

«صاحب (بناهایی چون) تیرکهای بلند که ماندش در شهرها ساخته نشده بود. و یا ثمود، همانان که در درّه تخته سنگها را می بریدند و یا فرعون، صاحب خرگاه ها (و بناهای بلند) همانان که در شهرها سر به طغیان برداشته و در آنها بسیار تبهکاری کردند (تا آن که) پروردگارت بر سر آنان تازیانه عذاب را فرو نواخت».

علاوه بر این، موجود نسبی و نیازمند، برای ترقی و پیشرفت، باید کمال خود را از موجود بی نهایت دریافت کند؛ از این رو، به خاطر وجود پیوند ازلی و محکم و پیوستگی فطری و ریشه دار، نمی توان انسان را از عالم پهناور غیب، دور کرد:

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ. (۲)

«پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده درافتید».

انسان، مخلوقی است که به غیب نزدیک است بلکه بخشی (تکه ای) از غیب است من رُوحی. قرآن، در فرازی دیگر که گفتگویی است بین غیب محض - خدا - و انسان، از این نزدیکی و پیوند سخن گفته است:

ص: ۴۰

۱- (۱) - فجر (۸۹): ۱۳ - ۷.

۲- (۲) - حجر (۱۵): ۲۹.

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ. (۱)

«و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا گواهی دادیم تا مبادا در روز قیامت بگویید: ما از این [امر] غافل بودیم».

بنابراین، هنگامی که می خواهیم انسانی را به باور توحیدی فرا بخوانیم کافی است که به او یادآوری کنیم. شیوه پیامبران در دعوت به توحید نیز همان گونه بوده است؛ زیرا انسان با پشتوانه روحی دیرینه ای که دارد، فطرتاً این باور را می پذیرد و از این روست که از دشمن مشرک، هیچ بهانه ای - مثلاً غفلت - برای توجیه شرک، پذیرفته نمی شود.

آفرینش انسان به گونه ای است که نمی توان او را از عالم غیب، دور کرد؛ چرا که عالم مادی و عالم غیب، بهم پیوسته اند و انسان به عنوان عالمی دیگر، با این دو ارتباط دارد و به طور کلی، همه مخلوقات با یکدیگر در ارتباط هستند.

نوع انسان، استعدادها و تواناییهایی دارد که می تواند عناصر غیبی را - که در او و نیز در هستی به ودیعه گذاشته شده است - در

ص: ۴۱

راستای آبادانی و سازندگی به کار گیرد؛ بنابراین، انسان به توجّه به عالم غیب و آگاهی از آن نیاز دارد؛ زیرا با شؤن خلافت، مرتبط است.

قرآن کریم، از ما می خواهد که با سنتها [ی الهی] - به عنوان وسیله ای که واقعیتهایی را که هنوز اتفاق نیفتاده است و در پیشرفت انسان به سوی کمال نقش دارد، برای ما آشکار می کند - آشنا شویم؛ زیرا آگاهی از سنت ها و شرایط آن، انسان را در موقعیتی قرار می دهد که قادر بر تعیین سرنوشت و مسلط بر آن باشد و بتواند آنچه در خور زندگی اوست، با اطمینان برگزیند. بدین ترتیب، انسان با تکیه بر ثابت بودن سنتهایی که وحی معرفی می کند، آگاهانه تلاش می کند تا شرایط و اسباب آنها را فراهم کند.

بنابراین، شناختن سنتها و شرایط آن، امری اکتسابی است، اما با این حال، یک عامل غیبی نیز به شمار می رود.

به عبارت دیگر، سنتها با ایمان به غیب مرتبط هستند؛ چه مسأله غیب را بپذیریم و چه نپذیریم، دامنۀ سنتها تا نیتهای قلبی، مشاعر و احساسات موجود در زندگی مردم نیز کشیده شده است:

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ. (۱)

«به سبب آنچه دستهای مردم فراهم آورده فساد در خشکی و دریا نمودار شده است.»

ص: ۴۲

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا. (۱)

«و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین بر ایشان می گشودیم، ولی تکذیب کردند.»

قرآن کریم، به خاطر اهمیت سنتها و نقش آنها در شکل گیری سرنوشت انسان، با برخورد کورکورانه و بی هدف با سنتها که متکی بر گزینش آگاهانه و علمی نیست، مخالف است.

از طرفی ممکن است انسان به شناخت دقیقی از سنتها دست نیابد و بر فرض این که آنها را بشناسد و به جاری بودن یک سنت خاص در یک شرایط مشخص احاطه پیدا کند، اما نمی تواند از راه علم اکتسابی آگاهانه، جریان یک سنت در طول تاریخ را درک کند.

همچنین با علم اکتسابی، نمی تواند معارف الهی تأثیر گذار در زندگی همه انسانها را کاملاً بشناسد، در حالی که حرکت هستی، به سوی غایت‌های بزرگ، در هر دو بُعد غیبی و حسی، به این سنتها و معارف مرتبط است.

(گذشته از ناتوانی علم اکتسابی در دست یافتن به سنتها و معارف الهی) این علم نه می تواند اسرار تشریحی را کشف کند و نه می تواند از

ص: ۴۳

اسرار تکوینی جاری در این جهان پهناور پرده بردارد؛ زیرا احاطه به همه امور، تنها با علم خدادادی ممکن است. دانشی که فرد، یا گروه کسب می کند، محدود به زمان و شرایط گذراست و نمی تواند [به همه مسائل] احاطه کامل پیدا کند، بنابراین، ناقص است و نقشی که ایفا می کند نیز ناقص است، در حالی که اراده الهی به علم کامل تعلق گرفته است. این محدودیتها حتی در قلمروها و عرصه های عالم مادی نیز مطرح است، چه رسد به عالم پهناور غیب.

بنابراین، نوع انسان، نیازمند علم خدادادی است که تنها با شیوه ها و راههای الهی مانند: وحی، الهام، نقش بستن در قلب و آموختن از کسی که به او وحی می شود، به دست می آید و با آن، می توان کل حرکت تاریخ را درک کرد.

در بخشهای بعدی بحث، نقش این الگوی ربّانی (امام) و همچنین ضرورت هدایت و راهنمایی او - از راه اعطای ویژگیهای فطری (ملکه) و علم خاصّی که با آن، نقش واگذار شده به او را به کاملترین وجه ادا کند - روشن می شود؛ چرا که خداوند، به مقتضای آبادانی و سازندگی در عالم دنیا، از علم خود به کسی که شایستگی آن را داشته باشد، می بخشد.

فصل دوم: رابطه عصمت با علم غیب

بحث از «عصمت و ضرورت آن» در این فصل، مختص به شخص امام نیست بلکه همه جزئیات و تفصیل بحث را تمام شده فرض می‌کنیم و بر این باور می‌شویم که «عصمت امام» مورد قبول است؛ زیرا بحث «علم غیب داشتن معصوم» از نظر رتبه بعد از بحث «عصمت» است و یا این که این دو بحث به یکدیگر پیوسته و متصل هستند.

بنابراین، بر ارتباط بین «عصمت» و «علم حضوری امام» تأکید می‌کنیم، از این جهت که این نکته پایه و زیر بنایی است برای بخشهای بعدی بحث.

مخلوقات، مستقل از یکدیگر آفریده نشده اند بلکه در آفرینش آنها دیگر مخلوقات پیرامون آنها نیز در نظر گرفته شده اند؛ بنابراین، جهان هستی یک مجموعه بهم پیوسته هماهنگ است و به شیوه ای منظم و تحت هدایت مقدر الهی در حرکت است:

الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ مِّنْ خَلْقِهِ ثُمَّ هَدَىٰ. (۱)

«کسی که هر چیزی را خلقتی که در خور اوست داده پس آن را هدایت فرموده است».

و همچنین:

وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ * وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ * لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ. (۲)

«و خورشید به (سوی) قرارگاه ویژه خود روان است. تقدیر آن عزیز دانا این است؛ نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی جوید و هر کدام در سپهری شناورند».

بر این اساس، همه موجودات در جهان هستی بر یکدیگر تأثیر می گذارند و انسان نیز از این قانون مستثنا نیست. او در چارچوب این قانون، آفریده شده و در نتیجه تابع آن است.

از یک سو، روشن است که انسان در این جهان، تأثیرپذیر است؛ زیرا (مثلاً) اگر فاصله خورشید از زمین کم، یا زیاد شود، در زندگی همه و از جمله انسان اثر خواهد گذاشت.

از سوی دیگر، انسان بر موجودات اطراف خود تأثیر می گذارد که این مطلب نیاز به توضیح دارد.

ص: ۴۶

۱- (۱) - طه (۲۰): ۵۰.

۲- (۲) - یس (۳۶): ۴۰ و ۳۸.

خداوند متعال می فرماید:

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَوْمًا كَانَتْ آمِنَهُمْ مُطْمَئِنَّةٌ يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ. (۱)

«و خدا شهری را مثل زده است که امن و امان بود (و) روزی اش از هر سو فراوان می رسید، پس (ساکنانش) نعمتهای خدا را ناسپاسی کردند و خدا هم به (سزای) آنچه انجام می دادند، طعم گرسنگی و هراس را به (مردم) آن، چشاند.»

معنای آیه این است که: ثبات، آرامش، حرکت هدفمند در پیوند بین افراد جامعه، کار، تولید، رفاه، فراوانی اجناس و فراگیر شدن امتیّت در همه زمین ها، همه این امور، پدیده های نیکویی هستند که به سبب پایبندی مردم به جلوه های عملی شکرگزاری مثل عدالت، محبت و مساوات به دست می آید، اما اگر جامعه ای از این ارزشها تهی شود و خدا را محور فعالیت و حیات خود قرار ندهد و به گذشته توحیدی درخشان خود کافر شود و آن را با خدایان متعدّد عوض کند - مثلاً دنباله رو انسانی توانگر شود، یا از نفس، شیطان و حبّ ثروت و قدرت پیروی کند - این امور باعث توزیع نادرست (ثروت) و سیطره ظلم و ناامنی و شیوع ترس و فقر و اختلاف

ص: ۴۷

طبقاتی می شود. زندگی در چنین جامعه ای، هرگز سعادت‌مند نخواهد بود.

کفر، فسق و نفاق و هر موضعگیری فکری، یا رفتاری از سوی انسان، سرانجام بر محیط او تأثیر می گذارد. نباید مسأله را به جنبه مادی اعمال انسان محدود کنیم بلکه موضعگیریهای قلبی و اعتقادی نیز داخل در این چارچوب است؛ زیرا اعتقاد نیز یک عمل است، پس «کفر» که یک عمل درونی است بر دیگر مخلوقات، تأثیر می گذارد و حتی خطّ مشی خود انسان نیز تابع تصمیم گیریهای اعتقادی و درونی اوست. از این جهت است که فرشتگان - با ربط دادن بین فسق و خونریزی که ناشی از اراده است - (از خداوند) درباره این مخلوق جدید؛ یعنی آدم و سرنوشت و زندگی و حرکت او در زمین و چگونگی برخورد او با مجموعه هستی، سؤال می کنند. آنان می دانند که هستی، تابع یک نظام جهانی واحد است که همگان بر اساس آن عمل می کنند و این موجود جدید نیز باید با نظام هستی منسجم و هماهنگ باشد، اما از آن جا که به گونه ای آفریده شده است که او را وادار به مخالفت با نظام هستی می کند، از این رو، خونریزی، ویرانی و خرابی به بار می آورد؛ زیرا هرج و مرج و بی نظمی در اثر اراده - که ممکن است به کفر، یا رخنه در نظام هستی و حمله به آن بینجامد - پدید می آید؛ بنابراین، پیدایش

ص: ۴۸

این مخلوق جدید، خطری نه تنها برای او بلکه برای تمام هستی است:

أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ. (۱)

«آیا در آن (زمین) کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد؟».

اما خداوند متعال، به اشکال و پرسشی که ملائکه در اعتراض به این که انسان، زمام خلافت را به دست گرفت، مطرح کردند، این گونه پاسخ داد:

إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ * وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا. (۲)

«من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید و (خدا) همه (معانی) نامها را به آدم آموخت».

خداوند، انسان را آفرید و علم به اموری که با مسؤولیتهای الهی او مناسبت و هماهنگی دارد و او را در رسیدن به اهداف و غایات، کمک می‌کند، به او سپرد.

بنابراین، آگاهی انسان از همه اسمها و نامها موهبت و بخششی از سوی خداوند سبحان است. خداوند، انسان را از حقیقت اشیاء و نظامهای حاکم بر هستی، آگاه ساخت، همچنین به او آموخت که در جهان هستی، چه جایگاهی دارد و چگونه باید در آن تأثیر بگذارد تا آن را در خدمت اهداف و آرمانهای خود در آورد.

ص: ۴۹

۱- (۱) - بقره (۲): ۳۰.

۲- (۲) - بقره (۲): ۳۱ - ۳۰.

«و هر چیزی را در کارنامه ای روشن بر شمرده ایم».

خداوند، این علم را به پیامبران داد و پس از خاتم پیامبران، آن را به امامان طاهر از خاندان او سپرد.

این همان علمی است که معصوم به وسیله آن، حقیقت اشیاء را آن گونه که هست و به طور روشن و تردیدناپذیر، درک می کند؛ علمی که این ویژگی را داشته باشد، مسلماً به «عصمت» می انجامد.

برای روشن شدن مطالب مثالی می زنیم: «قانون جاذبه» یکی از قوانین هستی است که با انسان مرتبط است و انسان باید بر طبق آن عمل کند و از مخالفت با آن بر حذر باشد. ارتباط بین انسان و بین قانون، با ارتباط بعضی از مخلوقات با آن متفاوت است؛ مثلاً پرندگان به خاطر مصلحت خود، این قانون را نقض می کنند. به دیگر سخن، ارتباط این قانون با پرندگان از جهت دیگری است که با ارتباط انسان، تفاوت دارد. انسان از عمل پرندگان در نقض این قانون، می پرهیزد؛ زیرا آثار مترتب بر انسان، غیر از آثار مترتب بر پرندگان است؛ بنابراین، آگاهی انسان از این قانون و موارد نقض آن، به او «عصمت» داده است تا بر خلاف آن عمل نکند و گرنه انسان اراده دارد و می تواند برخلاف آن رفتار کند.

ص: ۵۰

قانونهای دیگری هست که در زندگی انسان، بازتاب و انعکاس دارد و انسان این قانونها را می داند، اما آثار و نتایج آنها را درک نمی کند؛ زیرا به آثار مترتب بر مخالفت با آنها علم و آگاهی ندارد؛ مانند خوردن مال یتیم.

در قرآن کریم آمده است:

يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا (۱).

«(آنان) آتشی در شکم خود می خورند».

معصوم، علمی دارد که با آن می بیند و در می یابد که مال یتیم، آتش است، در حالی که برای غیر معصوم، مالی لذتبخش به نظر می آید، نه آتش سوزنده. تأثیر و بازتاب این کار در نزد معصوم، روشن و یقینی است، همان گونه که قانون جاذبه برای ما آشکار و مسلم است و ما را بر آن می دارد تا از مخالفت با آن خودداری کنیم، هرچند توانایی آن را داشته باشیم، اما از اثر مترتب بر خوردن مال یتیم، آگاه نیستیم؛ یعنی ما علمی نداریم که با آن، همه قوانین هستی را درک کنیم.

حضرت یوسف (علیه السلام) می توانست مرتکب زنا شود؛ زیرا اراده آزاد بر انجام آن داشت، اما آن را کاری زشت می دید؛ زیرا به این قانون، علم داشت. این بدان معنا نیست که او مانند دیوار از لذت جنسی و اراده بی بهره بود بلکه به آثار این قانون، علم داشت و از این رو، اصلاً بر خلاف آن عمل نکرد.

ص: ۵۱

بر این اساس، پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السّلام) قایل به عصمت همه امامان هستند، حتی امام جواد (علیه السلام) که در سن هفت سالگی به امامت رسیدند. امام به همه چیز عالم است، نه فقط احکام نماز و حج بلکه همه امور. او خدا را نافرمانی نمی کند و حتی اشتباه هم نمی کند. دشمنان اهل بیت (علیهم السّلام) در آن زمان که حکومت را در دست داشتند، از این عقیده شیعیان آگاه بودند. این یک عقیده سرّی و پنهان نبود، آنان می دانستند که شیعیان، قایل به عصمت امامان خویش هستند.

حکومت با تمام امکانات و ابزارهای خود، کوشید تا این واقعیت را تکذیب کند، اما موفق نشد.

امام جواد (علیه السلام) را که خردسال بودند، می آوردند و دانشمندان و در رأس آنان قاضی یحیی بن اکثم را نیز جمع می کردند. یحیی بن اکثم در جایگاه قضاوت خود می نشست و به امام جواد (علیه السلام) رو می کرد و می گفت: سؤالی بپرسم؟ امام (علیه السلام) فرمود:

«برخیز و همچون سؤال کننده ای در برابر سؤال شونده بنشین (و آنگاه سؤال کن)».

و یحیی بن اکثم با وجود کهنسالی بر می خیزد و همچون سؤال کننده ای، مؤدبانه در برابر امام زانو می زند.

یحیی بن اکثم با خود اندیشید درباره چه چیز از امام سؤال کنم؟ آیا درباره نماز و احکام آن بپرسم؟ در حالی که او می دانست امام

و خانواده اش هر روز نماز می خوانند، پس احکام نماز را می داند. با خود گفت: این پسر در بغداد زندگی می کند و به حج نرفته است؛ زیرا انسان در طول حیات خود، فقط یک بار حج واجب انجام می دهد و اگر توفیق پیدا کند مثلاً ده بار آن را انجام می دهد، گذشته از آن، امام هنوز کودک است و به حج نرفته است، پس به امام گفت:

« ای پسر رسول خدا! نظر شما دربارهٔ مُحرمی که صیدی را کشته است، چیست؟ ».

امام (علیه السلام) جواب داد:

« او را در حل کشته است، یا در حرم؟ حکم مسأله را می دانسته یا نه؟ از روی عمد کشته است، یا اشتهاً؟ مُحرم، آزاد بوده یا عبد؟ صغیر بوده یا کبیر؟ برای اولین بار کشته یا برای چندمین بار؟ آن صید، پرنده بوده یا غیر پرنده؟ کوچک بوده یا بزرگ؟ آیا بر کار خود پافشاری می کند، یا پشیمان است؟ شب آن حیوان را کشته یا روز؟ در هنگام کشتن، برای عمره مُحرم بوده یا برای حج؟ ».

ص: ۵۳

یحیی بن اکثم حیرت زده شد و آثار عجز و ناتوانی در چهره اش آشکار گشت. سپس امام به تفصیل جواب مسأله را داد که در کتابها آمده است. (۱)

این ماجرا نشانه این است که امام دارای عصمت مورد عنایت خداوند است که علم حضوری را نیز در بر دارد. (۲)

علمی که امام معصوم دارد و در اثر آن به اشیاء شناخت کامل پیدا می کند و اهداف رسالت با آن تحقق می یابد، موهبتی است از طرف خداوند، بدون این که خود امام آن را کسب کرده باشد. هدف خداوند از اعطای این علم، این است که امام قدرت کامل برای محقق ساختن اهداف الهی - که شایسته است به کاملترین شکل محقق شود - داشته باشد و آن را بر همه دینها پیروز گرداند.

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ. (۳)

«داناى نھان است و كسى را بر غیب خود آگاه نمى كند، جز پیامبرى را كه از او خشنود باشد».

ص: ۵۴

۱- (۱) - بحار الانوار: ۷۶ / ۵۰.

۲- (۲) - ر.ك: العصمه و شروط الحفاظ على النظام، سید مهدی حکیم (نسخه دست نویس) و همچنین کتاب بحث حول الامامه، کمال حیدری و نیز کتاب الامامه و الولاية، گروهی از نویسندگان.

۳- (۳) - جن (۷۲): ۲۶ و ۲۷.

علم عطا شده به امام - خواه از راه الهام، یا نجوای در گوش، یا آموختن از پیامبر (صلی الله علیه و آله) - که دامنه آن تا آگاهی از غیب نیز گسترش می یابد، غیر از علمی است که به خداوند سبحان اختصاص دارد. علم خداوند از غیر او و حتی از فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل نیز پوشیده و پنهان است که همان «علم غیب مطلق» است؛ از این رو، علمی که خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می دهد، یا به صورت آموزش غیر طبیعی است؛ مانند کتابهای آسمانی (الهی) که توسط فرشته وحی بر پیامبران نازل می شود و به حسب نوع رسالت هر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، احکام و اخباری را درباره حوادث گذشته، حال و حتی آینده در بردارد.

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ. (۱)

«برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم. از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد».

و یا به صورت عملی است مانند معجزاتی که به دست پیامبر (صلی الله علیه و آله) انجام می شود. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فقط بر بعد عملی این معجزات احاطه دارد و ممکن است از حقیقت علمی آن آگاه نباشد، اما گاهی نیز به آن دست می یابد؛ مانند زنده کردن مردگان که جزو غیب مختص به

ص: ۵۵

خداوند است، اما مانعی ندارد که خدا آن را به برخی از پیامبرانش عطا کند مثل حضرت ابراهیم (علیه السلام):

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى. (۱)

«و (یاد کن) آنگاه که ابراهیم گفتک پروردگارا! به من نشان ده چگونه مردگان را زنده می کنی؟».

یکی از فرقه‌های علم امام، با علم خداوند این است که: علم خدا قدیم است و قبل از معلومات وجود داشته و عین ذات خداست، اما علم حضوری امام، این ویژگی را ندارد بلکه حادث است و بعد از معلومات، پدید آمده است و عین ذات امام نیست بلکه وجود این علم نزد امام به معنای آشکار و معلوم بودن امور برای اوست. اعتقاد به اشتراک و اتحاد بین علم خدا و علم امام، شرک و غلو است و خود ائمه (علیهم السلام) نیز به آن قایل نیستند، چه رسد به پیروان ایشان.

کوتاه سخن این که: علم خدا ذاتی است، اما علم امام، عرضی است و خداوند به او بخشیده است، پس بین آنها اتحادی نیست

حال اگر خداوند علم غیب مطلق و بی نهایت دارد و به هر یک از بندگان خاص خود که بخواهد از آن می بخشد، آیا کسی از این انسانهای خاص وجود دارد که به علم غیب دست یافته و به آن عمل کرده باشد؟ پاسخ به این پرسش در فصل بعد می آید.

ص: ۵۶

علم امام معصوم و دامنه و خاستگاه آن را تنها از راههای نقلی «قرآن کریم و سنت شریف» می توان اثبات کرد؛ زیرا «عقل» به تنهایی، توانایی پرداختن به این بحث را - چه برای اثبات و چه برای نفی - ندارد؛ چرا که اثبات آن متوقف است بر دانستن آن از راه غیب؛ از این رو، این مسأله را در چارچوب نقلی و در خلال چند بخش بررسی می کنیم.

بخش اول: آیاتی که از علم غیب در زندگی انبیا و صالحین خبر می دهد

قرآن کریم به این پدیده در زندگی پیامبران و صالحان تصریح و تأکید کرده است. آنان به اذن خداوند، علم غیب داشته اند و از آن، در راستای رسالت خویش استفاده کرده اند که به چند نمونه از آن اشاره می کنیم:

۱- حضرت یوسف (علیه السلام) به برادرانش فرمود:

اَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقَوُّهُ عَلَيَّ وَجْهَ أَبِي يَأْتِ بِصِيرًا. (۱)

ص: ۵۷

«این پیراهن مرا ببرید و آن را بر چهره پدرم بیفکنید (تا) بینا شود».

و خداوند از آنچه پس از آن اتفاق افتاد، خبر می دهد:

فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا. (۱)

«پس چون مژده رسان آمد، آن (پیراهن) را بر چهره او انداخت، پس بینا گردید».

ظاهر آیه بیانگر این است که حضرت یعقوب (علیه السلام) در اثر قدرت غیبی ای که حضرت یوسف (علیه السلام) داشت و به کار برد، دوباره بینایی خود را به طور کامل به دست آورد. روشن است که باز گرداندن بینایی حضرت یعقوب (علیه السلام) مستقیماً توسط خداوند انجام نگرفت بلکه به اذن او و توسط حضرت یوسف (علیه السلام) تحقق یافت.

آن که سبب بازگشت بینایی حضرت یعقوب (علیه السلام) گردید، حضرت یوسف (علیه السلام) بود و گرنه به برادرانش دستور نمی داد که پیراهن او را ببرند و بر صورت پدرش بیفکنند بلکه تنها کافی بود که دعا کند و از خدا این امر را بخواهد. این یک اقدام غیبی است که از یکی از اولیای خدا؛ یعنی حضرت یوسف (علیه السلام) سر زده است. او به اذن خداوند، جریان طبیعت را تغییر داد و هیچ کس توان این کار را ندارد مگر این که خداوند به او سلطه و قدرت غیبی بخشیده باشد.

ص: ۵۸

۲- حضرت موسی (علیه السلام) با عصای خود، بر سنگی زد و از آن دوازده چشمه جوشید:

فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا. (۱)

«گفتیم: با عصایت بر آن تخته سنگ بزن، پس دوازده چشمه از آن جوشیدن گرفت.»

حضرت موسی (علیه السلام) در جای دیگر نیز قدرت غیبی خود را به کار گرفته است؛ هنگامی که با عصای خود به دریا زد و دریا شکافته شد و دوازده مسیر خشک در کف دریا برای بنی اسرائیل به وجود آمد تا از دریا عبور کنند:

فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطُّوْدِ الْعَظِيمِ. (۲)

«پس به موسی وحی کردیم با عصای خود بر این دریا بزن تا از هم شکافت و هر پاره ای همچون کوهی سترگ بود.»

در این دو مورد حضرت موسی (علیه السلام) از قدرت غیبی خدادادی خود - که به اذن و اراده خدا تحقق می یابد - استفاده کرده است.

ص: ۵۹

۱- (۱) - بقره (۲) : ۶۰.

۲- (۲) - شعراء (۲۶) : ۶۳.

۳- حضرت سلیمان (علیه السلام) از قدرتهای غیبی متعددی بهره مند بود و بر جتیان و پرندگان، سیطره و تسلط داشت و زبان پرندگان و حشرات را می دانست.

خدای متعال می فرماید:

وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ * وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ * حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَى وَادِي النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطُمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ * فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ. (۱)

«و سلیمان از داوود میراث یافت و گفت: ای مردم! ما زبان پرندگان را تعلیم یافته ایم و از هر چیزی به ما داده شده است، راستی که این همان امتیاز آشکار است. و برای سلیمان سپاهیان از جن و انس و پرندگان جمع آوری شدند و (برای رژه) دسته دسته گردیدند و تا آنگاه که به وادی مورچگان رسیدند، مورچه ای (به زبان خویش) گفت: ای مورچگان! به خانه هایتان داخل شوید، مبادا سلیمان و سپاهیان - ندیده و ندانسته - شما را پایمال کنند. (سلیمان) از گفتار او دهان به خنده گشود و گفت: پروردگارا! در دلم افکن تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای، سپاس بگزارم.»

ص: ۶۰

همچنین حضرت سلیمان(علیه السلام) تسلط غیبی شگفت انگیزی بر باد داشت به گونه ای که به دستور او، به هر کجا که می خواست می وزید.

وَلِسْلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ. (۱)

«و برای سلیمان تندباد را (رام کردیم) که به فرمان او به سوی سرزمینی که در آن برکت نهاده بودیم، جریان می یافت و ما به هر چیزی، دانا بودیم».

(نکته) جالب توجه این است که: باد تَجْرِي بِأَمْرِهِ این امر نشانه چیرگی و کنترل حضرت سلیمان(علیه السلام) نسبت به سیر و جهت وزش باد است. (۲)

آیا علم غیبی که خداوند به پیامبران و صالحان بخشیده است، برای مأموریتی خاص و مصلحتی محدود بوده و سپس از آنان باز پس گرفته است؟ یا برای همیشه و به حسب تداوم مأموریت و گستردگی رسالت هر پیامبر، یا امام است؟

برخی، اعتراف می کنند که پیامبران معجزه داشته اند و خداوند به آنان علم غیب داده تا درستی رسالت خویش را اثبات نمایند، اما معتقدند این علم به صورت اتّفاقی و محدود و در هنگام مصلحت پدید می آمده است، نه برای همیشه.

ص: ۶۱

۱- (۱) - انبیاء (۲۱): ۸۱.

۲- (۲) - الوهائیه فی المیزان: ۳۲۳.

بعضی از آنان این علم را به شیر آب تشبیه کرده اند که هنگام نیاز و مصلحت باز می گردد و سپس بسته می شود، پس درست است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) قدرت غیبی دارد و می تواند معجزه انجام دهد، امّا این امر فقط به موقعیتهای مشخص اختصاص دارد و در غیر آنان این توانایی وجود ندارد.

امّا درست آن است که: توانایی پیامبران و علم غیب خدادادی آنان همیشگی و مستمر است، چند آیه از قرآن این مطلب را اثبات می کند؛ از جمله:

۱- أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِّن الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ. (۱)

«در حقیقت، من از جانب پروردگارتان برایتان معجزه ای آورده ام؛ من از گل برای شما (چیزی) به شکل پرنده می سازم، آنگاه در آن می دمم، پس به اذن خدا پرنده ای می شود و به اذن خدا نابینایان مادرزاد و پیران را بهبود می بخشم، مردگان را زنده می گردانم.»

این آیه ثابت می کند که توانایی حضرت عیسی (علیه السلام) بر انجام معجزات، مخصوص یک واقعه معین نبوده است؛ زیرا ایشان فرمود:

ص: ۶۲

«پرنده ای برای شما ساختم و نایبای مادرزاد و پیس را بهبود بخشیدم و مرده ای را زنده گردانیدم» تا از این سخن بفهمیم که منظور ایشان یک اتفاق معین بوده که در گذشته رخ داده است.

نفرمود: «پرنده ای برای شما خواهم ساخت و نایبای مادرزاد و پیس را بهبود خواهم بخشید و مرده ای را زنده خواهم کرد» تا دریابیم که این کارها را در زمان مشخصی در آینده و به طور اتفاقی انجام خواهد داد بلکه کلام خویش را به زمان حال بیان کرد و درباره نوع پرنده و نایبای و پیس سخن گفت (نه چند مورد خاص). فرمود: از گل پرنده می سازم و نایبای و پیس را بهبود می بخشم و مرده را زنده می کنم» که از آن چنین بر می آید که ایشان همواره این توانایی را داراست و هر زمان که اراده کند، می تواند این کارها را انجام دهد. (۱)

۲- خداوند متعال در قرآن کریم از قول حضرت سلیمان (علیه السلام) می فرماید:

قَالَ رَبُّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ * فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ. (۲)

«گفت: پروردگارا! مرا ببخش و ملکی به من ارزانی دار که هیچ کس را پس از من سزاوار نباشد، در حقیقت تویی که خود بسیار

ص: ۶۳

۱- (۱) - الولاية التكوينية بين الكتاب و السنة، هشام شری عاملی: ۱۰۷.

۲- (۲) - سوره ص (۳۸): ۳۶ و ۳۵.

بخشنده ای، پس باد را در اختیار او قرار دادیم که هر جا تصمیم می گرفت، به فرمان او نرم، روان می شد».

به خدمت گرفتن باد توسط سلیمان به خاطر مستجاب شدن دعا و درخواست آن حضرت بود که به خداوند گفت:

هَبْ لِي مَلَكًا لَا يَتَّبِعِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي.

روشن است که خداوند، دعای سلیمان (علیه السلام) را برای یک لحظه، یا یک حادثه مشخص مستجاب نکرده است بلکه به خدمت بودن باد جزو سلطنتی بود که خداوند متعال در نتیجه دعای سلیمان (علیه السلام) به او ارزانی داشت و در قرآن از آن چنین یاد شده است:

هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ. (۱)

«این بخشش ماست، (آن را) بی شمار ببخش، یا نگاه دار».

بنابراین، فرمانروایی حضرت سلیمان (علیه السلام) بر باد، به اذن خدا به طور پیوسته و دائم بوده است.

۳- خداوند در قرآن می فرماید:

وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ. (۲)

«آهن را برای او نرم گردانیدیم».

نرم گرداندن آهن برای داوود به طور موقت و در یک مورد معین و به سبب خاصیتی نبود بلکه فضل دائمی خداوند بود که به او بخشید و آیه کریمه این نکته را آشکارا بیان می کند:

ص: ۶۴

۱- (۱) - سوره ص (۳۸): ۳۹.

۲- (۲) - سبأ (۳۴): ۱۰.

يَا جِبَالَ أُوْبِي مَعَهُ وَالطَّيْرُ وَالنَّارُ لَهُ الْحَدِيدَ. (۱)

«و به راستی داوود را از جانب خویش مزیتی عطا کردیم (و گفتیم): ای کوهها! با او (در تسبیح خدا) هم صدا شوید و ای پرندگان! (هماهنگی کنید) و آهن را برای او نرم گردانیدیم.»

حال باید ببینیم آیا این بخشش دائمی الهی (علم غیب) تنها به پیامبران داده می شود، یا دیگر بندگان صالح را نیز در بر می گیرد؟ قرآن کریم آشکارا می گوید که: این عطای الهی مختص پیامبران نیست بلکه خداوند آن را به هر بنده صالحی که از او خشنود باشد، می بخشد.

خداوند متعال می فرماید:

قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَيُّكُمْ يَا تِينِي بَعْرَشَتَهَا قَبِيلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ * ... قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ. (۲)

«گفت: ای سران (کشور)! کدام یک از شما تخت او را - پیش از آن که مطیعانه نزد من آیند - برای من می آورد. کسی که نزد او دانشی از کتاب (الهی) بود، گفت: من آن را پیش از آن که چشم خود را بر هم زنی، برایت می آورم.»

ص: ۶۵

۱- (۱) - سبأ (۳۴): ۱۰.

۲- (۲) - نمل (۲۷): ۴۰ و ۳۸.

«آصف» با گفتن اَنَا آتِيكَ بِهِ. از قدرت خود بر این کار خیر داده است؛ یعنی من توانایی آوردن آن را دارم، به ویژه با در نظر گرفتن سؤال سلیمان که: چه کسی توانایی این کار را دارد؛ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا.

علاوه بر این که: خداوند متعال از او این چنین یاد کرده است: قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ. که نشانگر این است که علت قدرت داشتن، همان علم به کتاب است و این مطلب را روایات اهل بیت (علیهم السلام) نیز تأیید می کند، پس اگر آصف این علم را فراموش نکند، برای همیشه و هر گاه بخواهد، توانایی انجام آن کار را دارد. (۱)

بخش دوم: آیاتی که علم غیب را منحصر در خداوند متعال می داند و آن را از دیگران نفی می کند

گذشت که علم به غیب یکی از پدیده ها و جلوه های مطرح در زندگی پیامبران و صالحان است؛ بنابراین، مقصود آیاتی که علم غیب را منحصر در خداوند سبحان دانسته از دیگران نفی می کنند چیست؟

خداوند متعال در قرآن می فرماید:

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ. (۲)

ص: ۶۶

۱- (۱) - الولاية التكوينية بين الكتاب و السنة: ۱۰۷.

۲- (۲) - نمل (۲۷): ۶۵.

«بگو: هر که در آسمانها و زمین است - جز خدا - غیب را نمی شناسد».

وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ. (۱)

«و کلیدهای غیب، تنها نزد اوست».

وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ. (۲)

«به شما نمی گویم که گنجینه های خدا پیش من است و غیب نمی دانم».

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهَا. (۳)

«و نهران آسمانها و زمین، از آن خداست و تمام کارها به او بازگردانده می شود».

يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ. (۴)

«(یاد کن) روزی را که خدا پیامبران را گرد می آورد، پس می فرماید: چه پاسخی به شما داده شد، می گویند: ما را هیچ دانشی نیست، تویی که دارای رازهای نهانی».

این قبیل آیات که علم غیب را مختص به خدا می داند، با آیاتی که علم غیب را برای دیگران نیز اثبات می نماید، تعارض و اختلاف

ص: ۶۷

۱- (۱) - انعام (۶): ۵۹.

۲- (۲) - هود (۱۱): ۳۱.

۳- (۳) - هود (۱۱): ۱۲۳.

۴- (۴) - مائده (۵): ۱۰۹.

ندارند؛ زیرا شیوه رایج قرآن در بیان افعال الهی مانند آفریدن، روزی دادن و میراندن به این گونه است که از یک جهت، نفی و از جهت دیگر، اثبات می کند؛ مانند آیه:

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ. (۱)

«خدا روح مردم را به تمامی باز می ستاند».

که ظاهراً انجام عمل به طور مستقیم و بی واسطه را می رساند. و آیه:

قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ. (۲)

«بگو: فرشته مرگی که بر شما گمارده شده جانتان را می ستاند».

که از آن، وجود واسطه در این کار بر می آید، اما با تأمل در آیات، در می یابیم که آیه اول جهت را اثبات می کند و آیه دوم، جهت دیگر را، پس تعارض، یا نفی و اثبات وجود ندارد؛ زیرا آیه اول، ثابت می کند که در اصل، خداوند جان مردم را می گیرد و آیه دوم، ثابت می کند که فرشته مرگ (عزرائیل) به فرمان خداوند، این کار را انجام می دهد، پس بر اساس هر دو آیه خداوند توسط عزرائیل جانها را می گیرد.

در مورد «علم غیب» نیز همین گونه است، آن دسته از آیاتی که علم غیب را مخصوص خداوند می داند، ناظر به علم ذاتی و ازلی خداست که به او اختصاص دارد، اما آن دسته از آیات که درباره

ص: ۶۸

۱- (۱) - زمر (۳۹): ۴۲.

۲- (۲) - سجده (۳۲): ۱۱.

علم غیب دیگران (غیر خدا) است، از علم غیر ذاتی سخن می گوید که خداوند به بندگان برگزیده اش می بخشد تا آنان را از برخی حقایق آگاه سازد، پس بین این دو دسته تعارض و اختلافی نیست.

بخش سوم: آیاتی که امکان علم غیب داشتن را برای غیر خداوند اثبات می کند

در قرآن کریم، آیاتی هست که درباره امکان علم غیب برای غیر خداوند سخن می گوید؛ مانند:

هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا. (۱)

«آیا تو را به شرط این که از بینشی که آموخته شده ای به من یاد دهی، پیروی کنم؟».

قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا * وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا. (۲)

«گفت: تو هرگز نمی توانی همپای من صبر کنی و چگونه می توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری، صبر کنی؟».

وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمَ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ. (۳)

«و اگر غیب می دانستم قطعاً خیر بیشتری می اندوختم».

ص: ۶۹

۱- (۱) - كهف (۱۸): ۶۶.

۲- (۲) - كهف (۱۸): ۶۷ و ۶۸.

۳- (۳) - اعراف (۷): ۱۸۸.

«و بگو: پروردگارا! بر دانشم بیفزای.»

در بخش قبل به این نتیجه رسیدیم که علم غیب مختص به خداوند سبحان است و به هر که بخواهد از آن عطا می کند و بین این دو علم، هیچ تعارضی در نفی و اثبات نیست. به همین ترتیب می توان تعارض (ظاهری) بین آیاتی که علم غیب را منحصر در خداوند می داند و آیاتی که درباره امکان علم غیب برای غیر خداوند سخن می گوید را برطرف کرد.

از آیاتی که درباره دادن علم غیب به غیر خداوند سخن می گوید بر می آید که این علم با اذن، اراده و رضایت خداوند به دست می آید و به هیچ وجه بیرون از حوزه اراده و اختیار خداوند و بی ارتباط با او نیست.

بخش چهارم: آیاتی که اعطای علم غیب به خاتم پیامبران را اثبات می کند

آیاتی که امکان دستیابی به علم غیب را برای برخی از بنندگان اثبات می کند، بر شمردیم. همچنین به آیاتی که اعطای علم غیب به غیر خداوند را اثبات می کند، اشاره کردیم؛ مانند:

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا. (۲)

«(خدا) همه (معانی) نامها را به آدم آموخت.»

ص: ۷۰

۱- (۱) - طه (۲۰): ۱۱۴.

۲- (۲) - بقره (۲): ۳۱.

قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا. (۱)

«غذایی را که روزی شماست، برای شما نمی آورند، مگر آن که من از تعبیر آن به شما خبر می دهم پیش از آن که (تعبیر آن) به شما برسد».

وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ. (۲)

«تأویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش، کسی نمی داند».

در همین راستا دسته ای از آیات هست که اعطای «علم غیب» به خاتم پیامبران (صلی الله علیه و آله) را بیان می کند؛ مثل:

وَمَا يَنْطَلِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ. (۳)

«و از سر هوس سخن نمی گوید، این سخن به جز وحیی که وحی می شود، نیست».

سُنْفَرُوكَ فَلَا تَنْسَى. (۴)

«ما به زودی (آیات خود را به وسیله سروش غیبی) بر تو خواهیم خواند تا فراموش نکنی».

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ. (۵)

ص: ۷۱

۱- (۱) - یوسف (۱۲): ۳۷.

۲- (۲) - آل عمران (۳): ۷.

۳- (۳) - نجم (۵۳): ۳ و ۴.

۴- (۴) - اعلی (۸۷): ۶.

۵- (۵) - آل عمران (۳): ۴۴.

«این (جمله) از اخبار غیب است که به تو وحی می کنیم».

از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که فرمود:

«نه به خدا سوگند! عالم هرگز جاهل نباشد؛ ممکن نیست چیزی را بداند و چیزی را نداند. خدا بالاتر از آن است که فرمانبری از بنده ای را واجب کند که علم آسمان و زمینش را از او پنهان داشته است».^(۱)

امام صادق (علیه السلام) نیز فرموده است:

«همانا خدای عزوجل پیامبرش را تربیت کرد و نیکو تربیت کرد؛ چون تربیت او را تکمیل نمود، فرمودند:

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ؛^(۲)

«و راستی که تو را خویی والاست».

سپس امر دین و امت را به او واگذار فرمود تا سیاست بندگانش را به عهده گیرد، سپس فرمود:

وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا^(۳).

«آنچه را پیامبر به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را بازداشت، باز ایستید».

ص: ۷۲

۱- (۱) - اصول کافی: ۱ / ۲۶۲ / ح ۶.

۲- (۲) - قلم (۶۸): ۴.

۳- (۳) - حشر (۵۹): ۷.

«همانا رسول خدا استوار، موفّق و مؤيّد به روح القدس بود و نسبت به سياست و تدبير خلق، هيچ گونه لغزشي نداشت و به آداب خدا تربيت شد». (۱)

اگر شأن پيامبر چنين است و خداوند به خاطر كامل شدن رسالت و اداره كردن بندگان و گستراندن عدالت، به او علم غيب ارزاني داشته و توسط روح القدس او را راهنمايي کرده است، آيا در راستاي همين اهداف، اين تواناييها و نيز علم غيب را به جانشينان او (اهل بيت) - كه آنان را براي تمام كردن رسالت پيامبر پسندیده است - نيز داده است؟ در بخش بعد به اين مسأله مي پردازيم.

بخش پنجم: آيات و رواياتي كه اعطاي علم غيب به ائمه (عليهم السلام) (اهل بيت) را اثبات مي كند

گفتيم كه خداوند سبحان به پيامبران و بندگان صالح خود «علم غيب» داده است. (و از سويي) امامان معصوم كساني هستند كه خداوند - به تصريح قرآن و سنت - آلودگي را از آنان زدوده و آنان را پاك و پاكيه گردانیده است. آنان جانشينان پيامبر در به انجام رساندن مسؤليتها و اهداف رسالت هستند و لازمه اين امر، آن است كه همانند پيامبر، علم به غيب داشته باشند.

ص: ۷۳

۱- از این رو، امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند:

«علمی که آدم از آسمان به زمین فرو آورد و همه آنچه پیامبران تا پیامبر خاتم به آن برتری یافته اند، در خاندان آخرین پیامبر، گرد آمده است» (۱).

۲- از عبدالله بن ولید سَمَّان نقل شده است که امام باقر (علیه السلام) به من فرمود:

«ای عبدالله! شیعیان درباره حضرت علی (علیه السلام) و حضرت موسی و حضرت عیسی (علیه السلام) چه می گویند؟ گفتم: فدایت شوم! در چه زمینه ای سؤال می کنید؟ فرمود: آنان در فضل برابرند. از نظر علم پرسیدم، گفتم: فدایت شوم! شایسته است درباره آنان چه بگویم؟ فرمود: به خدا سوگند! او (علی) از آن دو داناتر است.

سپس فرمود: «ای عبدالله! آیا شیعیان قایلند که علی همان علم پیامبران را دارد؟ گفتم: بله. فرمود: در این باره با آنان مخالفت کن. خداوند متعال به موسی فرمود: وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ (۲) و در الواح (تورات) برای او در هر موردی نگاشتیم، که از آن بر می آید، خدا همه امور را برای او آشکار نساخته است، اما به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) فرمود: وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا (۳) و تو

ص: ۷۴

۱- (۱) - تفسیر قمی: ۱/ ۳۶۷، نورالثقلین: ۲/ ۵۲۳.

۲- (۲) - اعراف (۷): ۱۴۵.

۳- (۳) - نساء (۴): ۴۱.

را بر آنان گواه آوردیم. [و فرمود]: وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ؛ (۱) این کتاب را که روشنگر هر چیزی است، بر تو نازل کردیم». (۲)

۳- در قرآن کریم آمده است:

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ. (۳)

«کسی که نزد او دانشی از کتاب (الهی) بود، گفت: من آن را پیش از آن که چشم خود را بر هم زنی، برایت می آورم».

علت این که «آصف بن برخیا» قدرت داشت این عمل را - که نقض کننده قوانین عادی طبیعت بود - انجام دهد، این بود که (دانشی از کتاب الهی) داشت. آیه نشانگر این است که قدرت او سبب دیگری نداشت و ولایت و قدرت او، بر مدار دانشی از کتاب می چرخید. تا زمانی که دانشی از کتاب باشد، این ولایت و قدرت نیز برای او باقی است. اگر مقام و منزلت کسی که دانشی از کتاب دارد، این چنین باشد، پس منزلت کسی که همه علم کتاب را دارد تا چه حد است؟

۴- امام صادق (علیه السلام) به شخصی به نام «سدیر» درباره علم امامان به آنچه در کتاب است، چنین می فرماید:

ص: ۷۵

۱- (۱) - نحل (۱۶) : ۸۹.

۲- (۲) - کافی: ۱- ۱۴۷؛ بحار الأنوار: ۱۶ / ۲۶.

۳- (۳) - نمل (۲۷) : ۴۰.

«ای سدیر! آیا قرآن نخوانده ای؟ سدیر جواب داد: بله خوانده ام. امام فرمود: آیا در آنچه خوانده ای به این آیه برخورد کرده ای:

قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ. (۱)

«بگو: کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد.»

«سدیر گفت: فدایت شوم آن را خوانده ام. امام فرمود: آیا کسی که همه علم کتاب نزد اوست، داناتر و برتر است، یا کسی که جزئی از علم کتاب را دارد؟ سدیر گفت: کسی که همه علم کتاب را دارد. پس امام با دست به سینه خود اشاره کرد و فرمود: به خدا سوگند! همه علم کتاب نزد ماست، به خدا سوگند! همه علم کتاب نزد ماست.» (۲)

۵- خداوند در قرآن می فرماید:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. (۳)

«خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.»

ص: ۷۶

۱- (۱) - رعد (۱۳): ۴۳.

۲- (۲) - اصول کافی: ۱/ ۲۵۷.

۳- (۳) - احزاب (۳۳): ۳۳.

إِنَّ اللَّهَ اضْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ. (۱)

«به یقین خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان، برتری داده است»

با توجه به این که زدودن آلودگیها و پاک کردن از همه عیبها و نقصهای ظاهری و باطنی و انحرافات و تاریکیهای نادانی و غفلت، به طور عام بیان شده است، نتیجه می گیریم که علم آنان عام و بالفعل است. (۲)

۶- عبدالاعلی بن اعین می گوید:

«شنیدم امام صادق (علیه السلام) فرمود: من زاده رسول خدا هستم و به قرآن دانایم. آغاز خلقت و آنچه تا روز قیامت رخ می دهد و خبر آسمان و زمین و بهشت و دوزخ و اخبار گذشته و آینده در قرآن آمده است. تمام اینها را می دانم چنانکه به کف دست خود می نگرم. خداوند می فرماید: این کتاب، روشنگر هر چیزی است». (۳)

۷- ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است که:

«پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) هزار باب از علم آموخت که از هر باب آن، هزار باب گشوده می شود... همانا جامعه نزد ماست...»

ص: ۷۷

۱- (۱) - آل عمران (۳): ۳۳.

۲- (۲) - المعارف السلیمانیة، عبدالحسین نجفی لاری: ۶۰.

۳- (۳) - کافی: ۱ / ۶۱، کتاب فضل العلم، باب ۲۰، باب الرد الی الکتاب، ح ۸.

طوماری است به طول هفتاد ذراع پیامبر، که به املای آن حضرت و دستخط حضرت علی (علیه السلام) نگاشته شده است. تمام حلال و حرام و همه احتیاجات (دینی) مردم حتی جریمه خراش در آن موجود است. سپس با دست به بدن من زد و فرمود: به من اجازه می دهی ای ابامحمد؟ گفتم من از آن شما هستم، هر چه می خواهی بنما، آنگاه با دست مبارک مرا نشگون گرفت و فرمود: حتی جریمه این نشگون در جامعه هست، در حالی که حضرت خشمگین به نظر می رسید». (۱)

۸- حسین بن ابی علا می گوید:

«شنیدم که امام صادق (علیه السلام) فرمود: همانا جفر سفید نزد من است. عرض کردم: در آن چیست؟ فرمود: زبور داوود و تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم، حلال و حرام و مصحف فاطمه، اما در آن، چیزی از قرآن نیست. در جفر، چیزهایی است که (به خاطر آن) مردم به ما احتیاج دارند و ما به کسی احتیاج نداریم حتی مجازات یک تازیانه و نصف تازیانه و ربع تازیانه و جریمه خراش در آن است». (۲)

۹- ربیع بن عبدالله از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که:

ص: ۷۸

۱- (۱) - کافی: ۱/ ۲۳۸، کتاب الحجّه، باب فیه ذکر الصحیفه، ح ۱.

۲- (۲) - کافی: ۱/ ۲۴۰، کتاب الحجّه، باب فیه ذکر الصحیفه، ح ۳.

«خداوند خواسته است که کارها را توسط اسباب آن فراهم آورد، پس برای هر چیزی، سبب و وسیله ای قرار داد و برای هر سببی، شرح و گشایشی مقرر داشت و برای هر شرحی، نشانه ای (دانشی) گذاشت و برای هر نشانه دری گویا نهاد؛ گروهی آشنا به این در و جماعتی نادان به آن می باشند. این در گویا رسول خدا و ما هستیم». (۱)

۱۰- بکر بن کرب صیرفی می گوید:

«شنیدم که امام صادق(علیه السلام) فرمود: نزد ما چیزی است که با آن از مردم بی نیازیم و مردم به ما نیاز دارند؛ نزد ما کتابی است که رسول خدا آن را املا نموده و حضرت علی نوشته است؛ صحیفه ای که هر حلال و حرامی در آن است». (۲)

۱۱- در حدیثی طولانی - که هشام بن حکم از امام صادق(علیه السلام) نقل کرده - آمده است:

«خداوند در زمین حجّتی قرار نمی دهد که درباره چیزی از او سؤال شود و بگوید: نمی دانم». (۳)

۱۲- سوره بن کلیب می گوید:

«به امام صادق گفتم: امام با چه ابزاری فتوا می دهد؟ فرمود: با کتاب (قرآن). گفتم: اگر چیزی در کتاب نبود (چطور)؟ فرمود: با

ص: ۷۹

۱- (۱) - کافی: ۱/ ۱۸۳، کتاب الحجّه، باب معرفه الامام، ح ۷.

۲- (۲) - بصائر الدرجات: ۱/ ۱۴۲، باب ۱۲، باب فی أن الأئمة عندهم الصحیفه الجامعه ...

۳- (۳) - التوحید: ۱/ ۳۷۰، باب ۳۷، باب الرّد.

سنت. گفتم: اگر چیزی در کتاب و سنت وجود نداشت؟ فرمود: همه چیز در کتاب و سنت وجود دارد. سوره بن کلیب می گوید: یک بار یا دو بار (سؤال آخر را) تکرار کردم. فرمود: خداوند او را به راه درست راهنمایی می کند و به او توفیق می دهد، اما آنچه تو می پنداری، درست نیست». (۱)

۱۳- حرث بن مغیره می گوید:

«از امام صادق(علیه السلام) شنیدم که می فرمود: همواره در زمین، عالمی هست که مردم به او نیاز دارند و او از مردم بی نیاز است و حلال و حرام را می داند». (۲)

۱۴- هشام بن سالم می گوید:

«به امام صادق(علیه السلام) گفتم: حقّ خداوند بر خلق چیست؟ فرمود: (حقّ خدا بر خلق آن است که) آنچه می دانند، بگویند و در آنچه نمی دانند، دست نگه دارند، اگر این طور عمل کردند، حقّ خدا را ادا کرده اند». (۳)

۱۵- امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«در اموری که با آن مواجه می شوید و حکمش را نمی دانید، وظیفه ندارید جز این که دست نگه دارید و درنگ کنید و حکم آن

ص: ۸۰

۱- (۱) - بصائر الدرجات: ۱/ ۳۸۷ و ۵/ ۳۸۸، باب فی الائمه انهم یوفقون و یسددون.

۲- (۲) - المحاسن: ۱/ ۲۳۴، کتاب مصابیح الظلم، باب ۲۱، ح ۱۹۴.

۳- (۳) - المحاسن: ۲۰۴، کتاب مصابیح الظلم، باب ۴، حقّ الله عزّوجلّ فی خلقه، ح ۵۳.

را به ائمه هدی ارجاع دهید تا ایشان شما را به اعتدال وا دارند و گمراهی را از شما بردارند و حق را به شما بفهمانند، خداوند می فرماید: فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ (۱) پس اگر نمی دانید، از پژوهندگان کتابهای آسمانی، جویا شوید». (۲)

۱۶- ابواسحاق نحوی می گوید:

«شنیدم که امام صادق (علیه السلام) می فرمود: خدای عزوجل پیغمبرش را بر محبت خود، تربیت کرد و فرمود: وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ؛ و راستی که تو را خویی والاست. سپس کارها را به او واگذار کرد و فرمود: وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا؛ آنچه را فرستاده (او) به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را بازداشت، باز ایستید. و فرمود: مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ (۳)؛ هر کس از رسول، اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده.

«پیغمبر خدا کارها را به علی واگذار کرد و او را امین شمرد، شما (شیعیان) تسلیم شدید و آن مردم (اهل سنت) انکار کردند، به خدا سوگند! ما دوست داریم که شما هرگاه ما بگوییم، بگوئید و هرگاه سکوت کنیم، سکوت کنید. ما واسطه میان شما و خدا هستیم. خدا برای هیچ کس در مخالفت با امر ما خیری قرار نداده است». (۴)

ص: ۸۱

۱- (۱) - نحل (۱۶): ۴۳.

۲- (۲) - کافی: ۱ / ۵۰، کتاب فضل العلم، باب النوادر، ح ۱۰.

۳- (۳) - نساء (۴): ۸۰.

۴- (۴) - کافی: ۱ / ۲۶۵، کتاب الحجّه، باب التفویض الی رسول الله، ح ۱.

۱۷- اسحاق بن عمار از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است:

«زمین هیچ گاه از امام خالی نمی شود تا اگر مؤمنان چیزی (در اصول یا فروع) افزودند، آنها را برگرداند و اگر چیزی کم کردند، برای آنان تکمیل کند».^(۱)

۱۸- ابن طیار از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است:

«خدا با آنچه به مردم داده و به ایشان معرفی کرده برای آنان دلیل آورده و حجت را بر آنان تمام کرده است».^(۲)

بخش ششم: امام علی ابن ابی طالب (علیه السلام) و علم غیب

از آن جا که امام علی ابن ابی طالب (علیه السلام) - بنابر ادله نقلی و عقلی که در جای خود اثبات شده است - جانشین تعیین شده پس از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است، پس خداوند سبحان به امام نیز علم غیب بخشیده است، همان گونه که به پیامبر عطا فرمود، تا توانایی ایفای مسؤولیتهای رسالت خود را داشته باشد. در این راستا، برخی از آیات و روایات که علم غیب امام را تأیید می کنند، می آوریم:

۱- وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ.^(۳)

«و کسی که علم کتاب نزد اوست».

ص: ۸۲

۱- (۱) - کافی: ۱/ ۱۷۸، کتاب الحجّه، باب أن الأرض لا تخلو من حجّه، ح ۲.

۲- (۲) - کافی: ۱/ ۱۶۲، کتاب التوحید، باب البیان و التعریف و لزوم الحجّه، ح ۱.

۳- (۳) - رعد (۱۳): ۴۳.

که همه شیعه و سنی گفته اند: «منظور علی ابن ابی طالب (علیه السلام) است». (۱)

۲- ثُمَّ أَوْزَرْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا. (۲)

«سپس این کتاب را به آن بندگان خود که (آنان را) برگزیده بودیم، به میراث دادیم».

و در روایات آمده است: «منظور علی (علیه السلام) است». (۳) که از روشن ترین مصادیق بندگان برگزیده خداوند است.

۳- وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ. (۴)

«و گوشهای شنوا آن را نگاه دارد».

همه شیعه و سنی گفته اند که: «این آیه نیز درباره حضرت علی (علیه السلام) نازل شده است». (۵) و همچنین روایت کرده اند که حضرت علی (علیه السلام) فرمود:

ص: ۸۳

۱- (۱) - شواهد التنزیل، حاکم حسکانی: ۳۰۷/۱؛ توضیح الدلائل، علامه شهاب الدین شیرازی: ۱۶۳؛ النور المشتعل، حافظ ابی نعیم احمد بن عبدالله شافعی: ۱۲۵؛ تنزیل الآیات، حافظ حسین حبری (نسخه خطی): ۱۵. ینابیع المودّه: علامه قندوزی حنفی (چاپ استانبول): ۱۰۳؛ ارجح المطالب، علامه شیخ عبیدالله حنفی: ۱۱۱ و ۸۶ (چاپ لاهور)؛ الجامع لاحکام القرآن، علامه ابی عبدالله محمّد بن احمد انصاری: ۳۳۶/۹؛ الاتقان، سیوطی: ۱/۱۳.

۲- (۲) - فاطر (۳۵): ۳۲.

۳- (۳) - ر.ک: شواهد التنزیل: ۱/۱۰۳؛ و ینابیع المودّه: ۱۰۳ (چاپ استانبول).

۴- (۴) - حاقّه (۶۹): ۱۲.

۵- (۵) - التفسیر الکبیر: ۱۰۷/۳۰؛ تفسیر طبری: ۳۱/۲۹؛ اسباب النزول: ۲۴۹؛ تفسیر ابن کثیر: ۴/۴۱۳؛ الدرّ المنثور: ۶/۲۶۰؛ روح المعانی: ۲۹/۴۳؛ ینابیع المودّه: ۱۲۰؛ نور الابصار: ۱۰۵؛ کنز العمال: ۶/۴۰۸.

«هیچ یک از سخنانی که از پیامبر شنیدم، فراموش نکرده‌ام».^(۱)

آن کسی که علم کتاب دارد و جزء برگزیدگانی است که کتاب را به ارث برده‌اند، درب علم پیامبر است و این علم، علوم غیبی و غیر آن را در بردارد و بر طبق این آیات و روایات، به امام علی (علیه السلام) داده شده است.

۴- حضرت علی (علیه السلام) دربارهٔ حوادث غیبی فرموده است:

«سوگند به خدا! اگر بخواهم می‌توانم هر کدام شما را از آغاز و پایان کارش و از تمام شؤون زندگی، آگاه سازم، اما از آن می‌ترسم که با این گونه خبرها نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کافر شوید. آگاه باشید! که من این اسرار گرانبها را به یاران رازدار و مورد اطمینان خود می‌سپارم. سوگند به خدایی که محمد را به حق برانگیخت و او را برگزید! جز به راستی سخن نگویم. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) همهٔ اطلاعات را به من سپرده است و از محلّ هلاکت آن کس که هلاک می‌شود و جای نجات کسی که نجات می‌یابد و پایان این حکومت، همه را به من خبر داده و مرا آگاهانده است، هیچ حادثه‌ای بر من نگذشت جز آن که در گوشم نجوا کرد و مرا از آن مطلع ساخت».^(۲)

ص: ۸۴

۱- (۱) - مجمع البیان، طبرسی: ۳۴۵/۱۰، که آن را از شیعه و سنی نقل کرده است.

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۷۵.

۵- همچنین از کارهایی که قرامطه (۱) مرتکب شدند، خبر داد و فرمود:

«آنها در ظاهر و به دروغ به ما عشق می ورزند، در حالی که کینه و دشمنی ما را در دل دارند و نشانه اش این است که وارثان ما را می کشند و از کودکان ما روی می گردانند» (۲).

ابن ابی الحدید می گوید:

«پیشگویی آن حضرت درست بود؛ زیرا قرامطه افراد بسیاری از خاندان ابی طالب (علیه السلام) را کشتند» (۳).

۶- در یکی از خطبه های امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آمده است:

ص: ۸۵

۱- (۱) - قرمطی: با کسر اول و سکون دوّم، بر وزن دلبری و آن لقب «ابو سعید جنابی» است سر حلقه قرامطه که در سال ۲۸۶ در بحرین بپاخاست و جمعی از اعراب را گرد خویش فراهم کرد و فراسوی بصره تاختن برد و معتضد عباسی آهنگ سرکوفتنش کرد و لشکری به سرکردگی عباس بن عمرو غنوی برای سرکوبی اش فرستاد و میان لشکر معتضد و لشکر ابو سعید قرمطی، به شدت جنگ در گرفت و در پایان، لشکر معتضد، شکست خورد و ابو سعید، فیروز گردید و عباس و بقیت لشکر او را به اسیری گرفت و همچنین نوشتند که: ابو سعید، اسیران را بسوزانید و عباس را آزاد کرد تا خبر واقعه را به معتضد رساند و این قضیه در سال ۲۸۷ رخ داد. و در سال ۲۸۹ ابو سعید به شام تاختن برد و در سال ۳۰۱ به دست خادمش در گرمابه کشته گردید و فرزندش ابو طاهر سلیمان بن ابی سعید بر جای پدر نشست و داستان تاختن قرامطه به مکه و بردن حجر الأسود در زمان همین ابو طاهر قرمطی است و ... (راهنمای دانشوران / سید علی اکبر برقی قمی: ۲/ ۱۲۷ / چاپ دفتر انتشارات اسلامی / ۱۳۸۴).

۲- (۲) - شرح نهج البلاغه: خطبه: ۱۴/۱۰

۳- (۳) - شرح نهج البلاغه: خطبه: ۱۴/۱۰

«از من بپرسید، پیش از آن که مرا نیابید، به خدا سوگند! نمی‌پرسید از گروهی که صد نفر را گمراه، یا هدایت می‌سازد، جز آن که شما را آگاه می‌سازم از آن کسی که مردم را بدان می‌خواند و آنان که از آنان پیروی می‌کنند تا روز قیامت».

در این هنگام مردی برخاست و گفت: چند تار مو در سر و صورت من وجود دارد؟!!

حضرت فرمود: «به خدا سوگند! رسول خدا از آنچه پرسیدی با من سخن گفته بود (بدان که) بر هر تار مویی از سر تو، فرشته ای است که تو را لعن می‌کند و بر هر تار مویی از ریش تو، شیطانی است که تو را تحریک می‌کند و در خانه تو کودکی است که پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را خواهد کشت، اگر اثبات جواب سؤال تو (تعداد موها) دشوار نبود، تو را از آن آگاه می‌کردم، اما نشانه آن (علم غیب دانستن من) لعن شدن تو و پسر ملعون تو است که از آن خبر دادم».

در آن هنگام پسر او کوچک بود و همو بعدها کشتن امام حسین (علیه السلام) را به عهده گرفت. (۱)

ص: ۸۶

۱- (۱) - شرح نهج البلاغه: ۴۴۸/۲، و ۲۰۸/۱ که این روایت را از کتاب «الغارات» از ابن هلال ثقفی روایت کرده است. و سنن بن انس نخعی (که همان کودک مذکور در روایت است) از کسانی بود که در قتل امام حسین* شرکت کرد. (ر.ک به تهذیب التهذیب: ۳۳۷/۷؛ کنز العمال: ۲۲۸/۱؛ ینابیع الموده: ۷۳).

۷- امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) حکمهای شگفت انگیزی صادر کرده که بیش از حدّ شمارش است و به نوبه خود، نشانه علم خدادای امام است؛ زیرا ایشان احکام الهی را که دیگران از پاسخ به آن عاجز می ماندند، بیان فرموده است؛ مانند ماجرای دعوی دوزن بر سر یک کودک که حضرت دستور داد کودک را با شمشیر دو نیمه کنند و مادر واقعی برای نجات جان کودک خود از ادعایش دست برداشت و بدین ترتیب، حق روشن گردید. (۱) یا مانند تقسیم درهما بین صاحبان نان (۲) و بیان حکم خنثی (۳) و احکام اهل بغی (مفسدین فی الأرض) به طوری که شافعی گفته است: حکم اهل بغی را از علی آموختیم». (۴)

۸- در کتاب اسد الغابه در معرفه الازدی آمده است:

«او از یاران پیامبر و از اصحاب صفة است که پیامبر برای او دعا کرد تا معامله و خرید و فروش او برکت پیدا کند. وی می گوید: در مورد علی (علیه السلام) دچار شک شده بودم. روزی در ساحل فرات همراه آن حضرت می رفتیم. حضرت راه خود را کج کرد و در نقطه ای ایستاد و ما نیز اطراف آن حضرت ایستادیم. ایشان با

ص: ۸۷

۱- (۱) - کنز العمال: ۳ / ۱۷۹.

۲- (۲) - ذخائر العقبی: ۸۴؛ الصواعق المحرقة: ۷۷.

۳- (۳) - نور الابصار: ۷۱؛ مناقب احمد خوارزمی: ۶۰؛ مطالب السؤل: ۱۳.

۴- (۴) - کتاب الام: ۴ / ۲۳۳، فی باب الخلاف، فی قتال اهل البغی.

دستش اشاره کرد و فرمود: این جا سرزمین رحلتشان و منزلگاه سوارکارانشان و محلّ ریختن خونهایشان است. پدرم به فدای کسی که در زمین و آسمان یآوری جز خدا ندارد! هنگامی که (امام) حسین (علیه السلام) به شهادت رسید، به محلّ شهادت او آمدم، همان گونه بود که علی (علیه السلام) گفته بود، بدون هیچ اشتباهی، پس، از خدا به خاطر شک درباره علی (علیه السلام) طلب بخشش کردم و دریافتم که علی (علیه السلام) به سبب ویژگیها و صفاتی که در او هست، از دیگران برتر و بر آنان مقدّم است». (۱)

۹- امام علی ابن ابی طالب (علیه السلام) از کشته شدن ذی النّديه - که از خوارج بود - خبر داد و وقتی شایعه عبور خوارج از نهر به امام رسید، فرمود: «نه، آنان از رود عبور نکرده اند». (۲)

۱۰- امام از شهادت خویش خبر داده است. (۳)

۱۱- امام پیش بینی کرد که مغولان، حکومت را از بنی عباس خواهند گرفت. (۴)

۱۲- همچنین از به صلیب کشیدن «میثم تمار» و این که دهمین نفر، نیزه در بدن او فرو می کند، خبر داد و نخلی را که بعدها

ص: ۸۸

۱- (۱) - ر.ک اسد الغابه: ۴ / ۱۶۹.

۲- (۲) - مروج الذهب: ۲ / ۴۰۵؛ الکامل ، ابن اثیر: ۳ / ۱۷۵ و ۱۷۴.

۳- (۳) - لسان المیزان: ۳ / ۴۳۹؛ اسد الغابه: ۴ / ۳۵؛ منتخب کنز العمال: ۵ / ۵۹؛ مسند احمد: ۱ / ۱۵۶.

۴- (۴) - شرح نهج البلاغه: ۲ / ۲۴۱ و ۱۲۵؛ تهذیب التهذیب: ۷ / ۳۵۸.

«میثم» را بر ساقه آن دار زدند، به او نشان داد. این جنایت را عیب‌الله بن زیاد - لعنت خدا بر هر دوی آنان باد - مرتکب شد.

(۱)

بخش هفتم: روایاتی که از علم غیب امامان (علیه السلام) و پیشگویهای آنان سخن می‌گوید

۱- در حدیث قدسی آمده است:

«ای فرزند آدم! من بی نیازی هستم که نیازمند نمی شوم. دستورات مرا اطاعت کن تا تو را بی نیاز گردانم. ای فرزند آدم! من زنده ای هستم که نمی میرم، دستورات مرا اطاعت کن تا به تو حیاتی جاودانه ببخشم. ای فرزند آدم! من به هر چه بگویم موجود باش، موجود می شود، دستورات مرا اطاعت کن تا به تو مقام و قدرتی دهم که به هر چه بگویی موجود باش، موجود شود.» (۲)

ائمّه (علیهم السّلام) خداوند متعال را اطاعت کردند تا آن جا که خدا بر عصمت آنان گواهی داد، پس آنان سزاوارترین کسانی هستند که این حدیث قدسی بر آنان منطبق است.

۲- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«من شهر علم هستم و علی در آن است.» (۳)

ص: ۸۹

۱- (۱) - شرح نهج البلاغه: ۱ / ۲۱۰؛ مناقب المرتضوی: ۲۷۸.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۹۰ / ۳۷۶.

۳- (۳) - کنز العمال: ۱۱ / ۶۱۴ ح / ۳۲۹۷۹ و ۳۲۹۷۸؛ لسان المیزان: ۱ / ۴۳۲.

۳- ابن عطای مکی می گوید:

«مشتاق دیدار امام باقر(علیه السلام) شدم، از این رو، از مکه به مدینه رفتم (در بین راه) به سرمای شدیدی دچار شدم. نیمه شب به خانه امام رسیدم، با خود گفتم: آیا در این موقع شب در بزنم، یا تا صبح منتظر بمانم؟ در این بین ناگاه شنیدم که امام(علیه السلام) به کنیز خود فرمود: در را برای ابن عطا باز کن، امشب سرمای سختی به او رسیده است و کنیز در را باز کرد». (۱)

۴- ابو کهمس می گوید:

«در شهر مدینه در خانه ای اقامت داشتم. در آن خانه کنیزی بود که از او خوشم می آمد. شب هنگام (به سوی اتاق او) رفتم و در زدم و وقتی در را باز کرد، دستان او را گرفتم، فردای آن شب خدمت امام صادق(علیه السلام) رسیدم، فرمود: ای اباکهمس! از کاری که دیشب مرتکب شدی، توبه کن». (۲)

ص: ۹۰

۱- (۱) - بصائر الدرجات: ۵ / ۲۷۷؛ بحار الأنوار: ۴۶ / ۲۳۵.

۲- (۲) - بصائر الدرجات: ۵ / ۲۶۲.

فصل چهارم: علم غیب از دیدگاه روان‌شناسی فلسفی

وجود ائمه - که از ممکنات است - محدود و غیر ازلی است، در حالی که امور غیبی، حد و مرز ندارند. با توجه به این مطلب، برخی گفته‌اند از آن جا که به حکم عقل، محدود نمی‌تواند غیر محدود را فرا گیرد، پس ائمه (علیهم‌السلام) علم غیب ندارند و از این رو، علم غیب، مختص به خداوند متعال است که محدودیت ندارد؛ چرا که در محدود بودن پیامبر و امام، هیچ شک و تردیدی نیست و همچنین اختصاص علم غیب به خداوند، امر مسلمی است که هیچ یک از مسلمانان، انکار نکرده است.

اما این سخن درست نیست؛ زیرا ادعای ما این است که خداوند متعال، ایشان را با مطلع ساختن از برخی اخبار غیبی، بزرگ و گرامی داشته است. خدا به آنان علم غیب بخشید و بدین ترتیب، امور غیبی برای ایشان روشن گردیده است، هر چند از دیگران پوشیده و پنهان است. خداوند به خاطر این که ایشان به وسیله عمل صالح، نیت درست، اخلاص، پرهیزگاری و تلاش و کوشش، به او نزدیک شدند، این علم را در اختیار آنان قرار داده است.

این علم از روی اجبار و اکراه به آنان داده نشده بلکه به خاطر این است که دارای ویژگیهایی هستند که آنان را برای رسیدن به درجات و مقامات [بالا] آماده می کند و همچنین به خاطر شایستگیهایی است که در اثر [سربلندی در] فتنه ها، آزمایشها و رنجهای بسیار به دست آورده اند.

امامان، به تنهایی و به طور مستقل، از غیب - که گذشته و حال و آینده را در بر می گیرد - آگاهی ندارند بلکه به وسیله وحی الهی که بر قلب پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل می شود، یا از راه الهام به خود ایشان، از آن باخبر می شوند. با دانستن این نکته، بعید شمردن و انکار کردن علم غیب امامان، امر بی ارزش و بی اهمیتی خواهد بود.

پس از آن که از راه نقلی ثابت شد امامان (علیهم السلام) به فیض الهی و موهبت او به علم غیب دست یافته اند، به جنبه فلسفی بحث می پردازیم. شیوه تحقیق در این مسأله تنها با اصول عقلی مورد استفاده در برهانهای فلسفی؛ یعنی اصول بی نیاز از دلیل (مفاهیم ثانیه فلسفی) صورت می گیرد؛ مثلاً برای این که بدانیم «حقیقت علم» چیست؟ آیا شیئی مادی و از اعراض جسم انسان است، یا پدیده ای فراتر و برتر از افق ماده و مجرد از عالم؟ اگر از ویژگیهای بُعد غیر مادی انسان است، رابطه آن با او چیست؟ چگونه علم، نقش خود را ایفا می کند؟ بلکه اصلاً نقش و عملکرد علم چیست و حد و مرز آن کدام است؟ پاسخ همه این سؤالات را بر طبق گزاره های یقینی عقلی

می توان به دست آورد. حال بینیم فلسفه چگونه ما را در این بحث یاری می کند.

۱- در «معرفت شناسی» تأکیدی می شود که حقیقت علم در «پرده برداشتن از جهان واقع و آشکار کردن آن» (۱) نهفته است؛ بنابراین، علم، واقعیت را برای ما روشن می کند و این امری بدیهی است.

۲- کشف واقعیت از ویژگیهای مختص انسان است به گونه ای که فرض جدایی آن از او محال و غیر ممکن است؛ چرا که این کار، جدایی او از خودش است.

۳- علم، یا کشف واقع، پدیده ای فراتر و برتر از ماده است؛ زیرا ویژگیهای ماده همچون تقسیم پذیری و نابودی و تبدیل پذیری و... بر آن تطبیق نمی کند؛ بنابراین، علم، ویژگی موجود مجرد از ماده است و در نتیجه نفس، امری ماورای ماده است.

۴- علم و آشکار شدن واقع در اثر اتصال وجودی و واقعی بین نفس (عالم) و امری که می خواهیم بشناسیم (معلوم) پدید می آید و بدون این اتصال، فرض انکشاف واقع و پیدایش علم، ناممکن و محال است؛ زیرا سببی برای آن وجود ندارد.

ص: ۹۳

۱- (۱) - در اصطلاح فلسفی، کاشفیت از واقع گفته می شود (مترجم).

۵- راههای اتصال علمی با واقع عبارتند از:

الف: اتصال از طریق حواسی که به پدیده های مادی مربوط می شوند.

ب: اتصال از راه عقل که کار آن، درک کلیات است.

ج: ارتباط مستقیم با واقع، بدون واسطه بودن عقل یا حس که آن را «شناخت شهودی» یا «قلبی» می نامند.

۶- ارتباط با پدیده های مجرد از ماده و شناخت آنها برای نفس انسان، امری ممکن و دست یافتنی است؛ زیرا نفس، هم رتبه و هم سطح مجردات است و هیچ مانعی آنها را از یکدیگر جدا نمی کند؛ چرا که موانع علم و کشف، یا خارجی هستند و در زمان و مکان - زمکان - که مختص امور جسمانی هستند، پدیدار می شوند و یا باطنی و معنوی هستند که در سرگرم شدن (به امور دیگر) و بی توجهی، نمود می یابند و از آن جا که ثابت شد نفس و ادراک آن، فراتر از ماده است، پس مانعهای زمکانی، به آن مربوط نمی شود بلکه به جنبه جسمانی نفس - که ارتباطی با علم و کشف واقع ندارد - اختصاص دارد، اما مانعهای معنوی می توانند بر سر راه نفس قرار گیرند؛ به این ترتیب که نفس به ادراکات حواس، مشغول و سرگرم می شود و به آنها خو می گیرد و (در نتیجه) از حقایقی که ماورای آنها هستند، غفلت می کند.

قرآن کریم در این باره می فرماید:

ص: ۹۴

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ. (۱)

«از زندگی دنیا ظاهری را می شناسند و حال آنکه از آخرت غافلند».

این آیه کسانی را که با علم خود بر ظاهر دنیا تکیه و اعتماد می کنند و به باطن و حقیقت آن رو نمی آورند، سرزنش می کند. اگر دست یافتن به باطن امور ناممکن بود، این سرزنش نیز بی جا و بی مورد می شد.

نتیجه بحث این که: شناخت امور مجرد - با یکی از انواع شناخت - برای نفس انسان میسر و ممکن است و امری فراتر از طاقت او و بیرون از دایره تواناییهایش نیست. این جهت اول بحث است.

اما جهت دومی که در این بحث مطرح می شود، جهت «عالم» است که در بحث ما «امام» سلام الله علیه است و دو بُعد دارد:

۱- بُعدی که در آن با سایر موجودات مشترک است و به تعبیر دقیق تر «جهت عالم بودن در امام، همان نفس شریف اوست که از نظر نفسانی، شبیه سایر نفوس می باشد».

۲- بُعدی که در آن با سایر مردم تفاوت دارد و او را به مراتب بالا؛ یعنی «مقام ولایت عظمی» می رساند.

و باز به تعبیر دقیق تر - اگر این چنین باشد - «کیفیت عالم بودن امام و گستره وسیع آن که موجب تفاوت نفس امام با نفوس سایر مردم می گردد».

ص: ۹۵

تحقیق در این زمینه بر عهده «روان شناسی فلسفی» است نه «روان شناسی تحلیلی» که مکاتب جدید روان شناسی به آن می پردازند.

فرق حقیقی بین «روان شناسی تحلیلی نوین» و «روان شناسی فلسفی» - که یکی از شاخه های فلسفه اسلامی به شمار می رود - این است که روان شناسی تحلیلی از بحث درباره خود نفس، چشم می پوشد و مظاهر و تجلیات نفس؛ یعنی صفات و افعال آن را بررسی می کند در حالی که روان شناسی فلسفی، به اثبات وجود نفس می پردازد و آن را از نظر کیفیت پیدایش و حالات باطنی آن، پس از مرگ و نیز حشر و معاد و دیگر مسائل مربوط به آن، بررسی می کند.

حال ببینیم روان شناسی فلسفی چگونه ما را در این بحث یاری می کند؟

۱- اولین چیزی که پژوهشهای این علم برای نفس انسان اثبات می کند این است که «نفس» از نظر شدت و ضعف، در تجرد از ماده و سیر به عالم بالا دارای مراتب، مقامات و درجات است و کم یا زیاد بودن توجه و التفات نفس، ناشی از این امر است. از آن جا که ادراک، مجرد از ماده است و از ویژگیهای نفس انسان به شمار می رود، بنابراین، بررسی سطح تجرد ادراک، بیانگر سطح تجرد نفس است. این پژوهشها ادراک محسوسات را از پایین ترین و

ضعیف ترین مراتب ادراک قرار می دهد؛ زیرا این ادراک از ماده جدّاً نمی شود و حتّی بدون اتّصال به ماده تحقّق نمی یابد. حیوانات در این مرتبه با انسان مشترک هستند و چه بسا برتر و قوی تر از او باشند.

همچنین این پژوهشها، ادراک کلیّات را - که بر اساس آن، انسان از نظر افق تجرّد، از حیوان برتر است - از مراتب متوسطی تجرّد معرفی می کند، اما بالاترین مرتبه ادراک از نظر تجرّد و فراگیری، مرتبه ای است که «ادراک قلبی»، یا «شهودی» نامیده می شود و در اصطلاح فلسفی به آن «علم حضوری به واقع» می گویند. خود این مرتبه نیز مراتب و درجاتی دارد که پایین ترین آن، رؤیاهای صادقانه، مرتبه متوسط آن، الهام و سخن گفتن ملائکه و بالاترین مرتبه آن، دریافت وحی است.

۲- نفس امام، با سایر نفوس از این جهت تفاوت دارد که دامنه ادراک امام گسترده است و به عالم واقع تسلّط و احاطه داشته، از ماده، تجرّد تام دارد، به گونه ای که برای علم پیدا کردن به امور، از حس، یا عقل کمک نمی گیرد که این امر، نشانگر بزرگی نفس و مرتبه بلند و جایگاه والای آن است. و قرآن کریم نیز این نتیجه را تأیید می کند:

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ. (۱)

ص: ۹۷

«و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند.»

این آیه «امامت» را که همان هدایت مردم به فرمان خداست، ناشی از «صبر» و متوقف بر آن قرار داده و صبر را نیز ناشی از «یقین به آیات الهی» دانسته است. «یقین» بالاترین درجه ادراک است؛ زیرا بنابر فرموده قرآن، متعلق آن در افقی فراتر از ماده قرار دارد.

وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ. (۱)

«و این گونه ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایانندیم تا از جمله یقین کنندگان باشد.»

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ. (۲)

«هرگز چنین نیست، اگر علم یقین داشتید، به یقین دوزخ را می بینید.»

بنابراین، روشن شد که برای نفسی که به مقام امامت رسیده باشد، کشف واقعیت‌های غیر مادی و آگاهی از آنها از ضروریات مقام وجودی آن نفس به شمار می رود.

جهت سومی که در این بحث مطرح می شود، «معلوم» یا «متعلق ادراک» است؛ یعنی چیزی که می خواهیم بشناسیم و به آن

ص: ۹۸

۱- (۱) - انعام (۶): ۷۵.

۲- (۲) - تکوین (۱۰۲): ۵۶.

دست یابیم. از این نظر، بحث ما به مسأله «شناخت وجود اشیاء و مراتب آنها» کشیده می شود. به تعبیر دقیق و معروف: «معرفه الشیء بعلة؛ شناخت شیء توسط علت‌های آن است»؛ زیرا ضروری است که با این بُعد از بحث نیز آشنا شویم تا بینیم شناخت تفصیلی از سرنوشت، چگونه تحقق می یابد و علم، چگونه به آن دست می یابد؟

۱- بنابر نظام علی و معلولی حاکم بر هستی، مسأله تشکیکی بودن وجود اشیاء، با برهان، ثابت و قطعی می شود. آنچه در مرتبه مادی اشیاء قرار دارد، رشحه ای از مرتبه قبلی (بالتر) آنها و بلکه پرتو کم فروغ و محدودی از وجود آن است؛ بنابراین، اشیاء دارای وجود دیگری فراتر از ماده و زمان هستند که در ظرف تجرد و دهر قرار دارد و آگاه شدن و اطلاع یافتن از آن در آن مرحله، اطلاع و آگاهی تام و کامل است.

۲- اما حوادثی که به اختیار انسان رخ می دهد - که از اعیان (اشیاء) نباشد - آگاهی یافتن از علل آنها آگاهی یافتن از خود آنها است (یعنی وقتی علل آنها را بشناسیم، خود آنها را شناخته ایم)؛ زیرا در جای خود ثابت شده است که «العلم بالعلم بمعلولها؛ علم به علت، علم به معلول آن است»؛ بنابراین، اطلاع کامل از اراده - که یکی از این علل است - و همچنین اطلاع از دیگر عللی که یک پدیده را به وجود می آورند، موجب کشف واقع و پیدایش علم می گردد.

۳- بالا-ترین مرتبه وجودی هر شیء، از جمله اشیایی که به تجربه انسان در می آیند، وجود آن در ظرف علم تام خداوند سبحان است و بنابراین، علم پیدا کردن انسان به آن، به واسطه خداوند و از راه آگاهی بخشیدن او صورت می گیرد.

قرآن کریم نیز از این نتیجه سخن گفته است و برای اشیاء، نوعی وجود فراتر از ماده اثبات کرده و وجود مادی را مرتبه نازل و پایین آن دانسته است و می توان گفت: قرآن کریم یک وجود واحد تشکیکی برای همه اشیاء اثبات می کند، همان گونه که در این آیه آمده است:

وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ. (۱)

ص: ۱۰۰

۱- (۱) - حجر (۱۵): ۲۱.

«و هیچ چیز نیست مگر آن که گنجینه های آن نزد ما است و ما آن را جز به اندازه ای معین، فرو نمی فرستیم». اندازه معین از هر شیء، همان است که در مرتبه پایین و مادی آن قرار می گیرد و تمام وجود آن شیء نیست. خداوند می فرماید:

وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ (۱).

«و هیچ دانه ای در تاریکیهای زمین و هیچ تر و خشکی نیست، مگر این که در کتابی روشن (ثبت) است».

بدین ترتیب، نحوه ای از «وجود جمعی» برای اشیاء است که خداوند متعال آن را «کتاب مبین» خوانده است. واضح است که صفت «مبین؛ روشن» در این جا به ذات خداوند بر نمی گردد؛ زیرا هر چیزی برای خداوند این چنین است و خبر دادن از آن، معنایی ندارد.

بنابر آیات قرآن کریم، «علم» می تواند از قسمتی از این کتاب، یا وجود جمعی مطلع شود و این علم به کتاب، توانایی و قدرت بر شیء معلوم را به همراه دارد.

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ. (۲)

«کسی که نزد او دانشی از کتاب (الهی) بود، گفت: من آن را پیش از آن که چشم خود را بر هم زنی، برایت می آورم».

و سرانجام قرآن کریم می فرماید: این وجود جمعی اشیاء، در «امام مبین» بر شمرده شده است.

ص: ۱۰۱

۱- (۱) - انعام (۶): ۵۹.

۲- (۲) - نمل (۲۷): ۴۰.

وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ. (۱)

«و هر چیزی را در کارنامه ای روشن، برشمرده ایم».

هر چند مفصلاً در تعیین هویت «امام مبین»، اختلاف نظر دارند، اما تحقیقات ما در این بحث، محکم و استوار است. (۲)

ص: ۱۰۲

۱- (۱) - یس (۳۶): ۱۲.

۲- (۲) - علم الامام ونهضه سید الشهداء ، علامه طباطبایی: ۳۱ - ۳۰.

گرایش مخالف با مکتب اهل بیت (علیهم السّلام) برای پدیده «علم غیب در زندگی پیامبران و صالحان و اولیا» چند اصطلاح به کار می برد؛ از جمله مکاشفه، کرامت و فراست (زیرکی) که به آنان داده می شود.

اکثر فرقه های این گرایش (اصل) این پدیده را قبول دارند، ولی در پایه ها و مبانی تحلیلی و ادله شرعی برای اثبات آن، اختلاف دارند. در سراسر این تحلیلها و استدلالها، سستی، ضعف و ناپایداری، موج می زند و به نظر می آید که این گرایش از بررسی و ژرف نگری در این مسأله کوتاهی کرده است، شاید به این علت که آنان به «امامت» که جایگزین «نبوت» است و «عصمت» را ایجاب می کند، اعتقاد ندارند؛ چرا که اعتقاد به علم غیب معصوم، از سوی کسانی که آن را پذیرفته اند، مورد بحث و جدل و بررسیهای عمیق قرار گرفته است، به گونه ای که این بررسیها در ساختن مبانی آن، به صورت فنی و ممتاز، نقش داشته است.

اما گرایش دیگر که پس از پیامبر، «عصمت» هیچ کس را قبول ندارد، با مسأله عصمت به طور سطحی برخورد نموده است و ریشه های آن را دنبال نکرده و ابعاد آن را نشناخته است و مثلاً بین مکاشفه، فراست، کرامت و علم حضوری معصوم، خلط کرده و آنها را با هم اشتباه کرده است، از این رو، مهمترین نظریات تحلیلی آنان درباره این پدیده را بررسی می کنیم:

۱- نظر شوکانی:

او برای اثبات این مسأله به منابع و شیوه های نقلی استدلال نموده و پنداشته است که «علم به غیب» (نوعی) فراست است! و برای نمونه به این حدیث استناد جسته است:

«اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَرَى بِنُورِ اللَّهِ». (۱)

«از فراست و زیرکی مؤمن بپرهیزید که او با نور خدا می بیند».

او «حذیفه بن یمان» صحابی پیامبر را به عنوان مصداق این حدیث نام می برد؛ زیرا او با فراست خود، منافقان را می شناخت.

امیرا واقعیت این است که: «فراست» غیر از علمی است که حذیفه داشت؛ زیرا او علم و شناخت نسبت به منافقان را به خاطر شایستگیهایی که داشت، از پیامبر دریافت کرده بود، پس این علم،

ص: ۱۰۴

موهبتی از سوی خداوند بود و با فراست فرق داشت، هر چند فراست نیز نوعی موهبت الهی است.

گذشته از آن، اشتباه دیگر شوکانی این است که شیطان می تواند در کرامت، یا مکاشفه راه یابد و بر آن چیره شود و از آن جا که علم حضوری عطا شده به معصوم، از دسترس شیطان به دور است، پس علم معصوم، غیر از کرامت، یا مکاشفه ای است که در کلام شوکانی آمده است.

او همچنین خبرهای درست و مطابق با واقع از سوی کسانی که ولایت، یا کرامت دارند را نشانگر درستی و صحت مکاشفه دانسته است، اما این امر بعید است؛ زیرا علم حذیفه با علم دیگران تفاوت داشت؛ او منافقان را با مکاشفه نمی شناخت هر چند گفته های او درست و مطابق با واقع بود. در مورد کسی که علم حضوری، یا مقداری از آن را دارد نیز همین گونه است.

شوکانی می گوید:

«مکاشفه امری ممکن الوقوع است و هیچ کس نمی تواند آن را انکار کند و از نمونه های آن، حذیفه بن یمان است که می توانست منافقان را بشناسد؛ بنابراین، هیچ کس نمی تواند مکاشفات درست و مطابق با واقعی که برای اولیای خدا رخ می دهد را انکار کند».^(۱)

ص: ۱۰۵

۱- (۱) - قطر الولی علی حدیث الولی، شوکانی، با تحقیق و مقدمه ابراهیم هلال: ۲۴۹.

در این زمینه حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسیده است که می فرماید:

«از فراست و زیرکی مؤمن بپرهیزید که او با نور خدا می بیند».

اما باید این مکاشفات را به شرع، عرضه کنیم تا از (درستی) آنها مطمئن شویم. (۱)

گاهی شیطان، برخی از مردم که دارای درک و احساس قوی و عواطفی جوشان هستند را می فریبد و به انواع طالع بینیها و حرکت‌های عجیب و غریب - که با احکام اسلامی، سازگار نیست - می کشاند. این امور که «شطحات (اوهام)» نامیده می شود، از نظر آنان اسرار و رموز به حساب می آید. ظاهر این افراد، باطن و حقیقت آنان را نشان نمی دهد.

اما این رفتارها (شطحات) عقاید بسیاری از مردم را تباه و فاسد کرده و آنان را به کفر و ارتداد از اسلام، واداشته است. (۲)

۲- نظر ابن تیمیه:

او کارهای خارق العاده را به چند دسته تقسیم کرده است:

الف: مکاشفه که از نوع علم است

ص: ۱۰۶

۱- (۱) - قطر الولی علی حدیث الولی، شوکانی، با تحقیق و مقدمه ابراهیم هلال: ۲۴۹.

۲- (۲) - همان: ۲۵۰.

ب: تصرّفات و کارهایی که از جنس قدرت و تسلط است.

ج: کارهایی که از بی نیازی و دارایی، سر چشمه می گیرد. (۱)

ابن تیمیّه در جای دیگر می گوید:

«اگر کسی از این امور - که خداوند به او عطا کرده است - در راستای آنچه خدا دوست دارد و می پسندد و باعث نزدیکی او به خدا و بالا رفتن مرتبه او می شود، استفاده کند، بر مقام نزدیکی او به خدا و رسول افزوده می شود. و اگر آنها را در اموری که خدا و رسول از آنها نهی کرده اند مانند شرک و ستمگری و کارهای زشت، به کار گیرد، شایسته سرزنش و عقاب است، از این رو، در بسیاری از موارد، کسانی که توانایی کارهای خارق العاده را دارند، مجازات و عقاب می شوند؛ گاه به از دست دادن این توانایی، همچنان که پادشاهی از حکومت خود عزل می شود، یا عالمی، علم خود را از دست می دهد؛ گاهی نیز توفیق مستحبات و کارهای نیک از او گرفته می شود و از ولایت خاصّه به ولایت عامّه منتقل می شود و گاه به مرتبه فاسقان سقوط می کند و گاهی نیز از اسلام بر می گردد و مرتد می شود». (۲)

این تقسیم بندی برای کارهای خارق العاده یا اموری که «مکاشفه» خوانده می شود، کاملاً با آنچه مکتب اهل بیت (علیهم السلام)

ص: ۱۰۷

۱- (۱) - کتاب التصوّف، ابن تیمیّه: ۲۹۸، به نقل از التصوف / دکتر اسعد سحرمانی: ۱۵۵.

۲- (۲) - الفرقان بین اولیاء الرضا و اولیاء الشیطان، ابن تیمیّه: ۱۵۱.

بدان قایل است، مغایرت دارد؛ زیرا خداوند، پس از آن که «معصوم» بنابر تقدیر الهی، شایسته دریافت «عصمت» - که در بردارنده علم حضوری است - شد، آن را از او سلب نمی کند. عصمت و همچنین علم حضوری خدادادی را نمی توان بر خلاف اراده الهی به کار بست؛ زیرا معصوم در اثر این علم، شایسته عصمت شده است و خداوند نیز این علم را به امامی که پیامبر منصوب کرده است، می بخشد تا نبوت را تصدیق کند و دین او را اجرا نماید و مردم را به سوی آن رهنمون شود، پس گرفتن این علم از امام با غرض الهی که باید پس از پیامبر توسط معصوم تحقق یابد، منافات دارد.

امّا می توان کلام ابن تیمیّه را این گونه معنا کرد که: منظور، نوع دیگری از امور خارق العاده است، نه علم خارق العاده خدادادی که بنابر نظر مکتب اهل بیت، از لوازم «عصمت» به شمار می رود.

امّا سخنی که ابن ابی الحدید برای فهم موضوع و نزدیک کردن آن به ذهن گفته است، همه جوانب و تفصیل مسأله را در بر ندارد و تنها به برطرف کردن تعارض بین آیه:

وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا (۱)؛

«و کسی نمی داند که فردا چه به دست می آورد».

ص: ۱۰۸

و علم پیامبر (صلی الله علیه و آله) به فتح مکه و جنگ با ناکثان و مارقان بسنده کرده است و می گوید:

«این آیه حدّا کثر می تواند بر نفی علم به آنچه در آینده رخ می دهد، دلالت کند، اما اگر این عمل از سوی خدا عطا شود، آیه آن را نفی نمی کند؛ زیرا این که خداوند، پیامبر خود را از آینده آگاه و با خبر سازد، امری امکان پذیر است».^(۱)

پرداختن به مسأله در این حد، مقصود و خواسته ما را بر آورده نمی کند، اما با مذهب اهل بیت (علیهم السّلام) نیز تعارضی ندارد.

۳- نظر ابن خلدون:

از نظر «ابن خلدون» ولایت، مکاشفه و علم به غیب، مستلزم کسب علم، رفتار و کردار درست و مطابق با امر و نهی الهی نیست و از این رو، وی تأکید می کند که خداوند، این ولایت، مکاشفه و علم به غیب را به مردمانی نادان و احمق بخشیده است! مردمی بهلول صفت و کم خرد که به دیوانگان شبیه ترند تا به عاقلان و با این همه مقامات ولایت و حالات صدیقان درباره آنان، به صحت پیوسته است و کسانی از اهل ذوق که با آنان تفاهم دارند، این گونه احوال را از ایشان در می یابند، با آن که آن گروه، محجورند و مکلف نمی باشند و در عین حال، اخبار شگفت آوری درباره مغیباتی که

ص: ۱۰۹

برای آنان دست می دهد، نقل می کنند؛ چه آن گروه، به هیچ چیز مقید نیستند و از این رو، در این باره بی هیچ تکلفی سخن می گویند و از شگفتیهایی خبر می دهند و چه بسا که فقیهان، منکر مقامات ایشان باشند؛ چه آنان را از تکلیف ساقط می یابند و معتقدند ولایت جز با عبادت میسر نمی شود، ولی این پندار غلط است؛ زیرا خدا احسان و کرم خویش را به هر که بخواهد، ارزانی می فرماید» (۱).

روشن است که «ولایت» و «مکاشفه» مورد نظر ابن خلدون، غیر از ولایت و علم معصوم است؛ زیرا علم خدادادی معصوم و رفتار و کردار او از یکدیگر جدا نیستند. علت پدید آمدن رفتار و کردار، علم و یقین به وجود شیء و احساس نیاز به آن است.

این گونه نیست که رفتار انسان به علت عدم علم پدید آید، یا این که با علم او مخالف باشد و الا مانند کسی است که یقین دارد پشت سر او آب وجود دارد و با این که نیازمند به آب است، در غیر آن جهت، به دنبال آب می گردد.

۴- نظر فخر رازی:

وی در کتاب تفسیر خود، (۲) تنها «کرامت» را در قرآن اثبات می کند، نه بیشتر، در حالی که ما می خواهیم علم خدادادی را به عنوان یک ویژگی لازم برای معصوم اثبات کنیم. تنها چیزی که

ص: ۱۱۰

۱- (۱) - مقدمه ابن خلدون: ۱/ ۲۰۴.

۲- (۲) - التفسیر الکبیر، فخر رازی: ۲۱/ ۹۱.

می‌توانیم از مباحث فخر رازی استفاده کنیم، امکان کرامت برای غیر معصوم است و نیز این که «کرامت» نمی‌تواند برای هیچ یک از مردم، «ولایت» را اثبات کند.

امّا مذهب ما - بر خلاف مبنای فخر رازی - «ولایت» را تنها به تعیین پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌داند و این امر به نوبه خود، بیانگر «عصمت» است که علم حضوری را نیز در بر دارد؛ از این رو، «کرامت» از نظر ما نمی‌تواند راه اثبات «ولایت» باشد.

ص: ۱۱۱

پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السّلام) بر این باورند که «پیامبر (صلی الله علیه و آله)» باید آگاه به همه نیازهای امت باشد؛ زیرا «جهل»، نقص است و پیامبر (صلی الله علیه و آله) باید کاملترین مردم باشد تا شایستگی رهبری آنان را داشته باشد. به همین ترتیب، «امام» نیز باید دانا و آگاه باشد تا شایسته جانشینی پیامبر در امر رهبری و فرماندهی باشد و الگوی مردم به حساب آید.

پس از آن، دایره علم پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امام مطرح می شود. آیا منظور فقط علم به احکام است؟ یا علم به اشیاء (موضوعات خارجی) و رویدادهای جهان از جمله امور غیبی گذشته و آینده را نیز شامل می شود؟

امامیه بر این باورند که علم پیامبر و امامان، مطلق است و مختص، یا مقید به امر خاصی نیست، مگر مواردی که دلایل قطعی بر بیرون بودن آنها از دایره علم امام وجود دارد.

به این باور امامیه از چند جهت اعتراض و اشکال شده است که در این جا تنها به دو جهت آن می پردازیم؛ زیرا بحث و جدل در محافل امامیه اطراف این دو محور می چرخد:

اول: پیامبر(صلی الله علیه و آله) و امام از غیب آگاه بودند و ناگزیر باید اموری که به آنها ضرر و آسیب می رساند، بشناسند و از سویی، عقل و شرع حکم می کنند که باید از آنچه موجب ضرر و زیان می شود، اجتناب و دوری کرد، در حالی که می بینیم پیامبر(صلی الله علیه و آله) و امام به اموری که موجب زیان و آزار آنان شده گرفتار شده اند. خود پیامبر(صلی الله علیه و آله) نیز در این آیه به این حقیقت تصریح نموده است:

وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. (۱)

« و اگر غیب می دانستم، قطعاً خیر بیشتری می اندوختم و هرگز به من آسیبی نمی رسید، من جز بیم دهنده و بشارت گر برای گروهی که ایمان می آورند، نیستم»

اگر ائمه علم غیب داشتند به کارهایی که سرانجام به شهادت، یا فوت، یا آزار آنان می انجامید، اقدام نمی کردند؛ مثلاً امیرالمؤمنین(علیه السلام) در شبی که ابن ملجم با شمشیر به آن حضرت ضربه زد، به مسجد نمی رفت تا به شهادت برسد و یا امام حسین(علیه السلام) به کربلا نمی رفت

ص: ۱۱۴

تا کشته شود و خاندان او اسیر گردند و دارایی او به غارت رود. همه این حوادث اگر با علم و آگاهی به آنان رخ داده باشد، از روشن ترین مصادیق به هلاکت افکندن خویش است که خداوند در قرآن کریم از آن نهی فرموده است:

وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ. (۱)

«و خود را با دست خود به هلاکت نیفکنید و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست دارد».

این اشکال از زمانهای بسیار دور مطرح بوده است به طوری که حتی بر خود ائمه نیز عرضه شده و پس از آن، در قرنهای بعد، پی در پی درباره آن بحث شده و پاسخهای متعددی به آن داده شده است.

دوم: اگر فرض کنیم که یک تکلیف و وظیفه پنهان وجود داشته که امام را با وجود علم به سرنوشت خویش، به در افتادن در هلاکت فرا می خوانده است، در این صورت، نهضت امام حسین (علیه السلام) به عنوان یکی از امامانی که علم غیب داشته اند، اقدامی بیهوده و بی فایده خواهد بود؛ زیرا امام در پیش روی خود، گزینه ای جز حرکت به سوی سرنوشت نداشته است.

ص: ۱۱۵

امّا اگر فرض کنیم که امام از سرنوشت خویش آگاه نبوده است، در این صورت قیام، یکی از گزینه های پیش روی آن حضرت بوده است و فرق بین این دو فرض، بسیار زیاد است.

قبل از این که به تاریخچه مسأله و مبانی تحلیلی آن پردازیم، باید مقدمه ای را اثبات کنیم که بحث و جدل در این زمینه را از ریشه قطع می کند و آن مقدمه این است که: اگر امامت بر عهده کسی قرار گرفت، آن شخص ناگزیر می باید شرایط اساسی امامت را داشته باشد و از جمله این شرایط - از نظر امامیه - «عصمت» است که به معنای «خودداری اختیاری از گناه و سرکشی» است.

همچنین امام باید به جزئیات و تفصیل احکام شرعی علم داشته باشد .

با توجه به این مقدمه کسی که امامت او مسلم و ثابت و همه شرایط آن را دارا باشد، نمی توان درباره او تصوّر کرد که کار حرامی انجام دهد و مثلاً خود را به هلاکت بیفکند - که قرآن از آن نهی کرده است - و یا دست به کاری بیهوده بزند بلکه باید کارها و اقدامات او مشروع باشد.

بنابراین، نمی توان برای انکار علم غیب امام، به حرمت «به هلاکت افکندن خود» یا کارهای بی فایده استناد کرد؛ زیرا بحث از علم امام به غیب، بعد از قبول امامت او مطرح می شود و با فرض امامت، امکان انجام حرام منتفی می شود؛ بدین معنا که کاری که امام انجام می دهد، حلال و مشروع است چه علم غیب بداند یا نداند،

پس نمی توان به خاطر حرام بودن به هلاکت افکندن خویش و نیز اقدام به کار بیهوده و بی فایده، علم غیب را از امام نفی کرد.

بنابراین، به این نتیجه می رسیم که با توجه به حقایق امامت که در کتابهای کلامی و مباحث امامت اثبات شده است، این دو اشکال برای کسی که به شرایط امامت معتقد باشد، پیش نمی آید و آن دسته از اشکالاتی که در این زمینه در میراث ما مطرح می شود، فرضهایی است که برای دفع شبهه های مخالفان و پاسخ به اشکالاتشان در نظر گرفته می شود.

مراحل بحث پیرامون علم غیب ائمه (علیهم السلام)

مرحله نخست: در عصر امامان (علیهم السلام)

موضوع «علم غیب ائمه (علیهم السلام) در زمان حیات ایشان» به عنوان یک پدیده اعتقادی و عملی در محافل شیعیان امامیه شکل گرفت و از سوی شیعیان، مورد بحث و جدل و پرسش قرار گرفت. هر کس در احادیثی که در کتابهای حدیثی گرد آمده است، با تأمل بنگرد، در می یابد که این احادیث، بیانگر اهمیت بالای این موضوع نزد ائمه است، همچنین در می یابد که این مسأله از جنبه تربیتی برای مردم لازم و ضروری است و برای برخورد آگاهانه با آن باید درک و شناخت کاملی از مفهوم آن به دست آورد. به همین جهت،

پاسخهای ائمه درباره این موضوع، دارای جنبه های گوناگون بوده و در عین حال، ابهامات موجود در این زمینه را برطرف نموده است تا از انحراف و لغزش در آن جلوگیری شود.

اینک برخی از احادیث مربوط به این موضوع را بررسی می کنیم

۱- حسن بن جهم می گوید:

«به امام رضا(علیه السلام) گفتم: امیرالمؤمنین(علیه السلام) قاتل خویش را می شناخت و از مکان و شبی که در آن به شهادت رسید، آگاه بود، علاوه بر آن، هنگامی که فریاد غازه های خانه را شنید، فرمود: فریادهایی که شیون و زاری به دنبال دارد و وقتی امّ کلثوم از آن حضرت خواهش کرد: امشب در خانه نماز بخوانید و به شخص دیگری فرمان دهید نماز جماعت را برگزار کند، حضرت نپذیرفت و در آن شب، چندین بار بدون اسلحه از خانه بیرون رفت و همچنین می دانست که ابن ملجم - لعنت خدا بر او باد! - ایشان را با شمشیر خواهد کشت، با توجه به این امور، جایز نبود امام خود را در معرض خطر قرار دهد؟

امام رضا(علیه السلام) فرمود: همه این امور درست است (یعنی آن امام به علم غیب از شهادت خویش آگاه بود) اما در آن شب، ایشان مخیر شد تا تقدیر خداوند را رقم بزند (یا نزند)». [\(۱\)](#)

ص: ۱۱۸

۱- (۱) - کافی: ۱/ ۳۵۹.

از این حدیث چند نکته به دست می آید:

اول: این اشکال از زمان خود ائمه و در سطح بالایی مطرح بوده است؛ زیرا یکی از راویان بزرگ از آن سؤال کرده است؛ یعنی «حسن بن جهم بن بکیر بن اعین، ابومحمّد زراری شیبانی» که از اصحاب خاص امام رضا(علیه السلام) بوده و از امام کاظم(علیه السلام) نیز حدیث نقل کرده و برخی از بزرگان شیعه نیز از او روایت کرده اند.

در کتابهای رجالی، به توثیق او تصریح شده و کتاب معروفی دارد که در کتابهای فهارس از آن، نام برده شده است.

همچنین در کتب اربعه روایات بسیاری از او نقل شده است. (۱) او از بزرگان «خاندان زراره» است؛ خاندانی که پایبندی آن به مذهب تشیع، زبانزد است.

دوم: آگاهی امام از زمان شهادت خویش و نیز سخنان و کارهایی که در روایت ذکر شده نشانه این است که امام، شهادت را انتخاب نموده و به آن مبادرت ورزیده است. همه اینها در عصر امام رضا(علیه السلام) اموری مسلم و مشهور بودند.

سوم: سؤال راوی این است که: علت اقدام امام به این امور چیست؟ و با توجه به این که امام می دانستند این امور به قتل ایشان می انجامد، چگونه جایز است خود را در معرض آنها قرار دهند؟ این سؤال در واقع همان اشکال دوم است.

ص: ۱۱۹

چهارم: جواب امام رضا(علیه السلام) - که فرمودند: «ذلک کان» - تأییدی بود بر همه سخنان و کارهایی که سؤال کننده بر شمرده بود. عدم مخالفت و انکار امام نسبت به این امور، نشانه این است که امام رضا(علیه السلام) با اعتقاد سؤال کننده درباره علم امام به زمان قتل خویش، موافق بودند.

پنجم: این که امام رضا(علیه السلام) در پاسخ این سؤال، اقدام امام را توجیه نمودند و به اصل علم غیب داشتن امام اعتراض نکردند، نشانه قبول این اصل از سوی ایشان است، پس اشکال اول وارد نیست.

ششم: پاسخ امام - که فرمودند: «لکنه خیر» - آشکارا بیانگر آن است که به حضرت علی(علیه السلام) در امر مرگ، حق انتخاب داده شده بود و ایشان نیز کشته شدن را برگزید تا امور بر طبق تقدیرات تعیین شده در غیب، پیش رود، این امر نشانه تسلیم بودن امام در برابر اراده خدا و تن دادن به تقدیر او بود.

عبارت «خیر» روشن ترین و مناسب ترین معنا برای این بحث است. امّا بنابر نسخه ای که «حین» (۱) نوشته شده و علامه مجلسی آن را نقل نموده معنا چنین است که زمان و هنگام قتل امام بر اساس مقدرات حتمی الهی تعیین شده بود؛ بنابراین، حدیث مزبور فقط بر علم امام به زمان قتل و نیز بر مبادرت به آن و عدم خودداری از آن دلالت

ص: ۱۲۰

می‌کند و همچنین از حدیث فهمیده می‌شود که امام بر طبق تقدیر و در راستای آن، عمل کرده است، اما بنابر نسخه ای که «حَیْر» (۱) آمده است، هیچ معنایی نمی‌توان در نظر گرفت؛ زیرا سرگردانی امام نمی‌تواند توجیهی برای اقدام آگاهانه به قتل خویش به حساب آید بلکه آن را نقض می‌کند و علاوه بر آن، با عنوان این باب (علم غیب امام) تناسبی ندارد؛ بنابراین، احتمال آن منتفی است.

شاید این نسخه در اصل «حَیْر» به معنای «باخبر شد» بوده است که در این صورت، تن دادن به تقدیر و عمل کردن به آن از سوی امام، به علت باخبر ساختن و آگاه کردن امام بوده است (یعنی امام را از زمان شهادت آگاه کردند تا به تقدیر تن دهد) اما این احتمال نیز جای تأمل دارد.

بنابراین، بهترین و مناسب‌ترین معنا همان «حَیْر» است که توضیح آن گذشت و بنابر آن، دلالت حدیث بر آگاه بودن امام از زمان شهادت و نیز انتخاب آن، کاملاً روشن است.

امّا پاسخ اشکال اوّل (به هلاکت افکندن خویش) این است که: امام، موت و قتل خویش را به گونه ای که مقدر شده بود، انتخاب کرد تا اطاعت خود از اراده خدا و عشق و شوق به او و لقای او و نیز فانی شدن در او را آشکار کند و از امامان (علیهم السلام) نقل شده است که فرموده اند:

ص: ۱۲۱

۱- «به خشنودی تو خشنودیم و در برابر فرمان تو تسلیم هستیم، معبودی جز تو نیست».

۲- شخصی که (در زندان) خدمت امام موسی کاظم (علیه السلام) رسیده بود، می گوید:

«امام خبر داد که مسموم شده است و فردا در حال احتضار خواهد بود و پس فردا به شهادت خواهد رسید».

دلالتهای این روایت بر آگاهی امام از زمان موت خویش، واضح است.

۳- امام صادق (علیه السلام) از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده است که نزد پدرم امام سجاد (علیه السلام) آمدم، ایشان فرمود:

«این شبی است که من از دنیا می روم و در همین شب، پیامبر (صلی الله علیه و آله) رحلت فرمود».

دلالتهای این حدیث نیز بر آگاهی امام از شب وفات خویش، روشن است.

۴- شخصی از امام رضا (علیه السلام) نقل می کند که به او فرمود:

«پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در خواب دیدم که به من فرمود: ای علی! آنچه نزد ماست برای تو بهتر است».

ص: ۱۲۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۴۷ / ۴۸.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۱۳ / ۴۶؛ شرح الزیارة الجامعة: ۱۱۷.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۵۴ / ۴۹.

روشن است که این سخن، امام را به آنچه نزد پیامبر است، فرا می خواند که کنایه آشکاری از مرگ است و خود امام رضا(علیه السلام) آشکار بودن این سخن را به آشکار بودن وجود مارها در چاه - که در ابتدای حدیث آمده است - تشبیه کرده اند.

۵- از امام صادق(علیه السلام) نقل شده است:

«پدرم به من سفارش کرد که اعمالی را در هنگام غسل و کفن و در قبر گذاشتن او انجام دهم، در حالی که هیچ نشانه ای از موت در او نبود. فرمود: پسر! آیا نشیدی که (پدرم) علی بن حسین از پشت دیوار ندا می داد: ای محمد! بیا، عجله کن.» (۱)

این حدیث نیز مانند حدیث قبل بر دعوت به سرای دیگر، دلالت می کند و در این جا قرینه روشن تر است؛ زیرا امام(علیه السلام) در هنگام وصیت به اعمال غسل و کفن (تجهیز)، این سخن را فرموده است.

دلالت این دو حدیث بر مختار بودن امام و داشتن حق انتخاب واضح است؛ زیرا صرف دعوت شدن، هیچ اجباری در اطاعت کردن و امتثال به دنبال ندارد بلکه متوقف بر پذیرفتن اختیاری است.

۶- عبدالملک بن اعین از امام باقر(علیه السلام) نقل می کند که فرمود:

«خداوند متعال پیروزی را بر امام حسین(علیه السلام) عرضه کرد به گونه ای که بین آسمان و زمین قرار داشت و آنگاه به او اختیار داد

ص: ۱۲۳

تا پیروزی، یا لقای خداوند را برگزیند و او لقای خداوند را برگزید». (۱)

این حدیث، آشکارا دلالت می کند که امام (علیه السلام) مختار بود و خودش لقای خداوند را انتخاب کرد.

مرحله دوم: دوران پس از غیبت معصوم (علیه السلام)

اشاره

ابتدا آرای برخی از علمای پیشین که به این مسأله پرداخته اند را ارائه می کنیم:

۱- شیخ مفید

ایشان معتقد است که ائمه علم غیب دارند، اما صفت ذاتی آنان نیست و وجوب عقلی ندارد بلکه کرامتی است که خداوند به ایشان داده و در ادله نقلی نیز بیان شده است.

وی این عقیده را به همه پیروان مذهب امامیه نسبت داده و تنها

افراد معدودی از غلات را از آن استثنا کرده است. ایشان می گوید:

«ائمه از ما فی الضمیر برخی مردم آگاه بودند و اموری را پیش از آن که رخ دهد، می دانستند، اما این علم و آگاهی، جزو ویژگیهای لازم آنان و از شرایط امامتشان به حساب نمی آید بلکه

ص: ۱۲۴

۱- (۱) - تاریخ آل زراره : ۱۲۴؛ کلمات الامام الحسین*: ۴۸۳

خداوند بدین وسیله آنان را گرامی داشته و به آنان این علم را بخشیده است تا مردم از آنان اطاعت کنند و به امامت آنان چنگ زنند. ما این مطلب را از راه عقل به دست نیاورده ایم بلکه از راه نقلی به ما رسیده است.

اما این که ائمه (علیهم السّلام) علم غیب مطلق دارند و از همه چیز آگاهند، قولی است که بطلان و نادرستی آن آشکار است؛ زیرا چنین علمی، تنها شایسته کسی است که خودش مستقلاً به اشیاء علم داشته باشد، نه این که از علم دیگران بهره برد و این ویژگی مختص خداوند عزّوجلّ است. همه پیروان مذهب امامیه بر این عقیده اند، مگر گروه هایی که از آنان جدا و منحرف شده اند؛ مانند مفوضه (۱) و غلات (۲)». (۳)

شیخ مفید در کتاب الارشاد، برخی از روایات را در زمینه خبر دادن ائمه چه از زمان گذشته و چه آینده و حتی از آنچه مخاطبان در

ص: ۱۲۵

۱- (۱) - مفوضه: فرقه ای از غلات شیعه که گویند: خدا محمد را خلق کرد و سپس خلق دنیا را به او تفویض نمود و محمد خالق دنیاست. و گفته شده است که این کار را به علی * تفویض کرد و... (برای اطلاع بیشتر ر.ک: لغتنامه دهخدا/ واژه مفوضه). ۲- غلات: اسم عام جمیع فرقه هایی است که در باب پیغمبر اسلام و یا ائمه شیعه، یا بزرگان اسلام، غلو کرده و ایشان را درجه الوهیت داده اند (همچنین) کسانی که درباره علی ابن ابی طالب * غلو کرده و او را مرتبه الوهیت داده اند (جهت اطلاعات بیشتر ر.ک: فرهنگ معین / واژه غلات).

۲- (۲) ۳- اوائل المقالات: ۶۷ چاپ کنگره شیخ مفید: ۷۷.

درون خود پنهان می دارند، گرد آورده است. این روایات در فصلی که به احوال هر یک از ائمه اختصاص دارد، برای دلالت بر امامت ایشان ذکر شده است.

در زمان شیخ مفید، این سؤال برایشان مطرح شد: به عقیده ما امام می داند چه اتّفاقی خواهد افتاد، پس چرا امیرالمؤمنین (علیه السلام) با وجودی که می دانست کشته خواهد شد و قاتل خود را می شناخت و از زمان قتل نیز آگاه بود، به مسجد رفت؟

چرا امام حسین روانه کوفه شد؟ در حالی که می دانست آنان او را و می گذارند و یاری نمی کنند و در آن سفر کشته خواهد شد؟ چرا هنگامی که در محاصره دشمنان بود و می دانست که اگر فقط چند ذراع زمین را حفر کند، به آب می رسد، امّا حفر نکرد و بر خود سخت گرفت تا این که از تشنگی تلف شد؟! چرا امام حسن (علیه السلام) با معاویه سازش کرد در حالی که می دانست او پیمان شکنی می کند و وفادار نمی ماند و شیعیان پدرش را می کشد؟

ایشان در جواب سؤال فوق گفته است:

«این که گفته اند: امامیه اجماع دارند که امام هر آنچه اتّفاق خواهد افتاد می داند، بر خلاف واقع است و شیعه هرگز بر این قول اجماع ندارد. اجماع آنان بر این است که: امام حکم هر آنچه اتّفاق می افتد، می داند نه این که به خود آنچه رخ می دهد، به طور تفصیلی و دقیق، عالم و آگاه

ص: ۱۲۶

باشد. بر این اساس، فرضی که همهٔ سؤالات فوق بر آن مبتنی بود، باطل می شود.

البته انکار نمی کنیم که ممکن است خداوند علم به خود حوادث را نیز به امام عطا کند، اما قایل نیستیم که امام از آنچه اتفاق می افتد، به طور مطلق آگاه است؛ زیرا دلیل و حجّتی بر این قول نداریم». (۱)

بنابراین جواب، شیخ مفید تا زمانی که این علم از سوی خداوند به امام افاضه نشود، بین علم به احکام و علم به موضوعات (خود اشیاء و حوادث) فرقی نمی گذارد. این قول نیز درست است که امام بر همهٔ آنچه اتفاق می افتد، به طور مطلق، علم ندارد.

۲- شیخ طوسی

نظر شیخ طوسی در این مسأله نیز از پاسخی که به این سؤال داده است روشن می شود. در سؤال، فرض شده است که ائمه علم غیب دارند و امام علی ابن ابی طالب (علیه السلام) از قتل خویش در آن شب آگاه بود و امام حسین (علیه السلام) نیز شهادت خویش را می دانست، اما به هر دو، امر شده بود که در برابر آن بردبار باشند.

شیخ - رحمه الله علیه - در پاسخ گفته است:

ص: ۱۲۷

«نقل شده که بزرگان ما در این مسأله اختلاف دارند؛ برخی از آنان (۱) این امر را ممکن و جایز شمرده اند و گفته اند: مانعی ندارد که ایشان تعبداً و از روی بندگی این مصیبتها را تحمّل کرده باشند؛ زیرا قتلهایی که اتفاق افتاده است - هر چند که زشت و ناپسند بوده - اما تحمّل آن خوب است و ثواب بسیاری دارد و چه بسا بالاتر از این حد باشد؛ زیرا بردباری و تحمّل، با وجود علم به کشته شدن، دشوارتر و سخت تر از جایی است که احتمال پیروزی و رسیدن به هدف، وجود داشته باشد.

برخی نیز گفته اند: این امر جایز نیست؛ زیرا دور کردن ضرر و زیان از خود عقلاً و شرعاً واجب است. و جایز نیست که تعبداً و از روی بندگی، یک امر ناپسند، تحمّل شود؛ زیرا کار پسندیده تعبداً تحمّل می شود و بدون شک قتلهایی که اتفاق افتاده زشت و ناپسند و بلکه زشت ترین زشتها بوده است.

این بزرگان، روایاتی که از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) درباره آگاهی از قتل خویش رسیده است، چنین توجیه می کنند که آن حضرت به

ص: ۱۲۸

۱- (۱) - در حاشیه کتاب تلخیص الشافی آمده است: منظور، شیخ مفید و شیخ کلینی هستند. شیخ کلینی در اصول کافی، یک باب مستقل به این امر اختصاص داده است و آن را «باب أنّ الائمه يعلمون متى يموتون» نامیده است و در آن برخی از روایات ائمه را در اثبات این مطلب آورده است.

طور اجمالی علم داشته و زمان دقیق آن را نمی دانسته است و به همین ترتیب، شبی که در آن به شهادت رسید را می دانسته اما لحظه ای که قتل در آن رخ داد، نمی دانسته است. سید مرتضی - رحمه الله علیه - این نظر را پذیرفته است، اما به نظر من این مسأله جای بحث و مناقشه دارد». (۱)

شیخ طوسی، آرای پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السّلام) در مسأله علم غیب امامان را در دو قول منحصر می داند. این دو قول، در اصل علم غیب داشتن ائمه اختلاف ندارند بلکه از این نظر که آیا آنان زمان قتل را به طور دقیق می دانسته اند، یا به طور اجمالی؟ اختلاف دارند و درباره علم تفصیلی به غیر این امر (زمان قتل) اتفاق دارند که این اتفاق نظر اقتضا می کند امام عالم به احکام باشد.

شیخ طوسی، قول علم اجمالی (به زمان قتل) را به سید مرتضی نسبت داده است و بنابراین قول، سید مرتضی در زمینه علم امام به اموری غیر از زمان قتل و از جمله علم به احکام، با مذهب شیعه مخالف نیست.

ص: ۱۲۹

۱- (۱) - تلخیص الشافی / طوسی: ۴ / ۱۹۰ - ۱۸۸ و در حاشیه آن آمده است (برای توضیح بیشتر ر.ک به مرآة العقول / مجلسی: ۳ / ۱۲۳؛ بحار الأنوار: ۲۵۹/۴۲؛ الدرر النجفیه، بحرانی: ۸۵ و غیر آن).

ایشان در پاسخ به سؤال مزبور گفته است:

«شاید آن حضرت (علیه السلام) تنها از وقوع قتل و نیز شب قتل خبر داده و از زمان دقیق آن و یا از امکان آن خبر نداده است. و یا این که تکلیف امام (علیه السلام) با تکلیف ما تفاوت دارد؛ یعنی جایز است امام مکلف شود که خون شریفش را در راه خداوند متعال بدهد، همان گونه که بر یک رزمنده مجاهد نیز استقامت و پایداری واجب است، هر چند به کشته شدن او بینجامد و به خاطر آن سرزنش نشود». (۱)

ظاهراً علامه در پاسخ به این سؤال، چنین در نظر گرفته است که القای این شبهه از سوی کسانی که به امامت و ضروریات آن معتقدند نیست بلکه از طرف یکی از مخالفان (اهل سنت) مطرح شده است که به امامت امام اعتقاد ندارد و به شرایط معروف آن از جمله «عصمت» و «علم» و غیره پایبند نیست.

بنابراین، اگر بخواهیم او را به پذیرفتن علم امام و نیز تصدیق روایاتی که بیانگر آگاهی امام از کشته شدن خویش است - و هیچ کس آنها را انکار نکرده است - واداریم، ناگزیر باید سؤال را به یکی از صورتهایی که علامه ذکر کرده است، پاسخ دهیم؛ یعنی یا این که خبر دار بودن امام را محدود بدانیم و بگوییم: امام تنها از

ص: ۱۳۰

اصل قتل و شخص قاتل خبر داشته است نه از زمان دقیق آن، یا این که امام از یک مکان معین خبر نداشته است.

بنابراین دو فرض، علم امام، یا اقدام ایشان به قتل (یعنی رفتن به مسجد) منافاتی ندارد؛ زیرا از زمان و مکان دقیق قتل، باخبر نبوده است تا وظیفه داشته باشد از آنها اجتناب کند، پس این اشکال که امام خود را به هلاکت افکنده است، وارد نیست.

اما پاسخ سوّم علامه حتّی برای سؤال کننده ای که به امامت معتقد

باشد نیز مناسب است. آن جواب این است که امام وظیفه و تکلیف خاصّی دارد و باید تعبداً به آن عمل کند، همانند رزمنده ای که وظیفه دارد بچنگد هر چند به شهادت برسد؛ بنابراین، امام مانند رزمنده ای که به شهادت می رسد، مورد نکوهش قرار نمی گیرد و درباره او گفته نمی شود که خود را به هلاکت انداخت؛ زیرا عمل او از روی اطاعت

است و حرام و گناه نیست.

مرحله سوّم: از نظر علمای معاصر

اشاره

علمای معاصر به تحلیل و توضیح این مسأله بیشتر پرداخته اند که به برخی از آنها به طور کوتاه اشاره می کنیم:

ص: ۱۳۱

از نظر ایشان امام حسین (علیه السلام) به سرنوشت خویش علم داشت، امّا در عین حال قانون بداء در آن جاری بود و می توانست آن را دگرگون کند. به دیگر سخن، تصویری کم رنگ و مبهم از امور برای امام حسین (علیه السلام) قابل مشاهده بود.

وی می گوید:

«بدون شك، ائمه (عليهم السّلام) با اخباری که پیامبر از وحی دریافت کرده بود، از همه وقایع آگاه بودند، اما احتمال می دادند که بداء - که در لوح محو و اثبات قرار دارد - در آن راه یابد و در علم مکنون که خداوند آن را به خود اختصاص داده است، چیزی بر خلاف آن وجود داشته باشد». (۱)

این «علم» را که ممکن است تبدیل به «جهل» شود و خلاف واقع باشد، تنها با مسامحه می توان علم نامید؛ زیرا علم چیزی است که واقعیت را روشن و آشکار می کند، اما چیزی که به نظر می آید واقعیت را نشان می دهد، به رتبه ظن و گمان تنزل پیدا می کند و به مرتبه علم راه نمی یابد، مگر این که وضعیت آن، تغییر کند و از دایره قانون بداء بیرون رود. این نکته جای درنگ فراوان دارد.

ص: ۱۳۲

پس به این نتیجه می‌رسیم که دیدگاه مزبور - بر فرض که آن را بپذیریم - نمی‌تواند جوانب مسأله را به یک نقطه ارجاع دهد.

۲- شهید صدر

وی معتقد است: علت علم امام حسین (علیه السلام) به غیب و حتمی بودن شهادت در کربلا به این امر باز می‌گردد که مسائل سیاسی و اجتماعی، جدای از مسائل غیبی نیست بلکه تابع آن است؛ بنابراین، واقعیت‌های غیبی و اجتماعی از یکدیگر جدا و گسسته نیستند.

شهید صدر می‌گوید: امام حسین (علیه السلام) مسأله کربلا را در ضمن چند شعار مطرح نمود و تلاش کرد تا اُمت را با توجه دادن به این شعارها اصلاح کند:

شعار اوّل: حتمی بودن قتل: عده ای از جمله عبدالله بن زبیر به امام حسین (علیه السلام) اعتراض کردند و گفتند: «چرا (از مکه) خارج می‌شوی؟» امام (علیه السلام) در جواب فرمود:

«من چه خارج شوم و چه خارج نشوم، به هر حال کشته خواهم شد. بنی امیه مرا رها نخواهند کرد، حتی اگر در سوراخ حشره ای باشم، مرا بیرون خواهند آورد و خواهند کشت. من هر جا که باشم، بنی امیه مرا دنبال می‌کنند؛ بنابراین، من در هر حال؛ چه در مکه باشم و چه از آن خارج شوم، کشته می‌شوم و بهتر این است که در مکه کشته نشوم تا حرمت آن شکسته نگردد.» (۱)

این شعار، گذشته از واقعی بودن آن، با روحیه خودباختگی و ناامیدی حاکم بر امت در آن زمان نیز هماهنگ است. هیچ منطقی نمی توانست در احساس ناامیدی و یاسی که امت اسلامی در آن به سر می برد، نفوذ کند و حرکت امام حسین (علیه السلام) را تبیین نماید.

امام حسین (علیه السلام) فرمود:

«من به هر حال کشته می شوم» و همه ظواهر نیز به این امر گواهی می داد. همه قراین و شواهد، حاکی از این بود که بنی امیه مصمم هستند امام حسین (علیه السلام) را حتی اگر به پرده های کعبه درآویخته باشد، به قتل برسانند هر چند از راه ترور؛ بنابراین، مطرح کردن این شعار برای روشن شدن موضع امام (علیه السلام) بسیار مناسب بود و علاوه بر آن، روحیه خودباخته و ناامید (مردم) را نیز قانع می ساخت و در عین حال، یک شعار واقعی بود.

شعار دوّم: غیبی بودن مسأله قیام: اشخاص دیگری نزد امام (علیه السلام) می آیند و به او اعتراض می کنند، می گویند: «چرا می خواهی (از مکه) حرکت کنی؟» محمّد بن حنیفه در ابتدای شب می آید و امام را با اندرزهای متعدّد نصیحت می کند. امام (علیه السلام) می فرماید:

«درباره آنچه گفتم، فکر می کنم». محمّد بن حنیفه بر می گردد و در پایان شب می شنود که امام حسین (علیه السلام) به راه افتاده است. به سرعت نزد او می آید و شتر آن حضرت را می گیرد و می گوید:

«ای برادر! قول دادی که فکر کنی».

امام (علیه السلام) فرمود: «آری، ایها هنگامی که شب خوابیدم، رسول الله (صلی الله علیه و آله) را در خواب دیدم که به من فرمود: تو کشته می شوی». (۱)

(این بار) امام این گونه پاسخ می دهد و می گوید:

«برنامه و دستوری غیبی است که از عالم بالا صادر شده است».

شخصی که دارای روحیه ناامیدی و خودباختگی است، اگر به امام حسین (علیه السلام) و خواب آن حضرت ایمان داشته باشد، نمی تواند این فرمان غیبی صادر شده از عالم بالا را انکار کند. امام حسین (علیه السلام) درباره رؤیای خود با عبدالله بن زبیر - که به آن رؤیا ایمان نداشت - سخن نگفت بلکه آن را برای محمد بن حنفیه و افرادی مانند او بازگو نمود.

بنابراین، شعار دیگری که امام حسین (علیه السلام) مطرح کرد، حتمی بودن مرگ از سوی عالم بالا بود؛ این که یک فرمان غیبی و آسمانی بر او واجب کرده است که بمیرد، خودش را فدا کند، خودش را به خطر بیندازد و به این سفر که به قتل می انجامد، برود.

شعار سوم: ضرورت پذیرفتن دعوتهای اهل کوفه: در جای دیگر، امام (علیه السلام) شعار سوم را مطرح می نماید و هنگامی که در طول راه مکه تا عراق در منزلهای متعدد به اشخاصی برخورد می کرد که به او نصیحت می کردند به سمت عراق نرود، به آنان فرمود:

ص: ۱۳۵

«من از مردم کوفه دعوتنامه هایی دریافت کرده ام که به سوی آنان بروم، شرایط در کوفه فراهم شده است تا به آن جا بروم و حقی را بیا دارم و باطلی را نابود سازم».

امام، سفر خود را چنین وانمود و تحلیل می کرد که پاسخ و واکنشی است (به خواست مردم کوفه) چرا که امت به حرکت درآمده و اراده کرده است و بدین ترتیب حجت بر امام تمام شده است و باید حرکت کند.

در واقع، امام حسین (علیه السلام) در حرکت جهادی خویش به این اکتفا نمی کرد که مردم از او درخواست کنند والا پیش از هر چیز و در گام نخست، با رهبران پایگاههای مردمی خویش در بصره مکاتبه نمی کرد و آنان را به حرکت فرا نمی خواند.

امّا در عین حال، امام (علیه السلام) این جنبه (دعوت مردم کوفه) را بیش از جنبه دیگر منعکس می کرد؛ زیرا این جنبه با روحیه خودباخته مردم، هماهنگی و سازگاری بیشتری داشت؛ یعنی روحیه ناامیدی مردم در برابر انسانی که می گوید: «از من دعوت کرده اند» و شرایط این دعوت برای پاسخ گویی و حرکت به سوی دعوت کنندگان مناسب است، جوابی ندارد.

طبیعتاً فرق بسیاری است بین کسی که ابتدا و خود به خود حرکت می کند و کسی که در پاسخ به جمعیتی که به او و به رهبری و پیشوایی او ایمان دارند، حرکت می کند. افراد مأیوس و

خودباخته (درباره فرد اول) می گویند: او شتابزده عمل می کند، به عاقبت کار نمی اندیشد، خودش را به خطر افکنده است، اما هنگامی که این حرکت در پاسخ به دعوت جماعتی باشد که همه فضاها و شرایط لازم برای دعوت را فراهم کرده است، این روحیه ناامیدی و شکست پذیری درباره آن نمی گوید: این اقدامی حساب نشده و کودکانه و بررسی نشده است.

همه شعارهایی که امام حسین (علیه السلام) مطرح نمود، واقعی بود و در عین حال، با خط مشی و تفکر امتی که از نظر روحی، فکری و روانی، خودباخته و شکست خورده بود، همخوانی داشت.

شعار چهارم: ضرورت قیام بر ضدّ سلطان ستمگر: امام حسین (علیه السلام) در کنار همه این شعارها، شعار واقعی را نیز مطرح می نمود و تأکید می کرد که رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرموده است:

«هر کس سلطان ستمگری را ببیند که به غیر احکام خداوند، حکم می کند و با قول، یا فعل خود برای تغییر آن سلطان، اقدام نکند، سزاوار است خداوند او را به جایگاه آن سلطان (جهنم) وارد سازد».^(۱)

امام حسین (علیه السلام) در کنار شعارهایی که با آنها به عمل خود در برابر نگرش امت، مشروعیت می بخشید، همواره شعار واقعی و

ص: ۱۳۷

زنده ای را مطرح می کرد که بی تردید، پایه و اساس روحیه نوینی بود که او می خواست در ساختار این امت اسلامی، پدید آورد. (۱)

۳- سید محمد حسین طباطبایی

اشاره

وی می گوید:

«آیا سید الشهداء در سفر خود از مکه به کوفه می دانست که به شهادت خواهد رسید یا نه؟ به دیگر سخن، آیا ایشان به قصد شهادت به سمت عراق حرکت کرد، یا به قصد تشکیل یک حکومت اسلامی داد گستر؟»

امام حسین (علیه السلام) در عقیده شیعیان، امامی است که اطاعت از او واجب است. او سومین جانشین پیامبر و دارای ولایت کلیه است. امام به اذن خداوند متعال به اشیاء و رویدادها علم دارد. همچنین به همه حقایق عالم هستی، در هر شرایطی که باشد - اعم از این که در محدوده حس و قابل تجربه باشد، یا بیرون از دایره حس و تجربه - علم دارد، مانند موجودات آسمانی و حوادث گذشته و رویدادهای آینده. بر این مطلب این گونه استدلال می کنیم:

اولاً: از راه نقل:

روایات متواتری در کتابهای جامع حدیثی شیعه مانند: کافی، بصائر، کتابهای صدوق، بحارالانوار و غیره هست که بیش از حدّ

ص: ۱۳۸

شمارش است. از این روایات بر می آید که امام از طریق موهبت الهی - نه راه اکتسابی و تحصیلی - از هر چیز آگاه است و به هر چیز بخواهد، به اذن خدا و با کمترین توجه، علم پیدا می کند.

آیاتی در قرآن کریم هست که علم غیب را منحصر در ساحت مقدس خداوند می داند، اما استثنایی که در آیه در:

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ؛ (۱)

«او دانای نهان است، و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند، جز پیامبری را که از او خشنود باشد».

آمده است، روشن می کند که اختصاص داشتن علم غیب به خداوند متعال به این معناست که این علم، به طور مستقل و ذاتی، تنها از آن خداوند است و هیچ کس جز او چنین علمی ندارد، اما پیامبران برگزیده می توانند این علم را از خداوند متعال فرا بگیرند و همچنین برگزیدگان دیگری نیز می توانند آن را از پیامبران بیاموزند. در بسیاری از روایات آمده است که پیامبر و نیز هر امامی در آخرین لحظات حیاتش علم خود را به امام بعدی می سپارد.

ص: ۱۳۹

براهینی وجود دارد که بر اساس آن، امام (علیه السلام) - به حسب مقام نورانی اش - کاملترین انسان عصر خویش و مظهر تامّ اسما و صفات الهی است و به طور بالفعل به همه وقایع فردی و شخصی علم دارد و به حسب گوهر وجودی اش به هر سو روی گرداند، همه حقایق برای او آشکار می گردد.

این براهین با یک سلسله مسائل عقلی، درهم پیچیده است که سطح آن بالاتر از این مقاله است و لذا آن را به بحثی دیگر وامی گذاریم.

در این جا نکته ای هست که باید به آن توجه کنیم: چنین علمی - که با ادله عقلی و نقلی ثابت شد - غیر قابل تخلف، یا تغییر است و در اصطلاح، علم به چیزهایی است که در لوح محفوظ، ثابت است و یا با خبر بودن از اموری است که قضای خداوند به آن تعلق گرفته است.

لازمه بیان فوق این است که: هیچ گونه رابطه ای بین متعلقات این علم و هر نوع تکلیف وجود ندارد؛ زیرا متعلقات این علم، حتمی الوقوعند. همچنین ارتباطی بین اراده انسان و متعلقات این علم وجود ندارد؛ زیرا هرگاه رابطه بین تکلیف و فعل، رابطه امکانی باشد و انجام و ترک آن، هر دو در اختیار مکلف باشد، خواست و اراده انسان به آن فعل تعلق می گیرد، اما اگر فعلی حتمی الوقوع و متعلق قضای حتمی الهی باشد، محال است که مورد تکلیف واقع شود.

این که مثلاً خداوند متعال به بنده اش بگوید: بر تو واجب است عملی را که انجام و ترک آن برای تو امکان پذیر است، انجام بدهی، درست و صحیح است، اما محال است که بگوید: بر تو واجب است عملی که بنا بر مشیت تکوینی و قضای حتمی من مسلماً پدید می آید و در تحقق یافتن آن، هیچ شک و تردیدی وجود ندارد، انجام بدهی، یا ترک کنی؛ زیرا چنین امر، یا نهی لغو و بی اثر است.

بنابراین، در مواردی که وقوع و عدم وقوع فعل، امکان پذیر است، انسان می تواند دارای اراده باشد و همچنین می تواند مقصود، هدفی داشته باشد و برای محقق ساختن آن، سخت تلاش کند، اما در مواردی که یقیناً رخ می دهد و تغییر و تأخیر در آن محال است و قضای حتمی خداوند به آن تعلق گرفته است، اراده انسان نمی تواند نقشی داشته باشد.

اراده انسان نمی تواند امری از این نوع را که ناگزیر تحقق می یابد، طلب کند، یا فرو بگذارد.

از آنچه گذشت روشن می شود که:

۱- علم خدادادی امام در کارها و تکالیف خاص او تأثیری ندارد، به طور کلی، هر امر الزامی، از آن جهت که قضای حتمی الهی به آن تعلق گرفته است، هیچ ارتباطی با امر، یا نهی، یا عمل و نیت انسان ندارد. آری، چیزی که متعلق قضای حتمی خداوند و مشیت قطعی اوست، می تواند مورد رضایت و خشنودی (انسان) قرار گیرد، همان گونه که سید

الشهداء(علیه السلام) در آخرین لحظات عمر خود و در حالی که در خاک و خون غلتید، فرمود:

به قضای تو خشنودیم، در برابر فرمان تو تسلیم هستیم، معبودی جز تو نیست.

و همچنین در خطبه ای که هنگام بیرون آمدن از مکه خواند فرمود:

خشنودی خدا خشنودی ما اهل بیت است.

۲- حتمی بودن فعل انسان از جهت تعلق گرفتن قضای الهی به آن، با اختیاری بودن آن از جهت نقش و تأثیر در اراده و اختیار ما منافات ندارد؛ زیرا قضای الهی به همه جزئیات فعل تعلق می گیرد نه فقط به مطلق فعل، مثلاً خداوند اراده می کند که شخصی یک عمل اختیاری را به اختیار خود انجام دهد، در این حالت تحقق یافتن این عمل اختیاری از آن جهت که اراده حتمی خداوند به آن تعلق گرفته امری غیر قابل اجتناب است و در عین حال، برای انسان اختیاری است و با او رابطه امکانی دارد.

۳- این که ظاهر کارهای امام را می توان با عمل و اسباب ظاهری تحلیل کرد، نمی تواند دلیل بر عدم وجود علم خدادادی، یا گواه بر جهل امام نسبت به وقایع باشد.

گفته می شود: اگر سید الشهداء(علیه السلام) از آنچه اتفاق افتاد آگاه بود، پس چرا مسلم بن عقیل را به عنوان نماینده خود به کوفه فرستاد؟ چرا صیداوی به اهل کوفه نامه نوشت؟ چرا خودش را به

هلاکت افکنند؟ در حالی که خداوند متعال می فرماید: لا تلقوا بأيديكم الى التهلكه (۱) چرا؟ چرا؟ آنچه گفتیم پاسخ همه این سؤالات را می دهد و تکرار آنها معنایی ندارد.

قرآن کریم تأکید می کند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و همچنین امامانی که از خاندان پاک آن حضرت اند، همگی انسانهایی هستند مانند سایر انسانها و کارهایی که در طول حیات خویش انجام می دهند، مانند کارهای سایر انسانها به اختیار خود و بر پایه علم عادی صورت می گیرد.

امام علی (علیه السلام) مانند دیگران، نیکی و بدی و سود و زیان را تشخیص می دهد و همه کارها نیز از راه علمی انجام می گیرد؛ هر کاری را که شایسته و نیکو باشد، آن را اراده می کند و برای انجام آن تلاش می نماید و هر زمان که عوامل و اوضاع و احوال مناسب باشد، غایات و اهداف آن کار تحقق می یابد و اگر اسباب و شرایط نامناسب باشد، اهداف آن محقق نمی شود. علمی که امام - با اذن خدا - به همه جزئیات حوادث گذشته و آینده دارد، تأثیر در کارهای اختیاری او ندارد که توضیح آن گذشت.

امام، مانند دیگر افراد بشر، بنده خدا و مکلف به مقررات و تکالیف دینی است و با توجه به جایگاه رهبری - که خداوند به او عطا کرده

ص: ۱۴۳

است - باید آن تکالیف را با شیوه های عادی بشری انجام دهد و نیز همه تلاش خود را در راه زنده کردن کلمه حق و محافظت از دین به کار گیرد. (۱)

تأملی در روایت: «و إنهم لا يموتون إلا باختيار منهم» (۲) از کتاب کافی آقای جلالی، سخنان مرحوم کلینی را چنین خلاصه کرده است. عبارت:

«وإنهم لا يموتون إلا باختيار منهم» که مرحوم کلینی در عنوان باب آورده است، بدین معناست که موت الهی - که خداوند بندگان خویش و دیگر موجودات را بدون استثنا با آن مقهور و مغلوب خود ساخته و تنها اوست که باقی می ماند - ناگزیر امامان را نیز شامل می شود و راه فراری از آن ندارند، امّا برجستگی و برتری آنان در برابر دیگر مخلوقات، این است که خداوند اختیار موت آنان را به دست خودشان قرار داده است، این امر می رساند که:

اولاً: آنان هنگام موت، اختیار دارند تا اجلهای معلّق را قبل از آن که حتمی شود، برگزینند، این انتخاب که به خاطر شوق آنان به لقای هر چه زودتر خداوند و نیز به منظور دست یافتن به آثار و نتایج بزرگی که بر شهادت آنان در آن زمان مترتب است، انجام

ص: ۱۴۴

۱- (۱) - علم الامام و نهضه سيد الشهداء، طباطبائی: ۴۹-۴۵.

۲- (۲) - معصومین علیهم السلام فقط با اختیار خویش می میرند.

می گیرد، از روی اختیار، اراده و علم آنان است. این سخن با اختیاری و غیر اجباری بودن اقدامات ائمه و نیز مطابقت آن با قضا و قدر الهی، سازگارتر و مناسب تر است و بدین معناست که خداوند از آنان خواسته است که آن کارها را انجام دهند بدون این که ضرورت و اجباری در میان باشد؛ چرا که اگر انجام آن کارها قضای حتمی و اجل قطعی باشد، چگونه در آن اختیار دارند؟ و پذیرفتن و موافقت با امری که امکان تغییر در آن نیست و گزینه دیگری در کنار آن وجود ندارد، چه معنایی دارد؟

ثانیاً: آنان می توانند نوع مرگ خویش را انتخاب کنند که مثلاً کشته شدن با یک ضربه شمشیر باشد، همان گونه که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) برگزید، یا با نوشیدن سم، یا خوردن غذای مسموم باشد، همان گونه که بیشتر امامان انتخاب کردند و یا با جدا کردن مفصلها و بریدن رگها و تن دادن به تیغها و دردهای جنگ و نبرد و تحمل تشنگی باشد، همان گونه که امام حسین (علیه السلام) اختیار کرد.

با توجه به عام بودن عنوان:

لایموتون الا با اختیار منهم می توان آن را بر همه این امور حمل کرد. هر چند در معنای دوّم، این استبعاد و ناسازگاری مهمّ اجتماعی نهفته است که ائمه (علیهم السلام) با توجه به شرایط، رویدادها، قراین و شواهد پیرامون خود و بدون نیاز به استفاده از غیب، می دانستند که خلفای ستمگر و کسانی که با زور بر مردم و شهرها حاکم شده بودند، با هر وسیله ممکن، اقدام به کشتن آنان می کردند؛ زیرا آنان حکومتهای فاسد و بیدادگر را که به ناحق و

به نام اسلام بر مردم حکومت می کردند و با رفتارهای زشت خود، چهره درخشان اسلام را خدشه دار می کردند، مطرود و مردود می دانستند و از این رو، آنان نمی توانستند وجود ائمه را تحمل کنند.

ائمه اطهار (علیهم السّلام) نماد اعتراضی بر حق و پویا (علیه حکومت ظالمان) بودند و هر چند (در ظاهر) ساکت بودند و به اسلحه آهنین دست نمی بردند، امّا وجود شریفشان بمبهایی بود که هر زمان قابل انفجار بود، رهنمودها و ارشادات شان فریادها و بانگهایی بود که علیه اهل باطل طنین انداز می شد و درسها و منش و رفتارشان جرّقه هایی بود بر ضدّ آن حکومتها (با این اوضاع) دستگاههای فاسد چگونه می توانستند وجود ائمه (علیهم السّلام) را یک لحظه تحمل کنند؟

ائمه (علیهم السّلام) می دانستند که سرانجام آنان، در برخورد با این ستمگران، مرگ است؛ می دانستند که ظالمان برای آنان توطئه چینی می کنند و در کمین اند تا آنان را به سختی و گرفتاری مبتلا سازند و برای کشتن آنان و رهایی از وجودشان نقشه می کشند و (از سوی دیگر) تلاش می کنند تا جنایات خود را مخفیانه و پنهانی مرتکب شوند تا مسؤولیتی نداشته باشند و در برابر تاریخ مؤاخذه و بازخواست نشوند. اگر از بین بردن ائمه پنهانی و به شیوه ای که آنان مایل بودند، انجام می گرفت، برای اهدافشان سودمندتر و کاراتر بود.

امّا ائمه (علیهم السّلام) باید نیرنگها و آسیبهای ستمگران جنایتکار را نقش بر آب می کردند و در این شرایط مهم و خطرناک، ابتکار عمل را به

دست می گرفتند و خودشان بهترین شکل مرگ را بر می گزیدند تا مظلومیت شان را آشکار کند و بر ستمگریهای آنان فریاد برآورد و قاتلان شان را رسوا سازد و جنایتها و نیرنگهایی که بر آنان روا رفته است، علنی کند و از هدر رفتن جان و خون پاکشان جلوگیری کند.

اگر امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در خانه خود، یا در یکی از کوچه های بیرون مسجد، کشته می شد، چه کسی شایعات دروغینی که بنی امیه در بین مردم شام پراکنده بودند که علی (علیه السلام) نماز نمی خواند، تکذیب و محکوم می کرد؟

هنگامی که مردم شنیدند علی (علیه السلام) در مسجد کشته شده است، به جعلی و دروغین بودن آن شایعات گمراه کننده پی بردند.

اگر امام حسین (علیه السلام) در مدینه کشته می شد، چه کسی از دادخواهیهای او مطلع می شد؟ حتی اگر در مکه نیز کشته می شد، علاوه بر این که او را سرزنش می کردند که با قتل او به حرم، اهانت و بی احترامی شده است، خون او در میان غوغا و هیاهوی حجاج به هدر می رفت.

اگر امام حسین (علیه السلام) در سرزمینی غیر از کربلا کشته می شد، در کجا؟ و چگونه؟ و در این صورت، تفسیر روایات و اخباری که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره فرات، کربلا و خاک سرخ رنگ آن، نقل شده بود، چه می شد؟

این انتخاب امام حسین (علیه السلام) - گذشته از معانی عرفانی ای که به آن خواهیم پرداخت - نشانه تدبیری حکیمانه، بینشی سیاسی،

نگرشی دقیق و تصمیمی راسخ است که ائمه (علیه السلام) در زندگی سیاسی خود در برابر ستمگران به کار بستند؛ ستمگرانی که همه نیروها و قدرتها را در دست داشتند و همه آزادیها را حتی آزادی انتخاب کمیّت، کیفیت، زمان و مکان مرگ را از مردم گرفته بودند.

ائمه (علیهم السّلام) با تدابیر حکیمانه خود، از تحت سیطره حاکمان در این میدان بیرون آمدند و از اراده آنان فراتر رفتند و زمان انتخاب را به دست گرفتند و عالی ترین و آرمانی ترین شیوه مرگ را برگزیدند که این امر در آن شرایط دشوار و طاقت فرسا، یک پیروزی چشمگیر به شمار می رود.

آیا محافظت از جان و میل به عدم خونریزی و ترس از کشته شدن، می تواند مانع از ادای واجب شود و راه مسؤلیت بزرگ محافظت از اسلام و حریم مقدّس آن را سد کند؟ علاوه بر آن که پس از دعوتها و کمک خواستهای پی در پی، حجت بر امام تمام شده بود.

گذشته از آن، آیا پس از گذراندن مراحل مبارزه که کمترین نتیجه پیش بینی شده در آن کشته شدن است؟ آیا محافظت از جان معقول است؟

یزید تصمیم قطعی گرفته بود که امام حسین (علیه السلام) را بکشد؛ زیرا او را تنها سدی می دید که مانع بهره برداری از تلاشهای پدرش برای تشکیل سلطنت ستمگر اموی است؛ بنابراین، ناچار بود امام را از سر راه بردارد.

حکومت اموی، آرزو می کرد امام حسین (علیه السلام) بی حرکت و آرام بایستد - هر چند برای یک لحظه - تا بتواند او را هدف بگیرد و به قتل برساند و چقدر خوب بود اگر قتل امام حسین (علیه السلام) به صورت پنهانی و ترور انجام می گرفت تا خونش پایمال شود و دادخواهی اش به هدر رود.

امام حسین (علیه السلام) اعلام کرده بود که آنان دوست دارند او را این گونه بکشند و در این کار، مصمم و جدی هستند حتی اگر او را در سوراخ حشره ای بیابند.

یزید به مزدورانش دستور داده بود که حسین (علیه السلام) را در هر کجا که یافتند بکشند، هر چند به پرده های کعبه در آویخته باشد، حال چرا امام بر آنان پیشی نگیرد و بهترین زمان و بهترین مکان و بهترین شکل کشته شدن را انتخاب نکند؟ زمان، عاشورا است که در عالم غیب ثبت شده و در صحیفه های گذشته ضبط گردیده است و اخبار غیبی دیگری که به آنها خواهیم پرداخت.

مکان، کربلاست؛ سرزمینی که از زمان انبیا [ی پیشین] نام آن بر سر زبانها بوده است.

و امّا کیفیت قتل خویش را این گونه برگزید: نبردی شهادت طلبانه و بی پروا، نبردی که طنین قهرمانیها و چکاچک شمشیرهایش باقی است. و فریادهای حسین (علیه السلام) که روشنگر اهداف

و مظلومیتهای او است، در گوش تاریخ - تا زمانی که ادامه دارد - طنین انداز است و آسایش ستمگران و تحریف کنندگان حقایق را پریشان می کند.

امام حسین (علیه السلام) با این اقدام، نام خود و ماجرای کشته شدنش را در صفحه های روزگار، جاویدان ساخت تا از خیانت تحریف گران و انکار کنندگان و نیرنگ و تزویر حيله گران در امان باشد و همچون حق و دین، جاوید بماند. (۱)

در پایان، گفتنی است، شیخ کلینی که به گواهی نجاشی «موثق ترین و استوارترین شخص در نقل حدیث است»، کتاب خود «کافی» را بر پایه ای محکم تألیف نموده است. و از جمله شواهد محکم بودن کتاب این است که بابی را تحت عنوان «باب نادر فی ذکر الغیب» مطرح نموده و در آن، احادیثی که اشکال اول را حل می کند و همچنین احادیثی که در پاسخ به سؤال

«أتعلمون الغیب» (۲) از ائمه (علیهم السلام) صادر شده است را گرد آورده است و نتیجه این باب را موضوع برای بابهای بعد قرار داده است.

از جمله این احادیث، حدیث حمران بن اعین است که به امام باقر (علیه السلام) عرض کرد:

ص: ۱۵۰

۱- (۱) - الحسين * سماته و سیرته: - ۱۱۲.

۲- (۲) - آیا شما علم غیب دارید؟

نظر شما درباره آیه شریفه: عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا؛ (۱) دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند، چیست؟ امام باقر (علیه السلام) فرمود: إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ... (۲) جز پیامبری را که از او خشنود باشد، و به خدا سوگند! محمد (صلی الله علیه و آله) جزو کسانی بود که خداوند از او خشنود بود». (۳)

کلینی (رحمه الله) ترتیب کتاب خود را ترتیبی روشمند و برهانی قرار داده است تا نتایج حتمی خود را به شکل منطقی و قابل قبول، ارائه دهد و به این شکل، کتاب خود کافی را سدی برای دین قرار داده است که کافران نمی توانند با شبهه ها و تشکیکهای خود، در آن رخنه کنند و بر آن پیروز شوند. (۴)

نتیجه بحث

در خلال این بحث، ثابت شد که نوع انسان به گونه ای آفریده شده است که از ارتباط با غیب، بی نیاز نیست به طوری که مسؤولیتهای مکتبی و دینی او متوقف است بر:

ص: ۱۵۱

۱- (۱) - جن (۷۲): ۲۶.

۲- (۲) - جن (۷۲) ۲۷.

۳- (۳) - کافی: ۲۵۶/۱، و بیشتر مفسرین از شیعه و سنی این معنا را پذیرفته اند.

۴- (۴) - ۵- مجله تراثنا، شماره ۳۷، سال نهم: ۹۸، محمد رضا جلالی.

اولاً: ارتباط با غیب.

ثانیاً: شناخت آن به منظور تعامل با آن.

چرا که محقق ساختن اهداف الهی، متوقف بر آگاهی از عالم پهناور «غیب» است، همچنین تعارضی میان آزادی و اراده انسان و روند هستی که بر پایه «جبر» استوار است، وجود ندارد؛ زیرا انسان مجهز به علم است که به وسیله آن از اسرار هستی و حرکت علی و سرانجام آن آگاه می شود. این علم از «عصمت» - که انسان را از سوء استفاده کردن از این اسرار، باز می دارد - جدا نیست؛ زیرا عصمت به این معناست که معصوم با این علم، حقایق اشیاء را آن گونه که هست، به طور واضح و تردید ناپذیر درک کند و آن را در راستای دین به کار برد.

مقصود از این علم، علمی نیست که با تلاش و کوشش قابل اکتساب باشد؛ زیرا چنین علمی، ناقص و محدود است، در حالی که دین برای این علم، نقش کامل و مهمی در نظر گرفته است؛ بنابراین، مقصود «علم حضوری» است که از سوی خداوند متعال عطا می شود.

علم امام و علم خداوند، جدای از یکدیگرند و با هم فرق دارند؛ زیرا علم خداوند، قدیم و عین ذات اوست و قبل از معلومات، وجود داشته است، اما علم حضوری امام، هیچ یک از این ویژگیها را ندارد؛ زیرا حادث و غیر ذاتی است و بعد از معلومات، پدید آمده است؛

ص: ۱۵۲

بنابراین، علم امام، عرضی و موهبتی از سوی خداوند است و اتّحادی بین این دو علم نیست.

آیات بسیاری از قرآن کریم درباره «علم غیب» در زندگی پیامبران و صالحان همچون حضرت یوسف، حضرت سلیمان و حضرت عیسی و حضرت داوود(علیهم السّلام) سخن گفته است.

بین آیاتی که علم غیب را در خداوند متعال منحصر می دانند و از غیر او نفی می کنند و آیاتی که علم غیب را برای غیر خداوند، اثبات می نماید، تعارضی وجود ندارد؛ چرا که دسته اوّل، علم غیب را بالأصله (و به طور استقلالی) اثبات می کند و دسته دوّم، بالتبع (و وابسته به علم خداوند) علاوه بر آن که علم حضوری معصوم، دارای تداوم و استمرار است و منظور از آن، علم به همراه توانایی و قدرت است، نه علم تنها.

همان گونه که در «معرفت شناسی» بیان شده حقیقت علم، آشکار کردن واقعیت است و علم، یا کشف واقعیت، پدیده ای فراتر از ماده است؛ زیرا ویژگیهای ماده بر آن منطبق نیست، پیدایش علم و کشف واقعیت، تنها در اثر اتّصال وجودی و واقعی بین نفس و شیئی که می خواهیم بشناسیم صورت می گیرد، بنابر آنچه مشهور است، ابزارها و شیوه های ارتباط علمی با واقعیت عبارتند:

۱- حواس

ص: ۱۵۳

۳- ارتباط مستقیم با شیء، بدون واسطه بودن حس یا عقل، که آن را «شناخت شهودی» یا «قلبی» می نامند. این ابزارهای تحصیل علم برای همگان بدون استثنا قابل دسترسی است.

از سویی بنابر پژوهشهای روان شناسی فلسفی، نفس انسان دارای مقامات و مراتبی است و توانایی درک کلیات را نیز دارد و بالاترین مرتبه آن، ادراک قلبی، یا شهودی، یا علم حضوری به واقع نام دارد. خود این مرتبه نیز دارای درجات و مراتبی است که پایین ترین آن، رؤیاهای صادق، مرتبه متوسط آن، الهام و سخن گفتن فرشتگان و بالاترین درجه این سلسله بلند و طولانی، دریافت وحی است.

با توجه به این مطالب، نفس امام از جهت گستردگی ادراک و احاطه به واقع و نیز تجرد تام از ماده، با دیگر نفوس تفاوت دارد؛ امام از نظام علی و معلولی حاکم بر هستی، آگاهی کامل دارد و روشن است که علم به علت، علم به معلول را به همراه دارد؛ بنابراین (از آن جا که) امام از اراده - که یکی از این علل است - و نیز سایر علتهای اطلاع کامل دارد، از همه معلولها نیز آگاه است.

بالاترین مرتبه وجود اشیاء و از جمله اموری که اختیار انسان به آن تعلق می گیرد، در علم تام خداوند موجود است؛ بنابراین، از طریق خبر دادن و آگاهی بخشیدن از سوی خداوند، می توان به این امور، علم پیدا کرد.

مذاهب و فرقه های غیر امامیه این مسأله را بدون هیچ گونه تردیدی تأیید می کنند و می پذیرند که «علم غیب» نه تنها به پیامبران بلکه به انسانهای غیر معصوم نیز عطا شده است، امّا از سویی قایلند که این علم، ولایت به وجود نمی آورد بلکه ولایت فقط با نصّ و تعیین الهی تحقّق می یابد.

و از سوی دیگر، آن را «کرامت» و نوعی انکشاف می خوانند، نه «علم حضوری» که از نظر ما با «عصمت» همراه است.

امامیه در طول تاریخ معتقد بوده اند: این علم که پیامبر یا امام باید از آن بهره مند باشد، علم به اشیاء (موضوعات خارجی) و سایر حوادث هستی و نیز علم به احکام است.

در زمان خود ائمه (علیه السلام) نیز برخی از اشکالات درباره این مسأله مطرح شده است و همه پاسخهای ائمه (علیهم السلام) بر این نکته تأکید کرده است که ایشان علم حضوری دارند که با مسأله به هلاکت افکندن خود، یا بی فایده بودن اعمال، تعارضی ندارد.

بین آرای علمای شیعه مانند: شیخ مفید، شیخ طوسی، علامه حلی و علمای معاصر نیز درباره این مسأله اختلافی وجود ندارد و تنها در چگونگی تفسیر و تبیین این مسأله اختلاف نظر هست.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

